

بندیر شی اسلام در ایران

اصلاح غفاری



پذیرش اسلام در ایران

(پژوهشی درباره علل گوناگون این پذیرش)

اصلاح غفاری

غفاری، اصلان.

پذیرش اسلام در ایران / نوشته اصلان غفاری—

تهران: پژوه، ۱۳۸۳. ۱۸۹ ص.

ISBN: 964-7772-08-4. ۱۵۰۰۰ ریال.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. اسلام — ایران — تاریخ. ۲. تصوف — ایران —

تاریخ. ۳. شعوبیه. الف. عنوان.

۲۹۷/۹۱۶۵۵

پژ/غ/۱۵۴/۴

۸۱-۳۷۳۵۲

کتابخانه ملی ایران



پذیرش اسلام در ایران (پژوهشی درباره علل گوناگون این پذیرش)

اصلان غفاری

انتشارات پژوهه ♦ Pazhouh Publishers

حروفچینی: آمنه اسکافی ♦ صفحه‌آرایی: سپیده عبداللهی ♦ طرح روی جلد: فرنوش فصیحی

۲۰۰۰ نسخه ♦ چاپ نخست: ۱۳۸۳ ♦ ۱۵۰۰۰ ریال

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: علامه طباطبایی

شابک: ۹۶۴-۷۷۷۲-۰۸-۴

تهران. صندوق پستی ۱۵۷۴۵-۱۱۹۵ ♦ تلفن: ۸۳۱۱۲۶۵ ♦ دورنگار: ۸۸۳۲۴۸۹

Pazhouh@Persicul.com

هرگونه بهره‌برداری و نقل از مطالب این کتاب بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

فهرست

۱	پیشگفتار
۴	دو قرن سکوت
۱۰	شعوبیه
۱۲	عواملی که در سرعت انتشار یک دین مؤثرند به طور خلاصه به شرح زیر است
۱۷	زمان مناسب بشارت و پیشگویی
۲۱	روایت دیگر
۲۱	روایتی دیگر
۳۰	اینک روایتی دیگر
۳۳	تأثیر ستارگان و خواص اعداد بر رویدادها
۵۳	مدعیان نبوت
۶۱	وضع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی سرزمین‌ها - پیش از اسلام
۶۱	الف - شبه جزیره عربستان
۸۵	ب - ایران
۹۶	پ - روم یا کشور رُم شرقی یا بیزانس
۹۹	ایدئولوژی
۱۱۱	نفوذ باورها در اذهان
۱۲۷	نقش ادیان سرکوفته
۱۲۹	نفوذ مانویان
۱۴۵	دین مهر
۱۴۷	تصوف یا صوفی‌گری
۱۷۱	انجام سخن
۱۷۳	ضحاک یا آژیدهاک

«قدیمی‌ترین آثار باستانی و ساختمان‌های باشکوه و کتاب‌ها و نوشته‌ها و سروده‌ها و آهنگ‌ها و آبادانی‌ها و کشورگشایی‌ها و ویرانی‌ها و جنگ‌ها و کشتارهای بی‌دریغ در جهان، بستگی به دین دارد.

روی هم رفته بررسی تاریخ وقایع عالم و تاریخ تمدن و فرهنگ ملل بدون در نظر گرفتن دین و اغراض و آمیال و تعصباتی که از دین و اعتقادات سرچشمه گرفته، امکان ندارد. برخی گمان کرده‌اند که دین از ترس است. شک نیست که به نام دین، اوهامی و حشت‌آور تخیل و به مردم تلقین شده است، ولی پیدایش دین از ترس نیست. غریزه جویندگی که به اصطلاح مغانه آن را «مهر دانش» گویند، بشر را به طرف نظریازی در افکار دینی کشانیده و این کشش در صورت سادگی خود امری طبیعی و روحانی و دور از هرگونه اغراض بوده است.

«در آن روزی که گل‌ها می‌سرشتند به دل در نامه ایمان نوشتند»^(۱)

با بررسی و ژرف‌نگری در کیفیت و چگونگی انتشار و گسترش ادیان گوناگون می‌بینیم که سرعت انتشار و قبول آنها از طرف مردم یکسان نبوده و به صورت‌های گوناگون بوده است. مثلاً می‌بینیم «عیسویت» تا قرن چهارم میلادی به‌کندی پیش‌رفته و در این قرن،

۱. مطالب داخل «» از استاد ذبیح بهروز است که از دیباچه کتاب «قصده سکندر و دارا» تألیف نگارنده نقل شده. ص ۳۰، چاپ دوم.

یعنی حدود چهار قرن بعد از عیسی کنستانتین امپراتور رُم آن دین را دین رسمی و اجباری قرار داده و در این کار از هرگونه زورگویی و خشونت و تخریب و قتل نیز خودداری نکرده است. تازه بعد از او مردم دوباره به دین پیش برگشته‌اند و باز سال‌ها طول کشیده که عیسویت به عمق در اذهان و معتقدات مردم رسوخ نموده و مقبولیت عامه پیدا نماید. شرح کشت و کشتارهایی که به منظور بسط و گسترش این دین، یعنی همان دینی که مدعی هستند پیامبر آن گفته اگر کسی به صورت شما سیلی زد، طرف دیگر صورت خودتان را نیز ارائه دهید تا سیلی دیگری بزند، و شرح دیوان تفتیش عقاید و فجایع و قتل عام‌ها که تا قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی ادامه داشته، از بحث ما خارج است ولی به طور خلاصه می‌توانیم ادعا کنیم که عیسویت از دین‌هایی بوده که به فوریت و به سرعت انتشار پیدا نکرده، بلکه به کندی و به مرور و حتی به زور جای خود را باز کرده است.

برعکس عیسویت می‌بینیم که دین «مهر» یا «میترائیسم» در قرن سوم پیش از میلاد و دین «مانوی» در قرن سوم پس از میلاد و دین «اسلام» در قرن هفتم میلادی با چنان سرعتی پیشرفت نموده که مایه حیرت و شگفتی بیشتر تاریخ‌نویسان شده است.

در مورد انتشار سریع ادیان باید در نظر داشت که اگر زمینه لازم برای گسترش یک دین یا عقیده وجود داشته باشد، بدون شک آن دین با سرعت از طرف مردم قبول و منتشر خواهد شد ولی اگر زمینه مساعد و لازم وجود نداشته باشد، صدها سال طول خواهد کشید تا آن هم به زور شمشیر یا عوامل دیگر آن دین به مردم تحمیل شود.

دین مهر یا میترائیسم که آورنده و پیام‌آور آن به نام مهر، یا میترا یا میثرا یا مسیحا یا میثا بوده،^(۱) در اندک زمان، جهان قدیم را زیر سلطه خود آورده و آیین مردم و امپراتوران

۱. مهر در شنبه شب یا شب یک‌شنبه ۲۵ دسامبر، مطابق اول دی ماه فارسی و ۱۴۵۴ سال بعد از رصد زردشت و ۲۷۲ سال پیش از میلاد قراردادی و رایج فعلی متولد شده است.

رم و شاهان اشکانی شده و با جود این‌که دین‌های بعدی از محو و نابودی آثار آن کوتاهی نکرده‌اند، از دیوارهای هادرین در جزیرهٔ بریتانیا تا دیوار چین، و همچنین در شمال آفریقا همه جا می‌توانیم آثار آن دین را پیدا کنیم. شگفت آن‌که نوشته‌اند این دین به وسیلهٔ سه دزد دریایی به رم رفته و رواج پیدا کرده است.

دین «مانی» نیز همین وضع را داشته است و با وجود این‌که هیچ دولت و مقام رسمی از آن پشتیبانی نکرده، این دین در خاور و باختر جهان باستان پراکنده شده است. با آن‌که مانویان از سوی پیروان و متعصبان دین‌های دیگر مورد آزار و ستم و شکنجه و قتل قرار می‌گرفته‌اند، این مؤمنان در عقاید خود راسخ‌تر و پابرجاتر شده و حیات زیرزمینی خود را ادامه داده‌اند.

چون موضوع بحث ما چگونگی گسترش و انتشار دین اسلام و پذیرش آن، آن‌هم در ایران است، از ورود به مبحث مهر و مانی خودداری می‌کنیم و اگر مجالی یافتیم تا آنجا که مدارک اجازه دهد، این دو دین را نیز مورد بررسی جداگانه قرار خواهیم داد.

همانند دین مهر و مانی می‌بینیم که دین اسلام در قرن هفتم میلادی با سرعت بی‌نظیری در زمانی کمتر از یک قرن قسمت بزرگی از دنیای قدیم را فرا می‌گیرد و در این مدت کلیهٔ ملل گوناگون هویت اسلامی پیدا می‌کنند و از دین‌های قدیم جز اقلیتی ناچیز باقی نمی‌ماند. ادعا شده و حتی احادیثی نقل کرده‌اند که اسلام دین شمشیر است و مسلمانان اولیه، اسلام را به زور شمشیر به همه تحمیل کرده‌اند. اگر سطحی قضاوت و داوری شود، می‌توان آن را قبول کرد و زود از آن گذشت ولی اگر ژرف‌نگری کنیم، خواهیم دید که تحمیل عقیده با زور شمشیر، آن‌هم به آن سرعت، امکان ندارد. به‌ویژه آن‌که در اسلام گفته‌اند اهل کتاب می‌توانند با قبول جزیه^(۱) دین خود را نگه دارند. شکی نیست که

۱. جزیه مُعَرَّبِ گِزیت می‌باشد و آن مالیات سرانه‌ای است که در عهد ساسانیان معمول بوده است.

توده مردم نسبت به دین آبا و اجدادی خود متعصب و سختگیر هستند و در عالم سختگیری و تعصب حاضر نیستند حتی با از دست دادن جان و مال، دست از ایمان و عقیده خود بکشند. چطور شده که پس از گذشت یک نسل اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران در حالی که می‌توانستند قبول جزیه نموده و دین خود را نگه دارند، دست از دین سابق خود کشیده به صورت مسلمانان آن هم مسلمانان متعصب و دو آتشه در آمده‌اند؟ باید در نظر داشت که اگر قبول جزیه از لحاظ مادری زیانی داشته، مزایایی نیز برای جزیه دهنده در نظر گرفته شده بود که از آن جمله معافیت از جهاد، و حفظ جان و مال آنها به وسیله مسلمانان بوده است.

دو قرن سکوت

- با نهایت شگفتی می‌بینیم که از دو قرن اولیه اسلام، تاریخ و نوشته‌ای بر جا نمانده است.

به‌طوری‌که نوشته‌اند اولین کتاب در اسلام، اواسط قرن دوم هجری نوشته شده است که آن هم کتاب تاریخ نبود، بلکه موضوع کتاب در فقه و امثال آن بوده است. حبیب‌السیر می‌نویسد:

به قول بعضی از مورخان، عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح المالکی که یکی از مشاهیر زمان خود بوده، اولین کسی که در اسلام به تصنیف کتاب قیام نموده. (متوفی به سال ۱۵۱، ص ۲۱۵، ج ۲) و فقط از اواخر قرن دوم به بعد است که تاریخ‌نویسی شروع و واقدی^(۱) و بلاذری و طبری شرح فتوح و مغازی نوشته‌اند. باید دید چه عاملی سبب شده که در قرن سوم نیاز به تاریخ‌نویسی احساس شده است و چرا پیش از آن این کار را نکرده‌اند

۱. واقدی در سال ۲۰۹ هجری در گذشته. او وابسته به بنی‌هاشم و مؤلف «سیرت‌ها و جنگنامه‌ها» بود ولی حدیث او را سست شمرده‌اند. مروج الذهب، جلد دوم، ص ۴۴۷.

و از کتاب‌های اعصار اولیه چیزی در دست نمانده و ادعا شده که اصل آن از بین رفته است. طرز آوردن اخبار و روایات نیز خالی از اشکال و اشتباه نیست. مثلاً طبری از فلان بن فلان بن فلان که تصور می‌شده از بازماندگان شرکت‌کننده در فلان جنگ یا واقعه بوده، درباره آن واقعه استفسار نموده و او روایت کرده که چنین یا چنان بوده است. درست مثل این‌که امروز ما به یکی از بازماندگان و پیرمردهای عشایر ایرانی که اجداد آنها در رکاب شاه عباس بزرگ، یا اگر خیلی نزدیک‌تر بیاییم در رکاب نادر در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند پرسیم که وضع جنگ ایران و عثمانی یا جریان نبرد کرنال بین ایران و هند چگونه بوده است. تازه اگر طرف پاسخی هم بدهد، آیا می‌توان به صحت و سقم آن خبر و روایت اطمینان پیدا کرد؟ باید در نظر داشت که اعراب اغلب خودستا و اغراق‌گو بودند و رَجَز جزو زندگی آنها بوده است.

در برخورد مختصری که یک دسته از سپاه اسلام به سرداری خالد بن ولید با اهل مکه که مخالف تسلیم بودند روی داد، از مسلمانان دو نفر، و از به اصطلاح مشرکان، ۱۲ نفر کشته شدند. مکیان مغلوب و متفرق شدند. یکی از مکیان در این مورد اشعار رَجَز مانند‌ی گفته که می‌توان سایر اخبار و احادیث و اخبار جنگی را از روی آن مورد ارزیابی قرار داد. ترجمه اشعار یکی از شجاعان که از جلو سپاه اسلام فرار کرده است:

«اگر تو در خندمه بودی و مشاهده میکردی که چگونه عکرمه و صفوان فرار کردند و ابوزید مانند ستونی ایستاده بود و شمشیرهای مسلمانان را روپرویشان می‌دیدی که چگونه سرها و بازوها را روی هم می‌ریختند و چنان شمشیر می‌زدند که جز همه‌ی آنها چیزی شنیده نمی‌شد، اکنون کوچک‌ترین کلمه‌ای درباره سرزنش و ملامت من بر زبان نمی‌آوردی.»^(۱)

تقریباً واقعه‌ای نیست که از لحاظ تاریخی و کیفیت، مورد اختلاف نباشد و اقلاً چند روایت گوناگون درباره آن گفته نشده باشد در حالی که اصل آن روی پایه درستی استوار

نیست. محال است بتوان تمام وقایع و سالها و اتفاقات را در ذهن و حافظه، آن هم برای حدود ده نسل یا بیشتر نگه داشت، تازه این به شرطی است که عوامل دیگر و أغراض و نظرات خاصی نیز در آن تأثیر نکرده باشد. این اختلافات حتی در مسائل مهم و اتفاقات مربوط به زندگی پیامبر اسلام نیز به چشم می خورد. از قول علی ابن ابی طالب نقل قول کرده اند که: آخرین سخن رسول خدا، در حالی که سر او بر دوش من بود الصلوة الصلوة بود. و باز جایی دیگر نقل شده که آخرین کلام او الرفیق الاعلی بوده است. (ص ۴۱۸، جلد اول، حبیب السیر). مثلاً در مورد این که پیامبر اسلام سواد داشته یا نداشته، اختلاف است و دلایل طرفین، دلایل استنباطی است از قرائن و امارات و دلیل متفن و منصوصی در دست نیست. در سال ورود و محل ورود آیات قرآن اغلب اختلاف است. مثلاً در سال ورود آیه تحریم شراب (أَلَمْ تَحَرِّمْ وَ الْمَسِيرَ وَ الْأَنْصَابِ وَ الْأَزْلَامَ رَجَسَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) اختلاف است. گروهی گفته اند آیه در سال چهارم، و به روایتی در سال ششم و به روایتی دیگر در سال هفتم نازل شده است.

مجموع غزوات و سرایای پیامبر را به قولی ۱۹ و به قولی ۲۱ و به قولی دیگر ۲۷ دانسته اند. همچنین در این که نخستین غزوه یا اولین سریه کدام بوده است، اختلاف کرده اند. در سال و روز و ماه تولد پیامبر اختلاف است. بیرونی می نویسد:

«در مولد و مبعث پیامبر به قدری اختلاف است که نمی شود آن را اصل دانست. (برای قرار گرفتن مبدأ تاریخ - نویسنده) زیرا اصل و مبدأ در تواریخ باید واقعه ای باشد که در آن خلاف نباشد. شعبی گوید برخی از اصحاب گفته اند مولد پیغمبر در دوشنبه بود و پاره ای دیگر گفتند که شب دوشنبه هشتم بود و جمعی گفتند سیزدهم ربیع الاول بود اختلاف شد که تولد پیغمبر در چهل و ششمین سال پادشاهی انوشیروان بوده. این بود که مقدار عمر پیغمبر مطابق این بود که مقدار عمر پیغمبر مطابق این اختلاف نیز متخلف شد. و همچنین سالها با یکدیگر اختلاف دارند برخی مکبوس اند و برخی پس از آنکه نسی حرام شد، غیر مکبوس.» (ص ۵۰، آثار الباقیه).

حال ما می گوئیم روز ولادت پیامبر در ایام پیش از مسلمانانی بوده و مسلمانان زیاد به

جزئیات آن وارده نبوده‌اند ولی می‌بینیم که در روز و ماه هجرت نیز اختلاف وجود دارد. گروهی گفته‌اند در ۲۸ صفر سال ۱۳ بعثت و به قول بعضی در غرة ربیع الاول بوده است و به قول جمعی آن روز دوشنبه بوده و به عقیده زمره‌ای آن روز پنجشنبه، و در روز ورود پیامبر به مدینه نیز اختلاف وجود دارد. گروهی گفته‌اند در ۲۸ سفر سال ۱۳ بعثت و به قول بعضی در غرة ربیع الاول بوده است و به قول جمعی آن روز دوشنبه بوده و به عقیده زمره‌ای آن روز پنجشنبه، و در روز ورود پیامبر به مدینه نیز اختلاف زیاد است. عده‌ای روز ۱۱ ربیع الاول عده‌ای غرة ربیع الاول و عده‌ای هم دوازدهم و حتی سیزدهم گفته‌اند. باز ابوریحان بیرونی ریاضی‌دان و منجم و تاریخ‌دان معروف می‌نویسد:

«از پیامبر پرسیدند که درباره دوشنبه چه می‌فرمایی گفت: در این روز من متولد شدم و در این روز به پیامبری رسیدم و در این روز به من قرآن نازل شد و در این روز هجرت کردم. سپس علما اختلاف کردند که در کدام دوشنبه هجرت واقع شده، برخی می‌گویند در روز دوم ربیع الاول و جمعی گفته‌اند در روز هشتم، و دسته‌ای می‌گویند روز دوازدهم. ولی آنچه محل اتفاق است، این است که در هشتم ربیع الاول بود و جایز نیست که روز دوم و دوازدهم باشد زیرا چنان که گفتیم اول ربیع الاول در آن سال روز دوشنبه بوده است، بنابراین پیغمبر باید یک روز پیش از عاشورای یهود به مدینه آمده باشد. ولی عاشورای یهود جز چندین سال که از آن تجاوز نمی‌کند، قبل از آن سال و یا بیست و چند سال بعد از این سال اتفاق نمی‌افتد پس چگونه می‌توان گفت که روز عاشورا به واسطه اتفاق با عاشور، پیغمبر روزه گرفت...» (ص ۳۹۰ و ۳۹۱، آثار الباقیه ترجمه دانا سرشت).

بیرونی می‌خواهد بگوید این که گفته‌اند پیامبر در روز عاشورای یهود وارد مدینه شد و حضرت آن روز را روزه گرفته‌اند، موضوع با حقیقت وفق نمی‌دهد و روز ورود به مدینه نمی‌تواند عاشور یهود باشد.

از همه مهم‌تر آن که در تاریخ رحلت پیامبر نیز اختلاف وجود دارد. در صورتی که هنگام

رحلت، مقام و مرتبه و پایه پیامبر طوری بوده که بروز چنین اختلافاتی باعث شگفتی است.

تعداد ایام بیماری را عده‌ای ۱۱ روز، عده‌ای ۱۲ روز و پاره‌ای ۱۳ و ۱۴ روز و حتی ده روز هم گفته‌اند که زیاد مهم نیست. در روز دوشنبه که روز رحلت است اختلافی نیست ولی: در این اختلاف نموده‌اند که آن روز داخل ایام اواخر صفر بوده یا در سلک ایام ربیع‌الاول. جمعی که آن دوشنبه را از جمله ایام ربیع‌الاول می‌شمارند، باز اختلاف کرده‌اند که آن روز چند روز از شهر (ماه) مذکور گذشته بود. روایت معروف‌تر آن‌که دوازدهم بوده و برخی بر آن رفته‌اند دوشنبه دوم و این مجوزی آن روز را غرّه ربیع‌الاول دانسته و محمد ابن اسحق این واقعه را در ۱۲ ربیع‌الاول دانسته است. (حبیب‌السیر، ج ۱، ص ۲۹۸).

وقتی در مسائلی نظیر رحلت پیامبر چنین اختلافاتی وجود داشته باشد، حساب سایر وقایع پاک است و ما برای جلوگیری از به درازاکشیدن گفتار از نقل اختلافات درباره آیات قرآنی و سایر احکام و کیفیت جمع‌آوری قرآن و وقایع دیگر می‌گذاریم.

حقیقت آن است که از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری به بعد خلافت اسلامی در سرایشی سقوط و افول قرار گرفته بود در مرکز خلافت، غلامان ترک چیره شده بودند. در خاور ایران نهضت‌های ملی و آزادیخواهانه تحت نام خوارج، حمزه آذرک و سپس یعقوب لیث و در غرب ایران شورش زنگیان، قرامطه و خرم‌دینان و در اسپانیا استقلال باقی مانده خلافت امویان و در شمال آفریقا ظهور مهدی و خلفای فاطمی و تسخیر مصر و حتی سوریه عرصه را بر خلافت تنگ کرده بودند و از این راه درآمد و عواید خلفا کاهش فوق‌العاده یافته بود و لذا برای جبران هزینه‌های تجملی خلفا نیاز به وجوهات و دینار و درهم بیشتری احساس می‌شده است. در چنین شرایطی است که بازار تاریخ‌نویسی و به‌ویژه تاریخ مغازی (جنگ‌ها) و فتوح داغ می‌شود و اغلب فتوح و پیروزی‌ها با آب و رنگ بیشتری ثبت دفاتر و کتاب‌ها می‌شود. جدال‌هایی بر سر این‌که فلان شهر به جنگ

گرفته شده یا به صلح (مفتوح العنوه که در این صورت غنائم حاصله از آن پیامبر بوده است) در می‌گیرد و این جدل حتی به فتح مکه نیز سرایت داده شده است. بدیهی است هدف از این بحثها، افزایش قلمرو اراضی خالصه و ضبط و مصادره مجدد زمین‌ها و گرفتن حق مالکانه بیشتری از صاحبان زمین‌ها و حتی خارج کردن املاک از دست مالکان به نفع خلافت و در نتیجه پرکردن خزانه تھی خلیفه بوده است.

این روش جعل خبر و غصب اراضی در قرون بعد همچنان ادامه داشته است. مثلاً می‌خوانیم:

«مؤیدالدین ابن الصّاب وزیر خلیفه بغداد که خوزستان را در حکم داشت، قوانین ظالمانه‌ای گذاشت و بر دهقانان بیدادگری‌ها روا داشت و از آنان قباله‌ها بخواست و می‌گفت زمین از آن امیرالمؤمنین است کسی که باشد که ملک دارد... و مال مصالح به دور او قانونی شد».

(تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۱۰۰، به نقل از راحة الصدور راوندی).^(۱)

به عبارت دیگر از قرن سوم به بعد، یعنی شروع آغاز تاریخ‌نویسی و وقایع‌نگاری، دستگاه خلافت به قدری از لحاظ مالی و مادی درمانده و بیچاره شده بود که جز با فروش القاب و فرامین به امیران و پادشاهان محلی و تثبیت عملیات خودسرانه آنها و غصب اراضی و زمین‌ها به بهانه غلبه و تصرف مسلمانان اولیه، چاره‌ای نداشته است.

استاد فقید ذبیح بهروز برای اولین بار نظر نویسنده این سطور را به پیش از دو قرن سکوت اولیه و تاریخ‌سازی جلب نمود و بعدها در تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان نیز دیدم که مؤلف آن به بی‌پولی و گرفتاری دستگاه خلافت و ساختن تاریخ در این قرن اشارتی دارد.^(۲)

۱. مؤیدالدین ابو عبدالله محمد ابن علی مشهور به ابن القصاب وزیر الناصرالدین الله خلیفه عباسی است که ۴۶ سال خلافت کرد و نوشته‌اند او مغول‌ها را برای حمله به ایران تشویق کرد تا خارزمشاه را نابود کند. (اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، وفات در ۶۲۲ هجری).

۲. جلد اول، تاریخ تمدن اسلام، تألیف جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام.

شعوبیه

در این قرن به‌ویژه در قرن‌های سوم و چهارم عنصر ایرانی و عرب تحت‌نام شعوبیه (چه شعوبیه ایرانی و چه شعوبیه عرب) یک نوع جدال لفظی را علیه یکدیگر شروع و ادامه داده‌اند. این دو گروه هریک در فضایل قومی خود و بالعکس در فضایل و مثالب دیگری کتاب‌ها نوشته و ذم و قدح طرف مقابل و در تفاخر به خصایص قومی خود داد سخن داده و از کلیه وسائل چون تعبیر و تفسیر و حدیث و غیره استفاده نموده و حتی از جعل و حدیث نیز خودداری نکرده‌اند. بدیهی است تاریخ‌هایی که در این زمان نوشته شده، نمی‌تواند از تأثیر و نفوذ شعوبیه در امان مانده باشد. بخصوص که نفع دستگاه خلافت نیز در آن بوده است. در این دوره و همچنین دوره‌های بعد از جعل و تزویر در اخبار و روایات و احادیث و کتب تاریخ ذره‌ای کوتاهی نشده و هر جا مشکلی پیدا شده، با جعل یک خبر و یا یک حدیث و یا روایت، موضوع را فیصله داده‌اند.

ابن ابی العوجاء یکی از فقهای معروف زمان منصور خلیفه عباسی (اواسط قرن دوم)، متهم به زندقه و الحاد شد و فرمان قتل و گردن زدن او صادر گردید. هنگامی که خواستند حکم را درباره او اجرا کنند، اقرار کرد که چهارهزار حدیث جعل نموده و به اصطلاح، خود او اقرار کرده که حلال شما را حرام و حرام شما را حلال کرده‌ام. به علت جعل اخبار و احادیث و روایات بوده که نویسندگان صحاح، یعنی اخبار صحیح و درست، از ششصد هزار یا حدود یک میلیون حدیث شش یا هفت هزار برگزیده‌اند که تازه اگر خوب دقت شود، در این شش یا هفت هزار حدیث هم کلی حرف است. نوشته‌اند «امام ابوحنیفه^(۱) در قبول احادیث سختگیر بود چنان‌که از مجموع احادیث بیش از ۱۷ حدیث را قبول نداشت و همین حالت او را مجبور می‌کرد که به قیاس و استحسان توجه کند.»^(۲)

۱. یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت، پسر ثابت پسر زوطی تبار ایرانی داشته و جدش زوطی در کابل و به قولی در نسا و خود او در سال ۸۰ هجری در کوفه به دنیا آمده و در سال ۱۵۰ در بغداد درگذشته است.
۲. ص ۷۶، تاریخ ادبیات در ایران، ذکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۱.

به این ترتیب در بررسی اخبار و احادیث و روایات و کتاب‌های علمی و تاریخی و دینی این عصر، باید رعایت کامل احتیاط را نمود.

ضمناً ناگفته نگذاریم که به نظر نویسنده، در زیر نقاب شعوبیه و تفاخر عرب بر عجم یا عجم بر عرب، نظرات فِرَق و ادیان سرکوفته پنهان است که نفع خود را در نفاق‌افکنی و استفاده از این موقعیت می‌دانسته‌اند و به همین دلیل است که می‌بینیم عده‌ای از عرب‌ها ظاهراً کُتبی در ذم و قدح عرب نوشته‌اند و بالعکس ایرانیانی بوده‌اند که طرف شعوبیه عرب را گرفته و از قوم خود بدگفته‌اند. بنابراین به هیچ وجه نباید در پژوهش‌ها، مسئله شعوبیه را از نظر دور داشت چه همان‌طور که اشاره شد و بعداً نیز در سطور آینده توضیح بیشتری داده خواهد شد، در زیر پردهٔ مبارزهٔ عرب و عجم، مبارزه پنهانی دین‌های قدیم و دین جدید ادامه داشته و بعضاً این مبارزه به صورت جدال شعوبیه منعکس شده است که موضوع در فصول بعدی در این باره مشروح‌تر بیان خواهد شد.

اینک برمی‌گردیم به مطلب اصلی که گفتیم برای انتشار سریع یک دین عوامل و عناصر گوناگون لازم است که وجود هر چه بیشتر عناصر مزبور در یک زمان زمینه گسترش و انتشار آن دین را فراهم می‌سازد.

«شک نیست که بشر نپورده و تربیت نیافته، ساده لوح و زودباور می‌باشد. ولی این زود باوری طوری نیست که هر کس چوب یا سنگی بتراشد و نام آن را خدا بگذارد و یا اصولاً دین تازه بیاورد، مردم به آسانی آن را بپذیرند و بپرستند و دین همگانی شود.»

«در این عصر چاپ و اختراعات معجزه‌آسا مبلغان مسیحی نتوانستند در ممالک اسلامی و هندی و بودایی مثلاً موفقیتی نظیر "مانویان" یا موفقیت "سه دزد دریایی" در رم (اشاره به کیفیت انتشار دین مهر در روم قدیم بنا بر عقیدهٔ مورخان غربی) به دست آورند. در صورتی که پس از قرن‌ها تجربه و آزمودگی، هر گونه وسیله‌ای برای تبلیغ در اختیار داشته‌اند.»

«در کُتب مذهبی مطالب بسیاری راجع به بت و بت پرستان بدکیش که چوب و سنگ و گاو و آتش را می پرستند نوشته اند. این تهمت ها به این صورت (در اسلام نیز کلیه ادیانی که پیش از اسلام در شبه جزیره عربی وجود داشته اند، تحت نام جاهلیت قلمداد نموده و آثار آنها را محو کرده اند.. نویسنده) مغرضانه است و غرض آنها این بوده که بگویند همه دین های قبلی باطل و دور از خداپرستی است.»

«انصاف این است که رسوم و عادات ظاهری اقوام را از قبیل احترام به سنگ و درخت و آتش و... نباید از اصول دین به شمار آورد زیرا احترام عیسویان به تندیس حضرت عیسی یا متبرک دانستن مسلمانان حجرا لاسود را نمی توان بت پرستی و سنگ پرستی نامید.»^(۱) همان طور که اشاره شد، برای انتشار و گسترش یک دین، عوامل چندی لازم بوده است. ادیانی که این عوامل و شرایط در آنها جمع بوده و یا برحسب جمع بودن، قسمتی از این عوامل، به سرعت گسترش یافته و از طرف مردم مورد قبول واقع شده اند.^(۲)

عواملی که در سرعت انتشار یک دین مؤثرند به طور خلاصه به شرح زیر است

۱. بشارت یا پیشگویی

بشارت یا پیشگویی عبارت است از آن که ادیان قدیم تر ظهور ناجی یا نجات دهنده و یا پیامبری را از پیش بشارت داده باشند و در کتب مقدس ویا روایات و احادیث، ظهور مصلح، پیشگویی شده باشد. این بشارت ها چه از طرف ادیان قدیم تر و چه از طرف زاهدان و پارسایان و پیشوایانی که مورد احترام و تعظیم مردم هستند، منشأ امید و آرزو برای

۱. مطالب داخل گیومه «» از استاد ذبیح بهروز است. ص ۳۱ دیباچه کتاب «قصه سکندر و دارا» تألیف نگارنده این سطور.

۲. کشف المحجوب ابوعقوب سجستانی دیده شود. صص ۷۰ و ۷۱ درآمدن پیامبران.

اصلاح اجتماع و رهایی از رنج‌ها و مصائب و ساختن دنیای بهتر می‌باشد. بشارت‌ها و پیشگویی‌ها در انتشار و قبول دین تازه یا آیین نو، یا ظهور مصلح و یا نجات‌دهنده در طول تاریخ، سهم بسزایی داشته است.

۲. زمان مناسب

از قدیمی‌ترین ازمینه تاریخ، مسئله سعد و نحس ستارگان و عوامل طبیعی و خواص اعداد و تأثیر آنها بر سرنوشت انسان و واقعی و رویدادهای حال و آینده موردنظر بشر بوده است. این مسائل یعنی سعد و نحس ستارگان و تأثیر اجرام آسمانی و عوامل طبیعی و خواص اعداد، هزاران سال منشأ غیب‌گویی و پیشگویی و طالع‌بینی و خلاصه خرافاتی بوده که تأثیر آنها را روی حوادث حتی در زمان حاضر یعنی عصر تکنولوژی و کامپیوتر نیز نمی‌توان منکر شد.

شگفت آن‌که در اواخر قرن بیستم و در زمانی که بشر راه چند ساله را در چند دقیقه می‌پیماید، هنوز بازار غیب‌گویی و فال‌بینی و امثال اینها نه تنها کساد نشده، بلکه هر روز عده کثیری از انسان‌ها را به خود جذب می‌کند و عده زیادی از این ساده‌لوحی هموعان سوءاستفاده نموده و از این راه به آب و نان می‌رسند. هنگامی که در زمان حال چنین باشد وضع اعصار تاریک و جهالت معلوم است. هنوز در تقویم‌های سالیانه سبک قدیم مسئله قمر در عقرب و شاید و نشاید ثبت می‌شود و مورد استفاده پاره‌ای از مردم قرار می‌گیرد. تا پنجاه شصت سال پیش اگر کسی می‌خواست مُسهل بخورد، یا مسافرت برود، یا جامعه نو بپوشد، به تقویم مراجعه می‌کرد و محال بود در روزهایی که قمر در عقرب بود یا منجم در تقویم اجازه نداده بود، عملی انجام دهد.

پیروی از خرافات و نفوذ جادوگران و غیب‌گویان و پیشبینان، منحصر به مردم خاور زمین نیست، بلکه در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان که مردم آنها دم از پیشرفت و برتری

می‌زنند، باز هم عده زیادی حتی در طبقات بالای اجتماع برای کارهای روزانه خود به فالگیر و جن‌گیر و رمال و ستاره‌شناس و کف‌بین و فال قهوه و... مراجعه می‌کنند و حتی آگهی‌های ستاره‌شناسی و رمالی و غیب‌گویی و کف‌بینی ستون‌هایی از روزنامه‌ها را اشغال می‌کنند.^(۱)

۳. محیط

بدون شک وضع محیط و یا جایگاهی که دین نو باید در آن نشو و نما نموده و یا در آن اجتماع نفوذ و پیشرفت کند، در سرعت انتشار آن ایدئولوژی مؤثر است. به عبارت دیگر، چنانچه از لحاظ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی محیط و یا وضع یک اجتماع برای رشد و نمو ایدئولوژی جدید مناسب باشد و آن اجتماع برای دگرگونی و اصلاح آمادگی داشته باشد، بدون شک فکر و یا آیین نو مورد قبول قرار می‌گیرد و هر چه این آمادگی بیشتر باشد سرعت انتشار و استقبال از آیین نو بیشتر خواهد بود.

۴. ایدئولوژی

به‌طور مسلم دین و آیین جدید باید از لحاظ ایدئولوژیکی و عقیدتی نیز جهات ترجیحی و برتری اصلاحی نسبت به باورهای رایج داشته باشد تا بتواند مردم و به‌ویژه عامه را به خود جذب نماید. به همین دلیل بوده که اغلب ادیان و دین‌آوران بدون آن‌که ادیان سابق را مردود و یا منسوخ قلمداد کنند، خود را دنباله‌رو دین‌های قدیم و مکمل آنها معرفی نموده‌اند و این مسئله نیز در مقبول واقع شدن دین نو تأثیری فوق‌العاده داشته است.

۱. در سال ۱۹۸۷ فاش شد که خانم رئیس‌جمهور آمریکا نیز در مواقع مختلف به ستاره‌شناس مراجعه می‌نماید و عده‌ی مدعی شده‌اند که او حتی در کارهای همسر خود نیز مداخله و نظر ستاره‌شناسی را اعمال می‌نموده است.

به طور خلاصه اگر بشارت و پیشگوییِ ظهورِ دینِ آور و یا مُصلح، از طرفِ ادیان و یا رهبران دینی قبلی داده شده باشد، و به عبارت دیگر مردم منتظر ظهور باشند، و از طرفی اوضاع و احوال و نشانه‌های نجومی و خواص اعداد و زبان دیگ عامل خرافی نیز برای ظهور یک نجات دهنده مناسب باشد و ضمناً محیط اجتماعی و سیاسی و اقتصادیِ زمان نیز اصلاح و دگرگونی جامعه را ایجاب کند و در این هنگام مُصلح یا نجات دهنده‌ای با ایدئولوژی و یژه‌ای که جاذبه دماغوژی یا جلب مردم را دارد ظهور نماید، مسلماً موفقیت او حتمی خواهد بود. در بررسی تاریخ می‌بینیم که دین‌ها مهر و مانی بدون آن‌که برای گسترش آنها زوری به کار رفته باشد چون از بسیاری شرایط یاد شده برخوردار بودند، به سرعت در دنیای قدیم گسترش یافته‌اند. و برعکس عیسویت، به کندی و در بسیاری از موارد به زور شمشیر و اسلحه، به مردم تحمیل شده است.

ما در این رساله گسترش اسلام، آن هم گسترش اسلام در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهیم و نشان خواهیم داد که دین اسلام هنگام ظهور از کلیه شرایط و عوامل چهارگانه برخوردار بوده و به همین سبب گسترش آن در جهان آن روز به سرعت انجام یافته است. ما به کلیه عوامل و امکانات و شرایطی که باعث شده دین نو مورد استقبال مردم قرار گیرد و عمیقاً در افکار مردم رسوخ نماید، اشاره خواهیم کرد تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

■ زمان مناسب بشارت و پیشگویی

گفتیم یکی از عواملی که در گسترش و پیشرفت یک دین تأثیر فراوان دارد، بشارت یا پیشگویی درباره ظهور نجات‌دهنده یا پیامبر از طرف دین‌آوران یا کاهنین یا زاهدان یا منجمان است. در وجود بشارت‌ها در باب ظهور پیامبر در زمانی که پیامبر اسلام ظهور نموده نمی‌توان شک کرد. به استناد همین بشارت‌ها بوده که بجز پیامبر اسلام در همان زمان چند نفر دیگر مدعی نبوت و دریافت وحی شده‌اند که در این باره در سطور آینده اشاره بیشتری خواهد شد. اگر مطالب و اخباری که در این باره یعنی بشارت برای ظهور در کتب تاریخ و تفسیر و روایات و احادیث آورده شده جمع‌آوری و در یک جا مدون شود، شاید به چند هزار صفحه بالغ گردد ولی ما برای نمونه به چند روایت و آن هم به اختصار اشاره می‌کنیم:

حَسَّانِ بنِ الْاَوْسَطِ یا تبع الاصغر از تبایعه یمن (تبع لقب شاهان یمن بوده است) در هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت و حدود چهارصد و سی سال پیش از میلاد، یثرب (بعدها مدینه) را محاصره و آغاز محاربه با ساکنین یهودی آن دیار نمود... «در آن موقع متوطنان یثرب روز به جنگ می‌پرداختند و شب خروارها خرما به معسگر تبع روان

می‌ساختند. پادشاه یمن از مشاهدهٔ این حالت، در بحر حیرت افتاد. فتوری تمام به اهتمامی که در باب محاصر نمی‌نمود، راه یافت. در خلال این احوال، کعب و اسید که از جمله احبار بنی قریظه بودند، به ملازمت تبع شتافته و به هنگام فرصت عرضه داشتند که تا غایت هیچ‌کس از ملوک بر تخریب این مدینه مکرمه قدرت نیافته بلکه هر کس که این معنی به خاطر گذرانیده پس از انقضای اندک زمانی به بله‌ای مبتلا گردیده است زیرا که این موضع سرای هجرت پیغمبر آخر الزمان خواهد بود. محمد قرشی در این سرزمین توطن خواهد نمود. سخن احبار مؤثر افتاد و تبع ترک محاصره داد... در این اثنا جمعی از بنی‌هزیل... نزد تبع آمده به عرض رسانیدند که در خانهٔ کعبه سیم و زر بسیار و دُر و گوهر بی‌شمار مدفون کرده‌اند... اگر ملک به تخریب آن خانه پردازد آن اموال بدست آید. تبع نیت تخریب بیت‌الله در قلب جای داد و همان روز دست‌ها و پاهای او خشک شده و سایر اعضایش متشنج گشت. کعب و اسید را طلبیده از سبب آن عارضه سؤال نمود. ایشان جواب دادند که ظاهراً ملک عزیمت ارتکاب امری ناپسندیده داشته... تبع کیفیت حال به زبان راستی در میان آورده که کعب و اسید او را به تغییر آن عزیمت ترغیب نمودند و پادشاه خاطر بر آن قرار داد که چون از آن رنج خلاصی یابد به دستور حاجیان کعبه را طواف نماید و جامه بپوشاند. لاجرم علتش به صحت تبدیل یافته و تبع در این باب قصیده‌ای گفت که یک بیتش این است:

ما کنت احسب ان بیتاً ظاهراً لله فی بطحاء مکتبه بعدد

و چون به مکه رسید، هفت جامه از اجناس نفیسه در خانه پوشانیده و مراسم طواف به جای آورده و متلبس به لباس ملت موسوی گردید...

اما روایت اهل سیر در این باب این است که تبع که موسوم به حمیر بن وردع بود، نخست به مکه مبارکه رسیده به واسطهٔ عارضه‌ای که مذکور شد، البسهٔ قیمتی در بیت‌الله پوشانیده آنگاه به مدینه طیبه شتافت و در آن ایام چهار هزار کس از حکماء عظام و علماء

کرام صبح و شام به ملازمتش قیام و اقدام می نمودند و شامول یهودی با چهارصد کس از آن جماعت ملاحظه اوضاع و علامات یثرب کرده دانستند که آن مقام سرای هجرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام خواهد بود و روح مقدس خاتم الانبیا... از آن سرزمین به بهشت برین انتقال خواهد فرمود. لاجرم خاطر بر توطن در آن دیار قرار دادند به نیت آن که اگر ظهور آن حضرت در ایام حیات ایشان انجامد، به سعادت ملازمتش استسعاد یابند... تبع را بر حقیقت نیتی که کرده بودند واقف گردانید و تبع را حقیقت سخن ایشان به تحقیق انجامیده از کیش اهل یمن که پرستش و کُن بود تبرّا نمود و به وحدانیت حق عزّ و علا و رسالت خاتم الانبیا اعتراف فرمود لاجرم خواست که به نفس نفیس خود نیز در مدینه اقامت نماید تا از آن دولت کُبری بی نصیب نماند. اما کثرت لشکریان او را از آن عزیمت مانع آمده نامه ای در قلم آورد و مشتمل بر اقرار به وحدانیت حضرت الهی و تصدیق به نبوت جناب رسالت پناهی و آن مکتوب مرغوب را به شامول سپرد و گفت اگر تو را اقبال مساعدت نماید که سعادت خدمت آن بانی مبانی شریعت را دریابی، این عریضه را به لازمان آستانش رسانی والا به اولاد خود سپار و شرط وصیت بجا آر که بطناً بعد بطن در محافظت این رقعہ لوازم اهتمام مرعی دارند تا به نظر کیمیا اثر حضرت خیرالبشر برسد. شامول همانجا ساکن شده آن نامه نامی چنان که رسم جهان فانی ست از پدران به پسران انتقال می یافت تا به ابو ایوب انصاری رضی الله عنه که بیست و یکم پسر شامول بود، رسید و او آن مکتوب را به نظر انور خیرالبشر رسانید و سه نوبت بر زبان معجز بیان آن حضرت جریان یافت مرحباً بالاخ الصالح تبع (یعنی آفرین بر برادر نیکوکار تبع) در درج الدّرر مذکور است که قصه تبع قبل از هجرت حضرت خیرالبّریه... به مدت هزار و پنجاه و سه سال سمت وقوع پذیرفت و از آن روز باز در میان ساکنان یثرب صفت اشتهاار گرفت...» (نقل به اختصار از صص ۲۶۷، ۲۶۸ و ۲۶۹ جلد اول حبیب السیر).

«مؤلفات جمهور اهل سیر مبنی است بر این خبر که ربیعۃ بن نصر در ایام حکومت،

شبی خوابی هولناک دید و اکثر کاهنان و مُعبران دیار یَمَن... از تقریر و تعبیر خواب او اظهار عجز نموده ربیعہ غضبناک شده زبان به تهدید ایشان گشود. یکی از کاهنان گفت پیشوای ما سطح است و شق اگر مَلِک ایشان را طلب دارد یُمکن که از عهدهٔ جواب این سؤال بیرون آیند. آنگاه ربیعہ به احضار سطح و شق فرمان داد و آن دو کاهن ماهر حاضر شدند. نخست با سطح خلوت نموده و استعلام فرمود. سطح گفت و خواب دیدگی که اخگری سیاه از تاریکی سایه بیرون آمد پس از آن انگشت سیاه (انگشت به معنی هیزم نیمه سوخته و زغال و امثال آن) به زمین تهامه یعنی یمن افتاد و هر صاحب استخوان کاسهٔ سری را خورده... ربیعہ گفت واقعهٔ مرا درست بیان کردی اکنون آن را تعبیر نمای. سطح گفت تعبیر آن است که از حبشه لشکری بیاید و این مملکت را تسخیر نماید. ملک بر زبان آورد که این واقعه در زمان من حادث خواهد شد یا پس از من. سطح گفت قضیهٔ مذکوره بعد از انقضاء دولت تو به شصت یا هفتاد سال به وقوع پیوندد... ولی چون سالی چند حبشیان در این مملکت حکومت کنند، شخصی از بنی حمیر موسوم به سیف بن ذی یزن ایشان را مغلوب گرداند... و پس از فوت سیف به اندک زمانی این لایت منتقل به پیغمبری پاک دین شود که به او از خدای بزرگ وحی آید... و تا روز قیامت حکومت در میان اُمت او بماند... ملک سطح را سوگند داد. سطح گفت سوگند می‌خورم به سرخی آخر روز و سیاهی اول شب که آنچه گفتم حق و راست است... آنگاه ربیعہ شق را طلب فرمود و شق خواب و تعبیر آن را چنان که سطح گفته بود، بی‌زیاد و نقصان بیان نمود... ربیعہ بنا بر آن قیل و قال از خواب غفلت بیدار گشته به ثبوت احمد مختار صل‌الله علیه و آله و وقوع روز قیامت و حشرونشر ایمان آورد. پوشیده نماند که در تاریخ طبری و متون‌الخبار و روضة‌الصفاء و بعضی از کتب مشهور دیگر خواب مذکور به ربیعہ‌ابن‌النضر منسوب است و در روضة‌الخبار عوض ربیعہ بن انضر، نضر ابن ربیعہ مکتوب است...» (به اختصار از صص ۲۶۹ و ۲۷۰ حبیب‌السیر، ج ۱).

روایت دیگر

مرثدین کلّال خوابی هولناک می بیند و از مهابت آن، اصل خواب را فراموش می کند و امر به اجتماع کاهنان و غیب‌گویان عرب می دهد ولی آنها از تقریر و تفسیر اظهار عجز می کنند و بالاخره روزی در شکارگاه به دختر جوانی به نام عفیرا برمی خورد و آن دختر خواب او را چنین تقریر و تفسیر می کند:

«... ای ملک در خواب دیدی که گردبادها پیدا شده به طرف آسمان و از آن آتش‌ها می درخشید و دودی از آن میان بیرون می آمد بعد از آن جوی آبی در غایت صفا دیدی و آواز شخصی شنیدی که مردم را به شرب آب خوانده می گفت هر کس از این آب بر سبیل عدالت و راستی خورد، سیراب گردد و آن که دهن بر آب نهد و به ظلم مرتکب آشامیدن شود، خذلان و خسران نصیبش گردد. مرثد فرمود که صورت واقعه مرا راست تقریر کردی، اکنون آن را تعبیر نمای! عفیرا گفت گردبادها کنایت از ملوکست و دود و آتش، اشارت به خلاف و وفاق ایشان و جوی آب نمودار مشرب مسرت بخش ملت بیضاست. و آن کس که خلق را به آشامیدن آب می خواند، پیغمبر آخرالزمان است که ظهور نماید و مردم را به آب‌خور دین مبین دعوت فرماید. هر کس که صاحب عدل و انصاف باشد و شرط اطاعت به جای آجورد، از تشنگی بادیه ضلالت نجات یافته به سرچشمه هدایت رسد و کسی که طبیعتش مجبور به ظلم و ستم بود با آن صاحب شریعت مخالفت ورزد و درگرداب غوایت و غرقاب جهالت افتد. آنگاه مرثد از اوصاف پیامبر سؤال نمود و عفیرا شمه‌ای از آن به موقف عرض رسانید...» (نقل به اختصار از صص ۲۷۱، ۲۷۲ و ۲۷۳ تاریخ حبیب‌السیر، ج ۱)

روایتی دیگر

علی ابن ابیطالب و لشکریانش به عزم جنگ با معاویه عازم شام می شوند: «حدود جزیره عرب به دیر راهی رسید... امیرالمؤمنین در آن محل عنان یکران کشیده راهب را

طلبید. راهب با جسمی ضعیف و کسوت سیاه بر بام آمده پرسید که سبب چیست؟ امیرالمؤمنین فرمود که مقداری آب می‌خواهم. راهب گفت که یک دلو آب خوشگوار ایثار نمایم. حیدر کُزار گفت مردم ما بسیار است، زیاده از این باید. راهب گفت بیست کس را سیراب سازم. حضرت فرمود بیش از این می‌باید. راهب گفت سه ظرف آب دارم همه را به نظر آورم. امام‌المسلمین گفت ای راهب آن چشمه‌ای که نزدیک به این دیر است و شش تن او انبیای بنی اسرائیل از آن آب آشامیده‌اند، کجاست؟ راهب چون این سخن بشنید، از دیر پایین آمده گفت پدر من از پدر خود روایت کرده که در این منزل چشمه‌ای است از چشم مردم جهان پنهان و آن را کس نتواند گشود مگر پیغمبر، یا وصی پیغمبر. و باز آن راهب گفت نزد من صحیفه‌ای است که نام پیغمبر آخرالزمان و وصی او در آن مکتوب است اگر تو این چشمه را به من بنمایی بر دست تو ایمان آورم... آنگاه شاه ولایت پنجاه قدم به جانب شرقی صومعه رفته خطی مَدور که قطر آن بیست گز بود کشید و فرمود که زمینی که محاط آن دایره بود حفر نمایند. فرمانبران به موجب فرموده عمل نموده... و بالاخره با برداشتن سنگ بزرگی که فقط حضرت توانستند با زور بازو آن را بردارند، چشمه نمودار شد... و راهب از سر اخلاص مسلمان شد و صحیفه را به نظر حضرت در آورد که نوشته آن مبنی بود از ظهور پیامبر آخرالزمان و وصول شاه مردان بدان مکان، و پدید آمدن چشمه آب و به وضوح انجامید آن حکایت را شمعون الصفا که یکی از اکابر حواریانست از عیسی روایت کرده است...» (ص ۵۴۰، حبیب‌السیر، ج ۱)

ممکن است گفته شود که این روایات بعدها جعل شده است. در هر صورت این روایات برای رسوخ در افکار اعم از آن که اصلی یا جعلی باشد و یا این که از پیش بوده و یا بعد جعل شده است، عامل مهمی بوده است. وقتی در قرن بیستم و در عصر موشک و فضا و در زمانی که بشر در کره ماه پیاده شده و یا ماشین‌های الکترونیک و دستگاه‌های کامپیوتر کار صدساله را در چند لحظه انجام می‌دهند، می‌توان شاهد نفوذ خرافات در افکار

توده‌های وسیع مردم بود، واضح است که در هزاران سال پیش تأثیر این گونه اخبار تا چه اندازه در توده‌ها مؤثر بوده است.

وقتی در عصر اتم و جت و تلویزیون بازار غیب‌گویان و فال قهوه و کف‌بینی آن هم در کشورهای متری و پیشرفته از سکه نیافتاده و همچنان داغ است و در حالی که بشر در کره مرده ماه پیاده شد مردم و حتی تحصیل کرده‌ها عکس رهبر خود را در ماه مشاهده می‌کنند و یا امام کمر فلان فرمانده یا سردار را می‌بندند و باعث فتح او می‌شود، آیا می‌توان در تأثیر اخباری که نقل شد در اذهان ساده مردم هزار و چهارصد سال پیش شک نمود؟ با نهایت تعجب می‌بینیم که اخیراً کتاب غیب‌گو و جادوگر معروف قرن شانزدهم فرانسه که شخصیت تاریخی او نیز مورد تردید است (نسترداموس) به زبان‌های مختلف ترجمه و تجدید چاپ شده و مورد مراجعه عده زیادی از جوانان تحصیل کرده و باسواد قرار گرفته است. بلی وقتی در عصر علم و دانش و روشنگری، حال مردم درس خوانده جهان چنین باشد، پیداست که در ادوار ظلمانی حال مردم عامی و عادی چه بوده است. آنچه مسلم است رواج این اخبار و روایات شدیداً در ذهن مردم رسوخ کرده و سهم بسزایی در دگرگونی اوضاع داشته است.

مردی از بزرگان یهود بنی قریظه روایت کرده است که مردی از یهودیان شام به نام «ابن هیبان» پیش از ظهور اسلام به مدینه آمد و میان ما رحل اقامت افکند. او مردی بود که عبادت و نماز او ترک نمی‌شد و دعا‌های او مستجاب شد... تا این که هنگام مرگ او رسید. گفت ای گروه یهود هیچ می‌دانید که من برای چه از سرزمین پربرکت شما دست کشیده و به این زمین خشک و سوزان آمدم؟ گفته شد تو خود دانستی. گفت من در این سرزمین چشم به راه پیغمبری بودم که ظهورش نزدیک است و این شهر محل مهاجرت او خواهد بود... ای گروه یهود بدانید که زمان آمدنش نزدیک است مبادا کسی در ایمان آوردن به او بر شما سبقت گیرد. چون او دستور دارد هر کس که با او مخالفت کند، خورش بریزد... چون پیغمبر

اسلام به رسالت مبعوث شد، و یهود بنی قریظه را محاصره کرد، راوی این روایت گفت ای بنی قریظه این همان پیامبری است که ابن هیبان خبر داده گفتند او نیست و لذا او «راوی» و دو برادرش از قلعه فرود آمده و اسلام اختیار کردند.^(۱)

می‌دانیم که در قرن ششم میلادی حبشیان بر یمن که آبادترین و زرخیزترین ناحیه شبه جزیره عربی است، چیره شدند. نوشته‌اند که در آن زمان ذویزن پادشاه یمن برای گفتن کمک ابتدا به روم و سپس به ایران به دربار انوشیروان رفت و پس از آن که مدت ۱۰ سال در دربار ایران نتوانسته بود حمایت نظامی شاه را کسب کند، چشم از جهان فرو بست و پسرش سیف، دنباله کوشش پدر را گرفته و مصر را از انوشیروان طلب یاری و مساعدت نمود و حتی کمک‌های نقدی شاه را رد کرد و تقاضای کمک نظامی نمود. بالاخره شاهنشاه با مشورت بزرگان، سپاهی که عده آنها را از هشتصد تا سه هزار و ششصد نفر نوشته‌اند، به سرداری شخصی به نام وَهْرَز دیلمی ملقب به خُرداد از راه خلیج فارس و دریا با کشتی در معیت سیف ذی‌یزن به یمن اعزام داشت. آورده‌اند که افراد این سپاه، اغلب زندانیان، و به ظن قوی بیشتر آنها مزدکیان و مانویان زندانی بوده‌اند. گفته‌اند چند کشتی حامل این سپاه در دریا دچار طوفان شده و غرق می‌شود و باقی مانده سپاه در نزدیکی عدن پیاده می‌شوند و در پایان در جنگ سختی که باید شرح آن را در تاریخ‌ها خوانند، سردار حبشی کشته شده و حبشیان شکست فاحشی می‌خورند و نیروی فاتح وارد صنعا پایتخت یمن شده و سیف در قصر سلطنتی غمدان مستقر می‌گردد.

«چون این خبر در اقطار و أمصار شایع شد، اشراف اطراف جهت اقامت مراسم تهنیت، متوجه بلده صنعا گشتند و از آن جمله صنا دید قریش مثل عبدالمطلب ابن‌هاشم (پدر بزرگ پیامبر اسلام) و وهب ابن عبد مناف و زهری و امیه بن عبدالمسلم و... در قصر

غمدان به حضور سیف بار یافتند و در آن انجمن عبدالمطلب تهنیت جلوس پادشاه را به عباراتی ادا کرد که دوست و دشمن زبان به تهنیت او گشودند و سیف بعد از اطلاع از کمال فصاحت آن بزرگ عرب از علو نسبش سؤال فرمود... و الطاف شاهانه درباره او به تقدیم رسانید و بنابر آن که سیف بن ذی یزن دین عیسی (ع) داشت و او را از انجیل معلوم شده بود که وقت ظهور خاتم الانبیاست، گمان برد که آن صدر بارگاه اصفیا از اولاد عبدالمطلب خواهد بود... روزی در خلوتی عبدالمطلب را طلیده مافی الضمیر خود را با وی در میان گذاشت و عاقبت شمه‌ای از علامات آن مولود محمود را شرح داد. عبدالمطلب بعد از استماع آن سخنان، سجده شکر به جا آورد و به عرض ملک رسانید که مرا فرزندی بود عبدالله نام و چندگاه شد که او به عالم دیگر انتقال فرمود و پسری همایون اثر یادگار گذاشته معلم به علامتی که بر زبان الهام بیان پادشاه عالمیان جریان یافت... آنگاه سیف عبدالمطلب را به اختفاء آن اسرار وصیت کرده هر یک از قریشیان را که ده نفر بودند به انعام ده غلام و ده کنیزک و دو بُرد یمانی و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و ظرفی پُر عنبر و صد شتر سرافراز ساخت و موازی آنچه به مجموع داده بود، به عبدالمطلب عنایت فرمود.» (صص ۲۸۰ و ۲۸۱، حبیب السیر، ج ۱)

پس از چندی سیف در شکارگاه هدف سوء قصد حبشیان قرار گرفته و کشته شد. چون کسی شایسته پادشاهی و جانشینی او نبود، ایرانیان از انوشیروان کسب تکلیف کردند و انوشیروان چهار هزار سوار دیگر به یمن اعزام داشت و وهرز را به حکمفرمایی یمن منصوب نمود. عرب‌ها به این دسته از ایرانیان «اساوره» یا «سواران» و «احرار» یا «آزادگان» می‌گفتند. (در مقابل دسته اول که اغلب زندانیان بودند) و بعدها نیز اولاد این ایرانیان به نام بنی‌الاحرار یا پورآزادگان در یمن مشخص بودند و در اسلام منشأ خدمات ذیقیمی شدند. وهرز پس از چهار سال درگذشت و پسرش مرزبان ابن وهرز، حکمران یمن گردید. پس از او پسرش فیلسجان و بعد از فیلسجان پسرش خرخره و بعد از او باذان بن ساسان که

مستقیماً از ایران اعزام شده بود، فرمانروا شد. باذان در سال هفتم یا هشتم هجری مسلمان شد و با ایمان آوردن او یک کشور سازمان یافته و یک دولت مجهز در اختیار مسلمانان قرار گرفت و پیداست که در این رهگذر تا چه اندازه بنیان مسلمانی و اسلام قوت گرفته است. بعد از باذان دادویه فرمانروا شد و او به اتفاق فیروز دیلمی با قتل اسود عَنسی که یکی از مدعیان پیامبری و برِ یمن چیره شده بود، خدمت بزرگی به تحکیم مبانی مسلمانی نمود و این واقعه درست در سال یازده هجری و مقارن فوت پیامبر اسلام روی داد که در سطور آینده در این باره توضیح بیشتری داده خواهد شد.

از قرائن و روایات استنباط می‌شود که در آن روزگار فرمانروایان یمن مورد احترام کلیه قبایل شبه جزیره عربستان بوده‌اند. این موضوع از روایت جلوس سیف که در بالا نقل شد، به خوبی آشکار می‌شود. به علاوه در روایات آمده است: پس از آن که خسرو پرویز شاه یاران، نامهٔ پیامبر را پاره کرد، به باذان دستور داد که مدعی پیامبری را دستگیر و به پایتخت اعزام دارد. باذان نیز دو نفر (که گویا این دو نفر برای جلب و بازداشت پیامبر کافی بوده است) به نام باتویه و خرخرسه به مدینه فرستاد و آنها «به مجلس شریف پیغمبر آخرالزمان رسیده، گفتند باذان بنابر فرمان پرویز ما را دیدن جا روان کرده تا ترا به مداین رسانیم، بهتر است که انقیاد امر نموده با ما بیایی که باذان در باب مهم تو سفارشنامه به ملک الملوک (شاهنشاه) خواهد نوشت. رسول از سخنان پریشان ایشان تبسم فرموده و به آنها گفت استراحت کنید تا فردا جواب سخن خود را بشنوید. روز دیگر که آن دو به حضور پیامبر آمدند، پیامبر گفت به باذان بگویید که در شب گذشته پرویز کشته شد و پسرش شیرویه بر تخت سلطنت نشست. ایلچیان از استماع این خبر متحیر گشته از مهابت مجلس اشراف اعلی یارای گفت و شنید نداشتند و به طرف یمن مراجعت نموده و کیفیت را به سمع باذان رسانیده و مقارن آن حال مکتوب شیرویه مبنی بر قتل خسرو پرویز بدو رسید و در آن قلمی شده بود که: «به آن عزیز که در حجاز دعوی نبوت می‌کند، تعرض نمای تا فرمان من

به تو برسد.» و باذان از دیدن چنین معجزه‌ای مسلمان شد و بسیاری از اهل یمن و ایرانیان با او موافقت نمودند. در روضه‌الاحباب مسطور است که حضرت رسالت مآب در وقتی که قاصد باذان خرخرسه را اجازه مراجعت ارزانی فرمود، کمربندی که آن را از سیم و زر زیور کرده بودند، به وی بخشید و بنا بر آن یمنیان خرخرسه را ذوالمفخره خواندند و حالا نیز اولاد او را به آن لقب ملقب می‌گردانند و مفخره به لغت حمیر عبارتست از کمربند. (نقل به اختصار از صص ۳۷۵ و ۳۷۶، حبیب‌السیر، ج ۱)

به‌طوری که در پیش اشاره شد و از روایات و اخبار مذکور برمی‌آید، مردمان آن روز منتظر ظهور پیامبر یا نجات‌دهنده‌ای بودند و ادعا شده که در کتب مقدس سایر ادیان نیز در این باب نصوصی وجود داشته است. و حتی در قرآن آمده است.

و إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ. (آیه ۶، سوره الصف).

ترجمه: و سپس عیسی پسر مریم گفت این بنی‌اسرائیل بدون شک من فرستاده خدا هستم به سوی شما و تصدیق‌کننده‌ام توراتی را که در دست شماست و بشارت‌دهنده هستم به پیامبری که پس از من خواهد آمد به نام احمد.

«اما قیصر روم چون نامه رسول (ص) به وی رسید، همه بطارقه و جاثلیقان و ارکان مملکت خویش جمع کرد و بر قصر اعلی شد و درهای آن استوار کرد و مردمان مقاتل (لشکریان) را در سلاح کرد و حزم بغایت نگاه داشت. پس کوس بزرگ بزدند تا همه اهل قسطنطنیه حاضر آمدند آنگاه از قصر آواز داد که: شما می‌دانید که موسی بشارت عیسی داد و عیسی بشارت داد به نبی اُمّی عربی هاشمی محمد (ص) اینک پدید آمد هیچ بهانه نماند همه را به وی رو می‌باید آورد. ایشان (مردم) همه شوریدند و غلغل از میان برآمد همه به یکباره آهنگ قصر کردند و لکن وی اشارت کرد که آرام گیرید من می‌خواستم تا بیازمایم شما را... چون ایشان را بازگردانید فرستاده پیامبر را گفت: بدیدی؟ آنگاه گفت من به یقین

چون روز روشن می‌دانم که محمد رسول حق است که انجیل و همه کتب به نام وی مزین است و نعمت و سفت وی در کتاب‌ها مبین است ولیکن اگر من این اظهار کنم، این ولایت همه بر من بشورند و این خلق یکباره بر من خروج کنند و آنگاه رسول را به اکرام و اجلال تمام باز گردانید». (ص ۳۱۲، ج ۳، تفسیر قرآن رهنما به نقل از تفسیر قرآن ابوبکر عتیق نیشابوری) در موقعی که مسلمانان از ترس آزار قریش و مکیان به حبشه مهاجرت کردند در اخبار آمده:

«پس نجاشی (پادشاه حبشه) به انجیل اندر نگاه کرد و اندر انجیل چنین یافت که پیغمبری از میان عرب بیرون آید نام او محمد و گروهی باشند که ایمان بدو نیاورده و او را دروغ‌زن و جادو و مجهول خوانند...» (ص ۱۴، ج ۳، قرآن رهنما به نقل از تفسیر طبری) همچنین در مثنوی جلال‌الدین بلخی، معروف به رومی آمده:

آن سر پیغمبران بحر صفا	بود در انجیل نام مصطفی
بود ذکر غزو و صوم و اکل او	بود ذکر حلیها و شکل او
چون رسیدندی بدان نام و خطاب	طایفه نصرانیان بهر ثواب
رو نهادندی بدان وصف لطیف	بوسه دادندی بدان نام شریف
ایمن از فتنه بدند و از شکوه	اندر این فتنه که گفتم آن گروه
در پناه نام احمد مستجیر	ایمن از شرّ امیران و وزیر
نور احمد ناصر آمد یار شد	نسل ایشان نیز هم بسیار شد
نام احمد داشتندی مستهان	و آن گروه دیگر از نصرانیان
از وزیر شوم رای شوم فن	مستهان و خوار گشتند از فتن
گشته محروم از خود و شرط طریق	مستهان و خوار گشتند آن فریق
از پی طومارهای کج بیان	هم مُخَبَّط دینشان و حُکمشان
تا که نورش چون مددکاری کند	نام احمد چون چنین یاری کند

در تاریخ سیستان چاپ تهران می‌خوانیم:

«... سیستان بنا کردند تا پیامبر ما محمد مصطفی صلی‌الله علیه و سلم بیرون آمد به فرمان ایزد تعالی و شریعت اسلام آورد. چهارهزار سال شمسی بود و بیشترین فضلی که شهر سیستان را این است که اول نام و خبر او صلی‌الله علیه بر زبان خاص و عام آنجا رفته شد...»

پس حکم کردند که تا چهارهزار سال شمسی این شهر بماند و چون مصطفی علیه السلام بیرون آید و دین اسلام آشکار کند، و مردم عجم را بدین حق خواند، اول کسانی که او را اجابت کنند، مردم سیستان باشند و او را اجابت کنند، مردم سیستان باشند و او را اجابت کنند...» (ص ۳ و ۴، تاریخ سیستان)

«در بشارت‌های قدیم ایران از چهار دین‌آور نام برده شده است: مهر، برخوان (پاراکلیتوس که مغرب آن فاقلیط و درست ترجمه برخوان است که از القاب مانی بوده است)، منو احمد بزرگوار و نارسف. نسخه قدیمی این بشارت به زبان ایرانی در تورفان چین پیدا شده و مدارک اسلامی و زردشتی آن را تأیید می‌کند.»^(۱)

در توضیح این مسئله باید بیفزاییم که در اوراق یافت شده در تورفان (چین غربی) به نام منو احمد بزرگوار Manahmed یا Mahmed که هم منو احمد و هم محمد خوانده می‌شود برمی‌خوریم. و به این ترتیب روایات تاریخ سیستان که ذکر آن گذشت، و تصور می‌شده که افسانه است و اصلی ندارد، تأیید می‌شود.

روایات یا حکایات زیر نیز جالب است (تاریخ بیهقی، ص ۴۲۷ و ۴۲۸، تصحیح علی اکبر فیاض)

«چون بزرگمهر حکیم از دین گیرگان دست برداشت که دین با خلل بوده است و دین عیسی

پیغمبر صلوات الله علیه گرفت، برادران را وصیت کرد که در کُتب خوانده‌ام که در آخرالزمان پیغمبری خواهد آمد نام او محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اگر آن روزگار باشم، نخست کسی باشم که بدو گِزوم و اگر نیابم، امیدوارم که حشرِ ما با امت او کند. شما فرزندان خود را همچنین وصیت کنید تا بهشت بیابند. بدین سبب کسری انوشیروان فرمان داد بزرگمهر را در غُل و زنجیر کردند. وی دو سال در زندان بماند و چون به دین نیاکان خود بازنگشت، نوشیروان بفرمود تا او را کشتند و مثله کردند. وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ.»

اینک روایتی دیگر

خسرو پرویز در نتیجه خوابی که دیده بود، منجمان را گرد آورده و آنها با هم گفتند: «به خدا علم شما از کار نیفتاده مگر به سبب چیزی که از آسمانست و آن پیغمبری است که مبعوث شده یا مبعوث شود و این پادشاهی بگیرد و بشکند و اگر خبر زوال پادشاهی خسرو را به او بگویید شما را بکشد پس سخنی بیارید که با وی بگوییم و بلیّه را تا مدتی پس اندازیم.»^(۱)

به‌طور کلی این روایات می‌رساند که مردم انتظار ظهور دین‌آور یا نجات‌دهنده‌ای را داشته‌اند و چنانچه روایات جعلی فرض شود، باز هم جعل آن برای رسوخ دین نو در باورهای مردم آن زمان بوده و زمینه را برای نفوذ دین نو آماده نموده است. در این‌که گروهی از ایرانیان در آن زمان (مقارن ظهور پیامبر اسلام) در عربستان بوده و ظهور را تقویت نموده‌اند، نمی‌توان شک کرد. «بنا بر حدیثی که از پیامبر اسلام روایت شده است، فرموده‌اند: قرآن را از چهار نفر بیاموزید، عبدالله مسعود، سالم، معاذ و ابی بن کعب سالم ایرانی بوده است.» (ص ۵۳، ج ۱، تفسیر قرآن راهنما)

«بدان وقت که پیامبر علیه‌السلام از مکه به طایف رفت و آن هجرت اول بود چون از

طایف باز می‌گشت، باغی دید پر از میوه و بر در باغ حوضی بود پر آب و پیامبر علیه‌السلام به لب آن حوض نشست و آن باغ عتبه و شبیه بود و هر دو بدان باغ اندر بودند و چون پیغامبر را دیدند و او را شناختند. غلامی داشتند آن غلام را گفتند برو لختی میوه بردار و سوی آن مرد ببر. آن غلام لختی میوه برداشت و سوی پیامبر آورد و پیامبر آن میوه را همی خورد و این غلام را گفت: تو از کجایی؟ غلام گفت: من از نینوی‌ام و تورات خوانده‌ام و خبر تو به تورات اندر بخوانده‌ام که تو را از مکه بیرون کنند و از پس کار تو بزرگ شود و همه جهان دین تو گیرد و نصرت ترا و دین ترا باشد.» (تفسیر قرآن رهنما، ص ۱۳۴، به نقل از ترجمه تفسیر طبری)

به‌طوری که می‌دانیم شهر نینوی در شمال میان رودان یا بین‌النهرین (کشور عراق فعلی) و جزو قلمرو ایران و حتی از پایتخت ایران آن روزی فاصله چندانی نداشته است. وجود چنین اخبار و شایعاتی در این کشور با توجه به مسائل دیگری که نقل شده و بعداً نیز خواهد آمد بعید نیست و به هرحال قابل توجه است.

از مجموع روایات و اخباری که تا اینجا نقل شد، و سعی شد به اختصار آورده شود، مسلم می‌گردد که در قرن هفتم میلادی تقریباً در میان کلیه ملل آن روزی و به‌ویژه در شبه جزیره عربستان و کشورهای همسایه، ظهور پیامبر یا نجات‌دهنده‌ای را منتظر بوده‌اند. و این موضوع وقتی کاملاً آشکار و مسلم می‌شود که می‌بینیم در همان زمانی که پیامبر اسلام زبان به دعوی پیامبری گشوده، چهار نفر دیگر نیز چنین ادعایی نموده‌اند. و ما در سطور آینده درباره این مُدعیان پیامبری توضیح بیشتری خواهیم داد.

به‌طور کلی از بررسی و پژوهش در متون تاریخ و تفسیر به خوبی آشکار است که در آن عصر، زمینه برای ظهور نجات‌دهنده آماده بوده و یکی از علل سرعت انتشار اسلام، وجود چنین زمینه آماده‌ای بوده است. البته عوامل دیگری نیز مؤید پیشرفت و گسترش اسلام بوده که در فصول بعدی به آنها اشاره خواهد شد.

■ تأثیر ستارگان و خواص اعداد بر رویدادها

از قدیمی‌ترین ازمته و اعصار بشر با مشاهده آسمان و ستارگان و پدیده‌های طبیعی، و نیافتن پاسخ قانع‌کننده به پرسش‌های گوناگونی که از این مشاهدات ناشی می‌شده، به ناچار راه خرافات را پیش گرفته است.

«تأثیر کواکب در سرنوشت نیک و بد جهان و جهانیان، اساس معتقدات مردم قدیم بود. هر یک از اجرام درخشان آسمانی را ایزدی مؤثر در کارها می‌دانستند و معتقد بودند که اگر جایگاه اجرام را در بروج تعیین کنند، می‌توانند از پیش آمده‌های گذشته و آینده اطلاع دهند. هر چند اعتقاد به تأثیر کواکب باعث ایجاد و ترقی علم ریاضی و نجوم شده، ولی از طرف دیگر این اعتقاد زمینه مساعدی برای حوادثی که ممکن بود ابداً وقوع پیدا نکنند فراهم کرده است.

تنظیم دوره‌های نجومی و هزاره‌ها و کیسه‌ها و تقسیمات مختلف زمان اصلاً برای تعیین اوقات مناسب عبادات و دانستن موعد بشارت‌ها و ساعت‌های نیک و بد بوده است. تعیین موسم زراعت و پرداخت مالیات احتیاج به این اندازه دقت در حساب ندارد.»^(۱)

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، ظهور پیامبران و مصلحان و دعوت‌گران و وقوع حوادث و اتفاقات مهم همیشه با خواص اعداد و اوضاع و احوال نجومی ربط داده شده است. اغلب مبلغان و دعوت‌گران از وجود چنین اعتقاداتی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده نموده و وجود اعداد مناسب و اوضاع فلکی ویژه را دلیلی بر حقانیت خود قلمداد نموده‌اند و حتی دیده شده که دعوت‌گرانی که برای دعوت خود زمینه مساعدی نداشته‌اند در تاریخ و تاریخ‌گذاری‌های گذشته دست برده‌اند تا دعوت آنها در سر هزاره یا نیم‌هزاره و یا سده و بالاخره در زمان مناسبی قرار گیرد. و در این باره حدیثی نقل و یا جعل شده به این مضمون: **إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مَأْيَةٍ مِّنْ يُّجِدُ دَلِيلًا دِينًا** (خداوند در سر هر سده کسی را بر می‌انگیزد که دین او را بازسازی یا تجدید کند)^(۱) و شعری نیز از قول بابا طاهر نقل شده:

من آن بحرم که در ظرف آمد ستم من آن وحی‌ام که در حرف آمد ستم
به هر آلفی آلف قذی برآید الف قسم که در آلف آمد ستم
که منظور آن است که هر هزار سال مصلحتی می‌آید.

«اگر حوادث مهم دو سه هزار سال گذشته را که از آن اطلاعاتی بیشتر داریم در نظر بگیریم، خواهیم دید که پیش آمده‌های بزرگ در سر هزاره‌ها یا سال‌هایی رخ داده که برای ارقام آن در علم اعداد و حروف، خواصی تصور کرده‌اند و علم احکام نجوم دلالت بر آن داشته است. در ذیل نمونه‌هایی از حوادث مهمی که در اوایل سال یا اواخر هزاره‌ها اتفاق افتاده ذکر می‌کنیم:

۱. هزاره مهدی سال ۱۲۶۱ هجری است در این اوان در ایران و سودان و هند اشخاصی به نام مهدی و مسیح ظهور نموده‌اند.^(۲)

۱. حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۹۷.

۲. ظهور مهدی سودانی در سودان و دعوت باب و بهائیت در ایران.

۲. در هزاره هجری دعوت اکبر پادشاه هند به دین الهی صلح کل و نقطویه در ایران.
۳. ظهور چنگیز در اواخر هزاره آخر دوران عالم است (از دوره بزرگ دوازده هزار سالی) که هزاره ویرانی جهان تصور می شده است. این هزاره هزاره دوازدهم و نام آن حوت است.
۴. در هزاره میلادی در اروپا مردم با تشویش منتظر پیش آمد بدی بوده اند و در همین اوقات در شرق عده ای ظهور و دعوت کرده و خود را مسیح و مهدی خوانده اند.
۵. ظهور ابو مسلم و به آفرید و بنای بغداد... در هزاره مهر و نیم هزاره مانی بوده است.
۶. ظهور اردشیر و ولادت مانی در اول هزاره حوت یعنی هزاره دوازدهم بوده است.
۷. ولادت زردشت روز دوشنبه ششم فروردین یزدگردی سال اول هزاره دهم یعنی هزاره جدی بوده است.^(۱)

برای این که درجه توجه مردم به اعداد و ارقام و سعد و نحس کواکب واضح شود، کافی است به یکی از تقویم هایی که (حتی در زمان حاضر) در هر سال به سبک قدیم از طرف منجمان چاپ و در دسترس مردم قرار می گیرد مراجعه کنیم تا از نحوه پیشگویی های منجم باشی ها و مواضع سیارات در بروج و سعد و نحس و شاید و نشاید و خلاصه تأثیرات کواکب بر زندگی روزمره آگاه شویم.

بی مناسبت نیست که از پیشگویی انوری حکیم و منجم و شاعر معروف قرن ششم ذکری به عمل آید:

«... و در سنه مذکوره (سال ۵۸۱ هجری) سبعة سیاره در سوم درجه میزان که از بروج هوایی است قرآن کردند و منجمان گفتند که در این سال بادی پیدا شود که تمامی عمارات را نیست و نابود سازد بلکه جبال راسیات را از بُن براندازد و حکیم انوری در این حکم از سایر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نمود. مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان در زیرزمین

سرداب‌ها ساختند و اجناس و اموال خود را بدانجا نقل کرده از روی زمین باز پرداختند اما بنا بر مشیت حضرت عزت در آن ایام که اوقات حکم ایشان بود، چندان باد نوزید که دهقانان کاه را از دانه جدا توانند کرد. یکی از فضلا در این معنی گوید نظم:

گفت انوری که از سبب بادهای سخت ویران شود سراچه و کاخ سکندری
در روز حکم او نوزیده است هیچ باد یا مُرسل الرِّياح تودانی و انوری
ارباب تحقیق گفته‌اند که اگر چه در این کذب اهل تنجیم ظاهر گشت، اما در سنه مذکور
چنگیزخان در بلاد توران سردار ایل و الوس خود شده به اندک زمانی استقلال یافت و به
سبب مخالفت سلطان محمد خوارزمشاه روی به ممالک ایران آورده باد بی‌نیازی به مرتبه
در اهتراز آمد که در اکثر ولایات ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان ساکن داری و نافع ناری
نماند...»^(۱)

اما با وجود این‌که پیش‌بینی منجمان و انوری درست در نیامد، ولی مردم از اعتقاد به احکام نجوم دست برنداشتند و همچنان به آن پای‌بند بوده و هستند. داستان زیر که حاکی از اعتقاد راسخ مردم از وضع و شریف و عارف و عامی به گردش ستارگان و احکام نجومی است جالب است.

«در اوایل سنه ستین و ثما نمائه (۸۶۰ هجری) مزاج اشرف میرزا بابر (میرزا ابوالقاسم بابر پادشاه تیموری) از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطباء مسیحا نَفَس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام به جای آورده بعد از چند روزی فی الجمله صحتی روی نمود. در خلال آن احوال ذو ذوابه (ستاره دنبال‌دار) در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور (گاو) مسکون گشت و چون آن برج طالع دارالسلطنه هرات است و هشتم خانه طالع میرزا بابر بود، انواع گفت‌وشنود در میان

اریاب نجوم پیدا شد و از آن جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن به اندک زمانی انواع بلیات متوجه هرویایان گشته نایره اصناف نکبات بر وجنات روزگار همگنان تافت... و چون حکیم علی الاطلاق (خدا)... مزاج شریف خسرو آفاق را صحت کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در ۲۵ شعبان سنه ۸۶۰ به عزم طواف مرقده مطهر امام عالی گُهر علی الرضا... از باغ سفید به باغ مختار تشریف برده و ماه رمضان و شوال را در آن مقام گذرانیده و روز اول ذیقعدة الحرام به صوب مشهد مقدسه عزیمت کردند در چهاردهم ماه مذکور وارد مشهد شده و به زیارت روضه منوره رضویه قیام نمود... و شاه در جشنی که به مناسبت آشتی امرای خود ترتیب یافته بود، شرکت نموده و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تائب بود، اکثر اوقات اریاب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در باغات اطراف مشهد سیر می نمود. روزی در محلی دلگشا و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی نزدیک به پادشاه و امرا بر فراز سنگی پیدا شد و به خواندن ترجیع بندی آغاز نمود که ترجیع بند آن این بیت بود:

این همه طمطراق کُن فیکون ذره ای نیست پیش اهل جنون

خاطر اصاغر و اکابر (کوچکان و بزرگان) از ملاحظه معانی آن ترجیع و عدد ابیات آن که به پنجاه می رسید به غایت محزون شدند درویش پس از اتمام آن شعر، از نظرها غایب شد و هر چه او را طلب کردند، نیافتند. در سیم ربیع الاخر ۸۶۱ در شکارگاه ناخن باز سفید مورد علاقه شاه شکست و این معنی بر شاه سخت آمد. به مشهد مراجعت نمود و به این بیت مترنم شد:

توبه ز می کردم و آمد بهار ساقی توبه شکمم آرزوست

و بساط می‌گساری برپا نمود و در روز ۲۵ ربیع‌الآخر روز حیاتش به سر آمد.»^(۱)
 برای نام پیامبران و مصلحان و دعوتگران نیز شرایطی مقرر بوده مثلاً تعداد حروف اسم دعوتگر باید سه حرفی یا پنج حرفی باشد و همچنین برای اعداد سال‌های ظهور خواصی مورد نظر بوده است.

«در کشف الغمه از ابی‌بصیر منقول است که گفت ابو عبدالله جعفر الصادق علیه‌السلام فرمود که لایخرج القائم علیه‌السلام آلفی و ترمین السنین سنه احدى و ثلث أو خمس أو سبع أو تسع یعنی قائم خروج نمی‌کند مگر در سال‌های فرد (طاق) یا سال‌هایی که به اعداد ۱ یا ۳ یا ۵ یا ۷ یا ۹ منتهی یا شامل شود.» (ص ۱۰۱، ج ۲ حبیب‌السیر)

داستان زیر نیز که خالی از لطف نیست، نشان می‌دهد که در طول تاریخ چگونه به کمک خواب و اعداد و حروف از خرافه‌پرستی مردم استفاده شده و مهدی و شاه و حکومت تراشیده‌اند:

«در دیار تلمسان از بلاد مغرب (مراکش) عبدالمؤمن پسر علی کاسه‌گر روزی نزد پدر خود خوابیده بود. علی پدر او ناگاه از آسمان صدای مهیبی شنیده قطعه ابر سیاهی را دید که به سرای او پایین آمد. چون خوب نگریست، قطعه ابرلشکری از زنبور عسل بود که بر جسم عبدالمؤمن فرود آمده آن را پوشاندند. مادر عبدالمؤمن می‌خواست سروصدای راه بیندازد که علی به او گفت باک مدار که من از چیزی که این کار بدان دلالت دارد در شگفتم. لحظه‌ای بعد سپاه زنبوران پرواز نموده و رفتند و عبدالمؤمن حتی از خواب بیدار نشد. علی به خدمت شخصی به نام زاجر رفت و ماجرا را شرح داد. زاجر گفت پسر تو را شانی عظیم است و عنقریب اهل مغرب رقبه در رقبه او در خواهند آورد. عبدالمؤمن به نیت تحصیل رهسپار مشرق شد و در قریه ملایه به خدمت محمدبن تومرت که از اعظم اهل

زُهد و علم بود رسید. او با علم جعفر دانسته بود در سال پانصد عربی (نیم هزاره هجرت) شخصی با مفردات اسمی ع ب دال م و م ن بر بلاد مغرب استیلا خواهد یافت و همواره در جست و جوی عبدالمؤمن بود و چون او را یافت او را به سلطنت نوید داده به اتفاق به کوهستان تنمیل رفتند. در آنجا مردم را مرید و معتقد خود ساخته چندان سعی نمود که عبدالمؤمن را به پادشاهی برداشتند شرح داستان آن‌که:

محمد بن تومرت در شرق محضر حجة الاسلام غزالی را درک کرده بود و در علم کلام و اصول و حدیث مهارت داشت. در اثنا بی که با عبدالمؤمن همراه بود به شخص معروفی به نام عبدالله الو نثریسی که مردی عالم و فاضل و فصیح و بلیغ بود برخورد کردند. محمد به او گفت بهتر است تو دانش و لطافت گفتار خود را پنهان داشته در پیش مردم خود را اَلْکَن و بی سواد و اعجمی ظاهر سازی تا هرگاه ما را به اظهار خارق عادت احتیاج شود، به یکباره فضائل خود را ظاهر سازی، عبدالله این معنی را قبول نموده و همگی عازم مراکش شدند. خلاصه بعد از ماجراهایی بسیار و در حالی که حضرات پس از شکست سختی که خورده بودند لشکریان مراکش را شکست دادند محمد به عبدالله گفت اکنون موقع آن است که به طریق کرامت اظهار علم و فصاحت نمایی تا موجب مزید عقیده مردم شود. عبدالله صباحی بعد از ادای نماز در مسجد، به پای برخاست و به زبان عربی فصیح گفت که دوش در خواب دیدم که دو فرشته از آسمان نازل شدند دل مرا بشکافتند و مملو از علم و حکمت گردانیدند و مرا به معانی کتاب الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی دانا ساختند. حضار چون این کلمات را به زبان فصیح از وی استماع نمودند، متعجب گشتند. محمد تومرت او را گفت زود بگوی که ما در سلک سعدا (نیک بختان) انتظام داریم یا در زُمره اشقیاء؟ نثریسی گفت تو مهدی قایم به امر خدا هستی و کسی که تو را فرمانبرداری کند نیک بخت است و کسی که با تو از در مخالفت در آید هلاک شود. محمد به مهدی ملقب شد و خلاصه عبدالمؤمن در سایه کوشش او کلیه بلاد مغرب و مراکش را متصرف و

پادشاهی بزرگی را بنیاد نهاد.» (نقل به اختصار از صفحات ۵۷۶ تا ۵۸۰، تاریخ حبیب السیر، چاپ خیام، ج ۲)

در مورد اعتقاد به هزاره و صده و خواص اعداد به یک نکته دیگر اشاره می‌شود. در هزاره هجری در ایران شاه عباس بزرگ سلطنت می‌کرده است. منجمان در پایان هزاره برای مقام سلطنت نحوستی را پیش‌بینی کرده بودند. بنابراین شاه در آخرین شب هزاره طبق محاسبه منجمان از سلطنت کناره می‌گیرد و یکی از زندانیان را به جای او بر تخت سلطنت نشانیده و روز بعد نیز شاه یک شبه را می‌کشند تا به این ترتیب نحوست و قران هزاره را برطرف کرده باشند. شرح کامل این داستان و نام زندانی بی‌گناه را در کتب تاریخ، به این شرح آورده‌اند.

تاریخ عالم‌آرای عباسی تحت عنوان «ذکر دفع ضاله ملاحده» که در این سال (سال هفتم جلوس شاه عباس اول) به تقویت شریعت غُرا روی داد می‌نویسد:

درویش خسرو قزوینی که به کسوت درویشی در آمده و مدت‌ها سیاحت کرده بود، در قزوین تکیه‌ای ساخت. شاه‌عباس گاهی نزد او می‌رفت و بر شاه مسلّم شد که جمعی از دراویش تکیه او مخصوصاً استاد یوسف ترکش دوز و درویش کوچک قلندر عدوی‌های بزرگ کرده و سخنان بلند می‌گویند. الحاد آنها بر شاه مسلّم شد. در وقتی که شاه‌عباس عازم لرستان بود به گرفتن درویش خسرو اتباع اوامر فرمود و بعد می‌گوید:

«العیاذبالله چون در این سال منجمان الفاکرند که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخصی عظیم‌القدر از منسوبان آفتاب که مخصوص سلاطین است می‌کند و محتمل است که در بلاد ایران باشد و آنچه از طالع همایون استخراج کرده بودند و تربیع نحسین در خانه طالع واقع شده اختر طالع در حضيض زوال و وبال است و مولانا جلال‌الدین محمد منجم یزدی که در این فن شریف سرآمد زمان و در استدلال احکام نجومی مقدم اقران است، آن نحوست را بدین ترتیب رفع نمود که حضرت اعلی در آن سه

روز که معظم تأثیر قران و تربیع نحسین است، خود را از سلطنت و پادشاهی خلع کرده شخصی از مجرمان را که قتل بر او واجب شده باشد، به پادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که ما صدق امر پادشاه از او به فعل آید و بعد از سه روز آن مجرم را به شحنة نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران سپارند که به قتلش پردازد. همگان این رأی را صائب شمرده قرعه اختیار به نام استاد یوسف ترکش دوز افتاد که در شیوه الحاد از رفقا پای پیش ترک می‌نهاد.... حضرت اعلی خود را از سلطنت خلع فرموده و اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمودند... و بعد از سه روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد و بعد از واقعه مذکور، حضرت اعلی مجدداً بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند...»^(۱)

مللی که در علم نجوم و ریاضی پیشرفت نکرده بودند، اغلب وقایع را با پیشگویی زاهدان یا مصلحان گذشته مرتبط کرده‌اند و مللی که در علم ریاضی و نجوم وارد بودند، این پیشگویی‌ها را با اعداد و سال‌ها و احکام نجومی نیز همراه و تطبیق و تثبیت می‌نمودند. گاهی هم «ملاحظه می‌شود که به موجب احکام نجومی ثابت کرده‌اند که فلان سال ظهور نبوده و لذا فلان مذهب بر حق نیست و در این صورت معتقدین آن مذهب یا دین نیز صحت علم احکام نجوم را انکار کرده‌اند.»

«عقیده به خواص سعد و نحس اعداد در حساب حروف و تأثیر آنها در امور کلی و جزئی جهان نیز مانند عقیده به احکام نجومی است. مثلاً عدد ۱۳ نحس توهم شده و اعداد ۹، ۷، ۱۲ و ۱۴ سعد و مقدس. تا این اندازه همه از چنین خواصی اطلاع دارند و شاید هم تحت تأثیر آن واقع شده باشند. اصول توهمی این علم که راجع به آن کتب بسیاری نوشته

۱. یادداشت‌های دکتر غنی، صص ۲۸۷ و ۲۸۸ به نقل از «تاریخ عالم آرای عباسی» ج ۲، صص ۳۲۳ و

شده، زمینه ثابتی برای تبلیغات مذهبی فرق مختلف و ایجاد بسیاری از حوادث غیرمترقبه و ظهور و دعوت اشخاص بوده است.

عدد ۲۴۶۸ عدد مشهور بدّوح می باشد که روی کاغذها برای زود رسیدن و تبرّک می نویسند. طلسم این عدد مرموز، خواص عجیبی دارد. این عدد از اعداد زوج دهه اول که به ترتیب پشت سر هم آمده و هر یک خواص توهمی و جداگانه دارند، ساخته شده است. اگر مبدأ این عدد سال رصد زردشت باشد، سال ۲۴۶۸ مطابق سال ۱۲۶ هجری می شود و این سال سالی است که علناً دعوت ها و خروج ها از خراسان شده است. (ظهور دولت عباسیان و ابومسلم) عدد ۱۴۶۸ در کتب تاریخی و همچنین در نوشته های تورفانی دیده می شود. نوشته اند پس از ۱۴۶۸ سال نور از ظلمت جدا می شود. باز هم اگر مبدأ این تاریخ سال رصد زردشت باشد، سالی است که نور بر مهر (میترا) فرود آمده و در این سال ۱۴ سال از سن او می گذشته است.

ارقام ۱، ۲، ۳ و ۹ همچنین ۸ و ترکیباتی که این ارقام در آنها باشد و یا تکرار شده باشد، خواص توهمی دارد و دلالت بر حوادثی می کند.

سال ۱۳۹ هجری، سال نیم هزاره مانی است. (ظهور دولت عباسیان و ابومسلم) سال ۳۱۹ مطابق ۹۳۱ میلادی و ۱۲۴۲ اسکندری است. در این سال ظهوراتی بوده است. (ظهور قرامطه و امثال آنها)

سال ۳۹۱ هجری مطابق سال ۱۰۰۰ میلادی است که در این اوان مردم از این پیش آمدهای بدی مشوّش بوده و عده ای دعوی مسیحایی کرده اند.

در سال ۴۸۳ هجری، مطابق ۱۰۹۳ میلادی است عدد حروف آله آموت (الموت) که نام قلعه حسن صباح است ۴۸۳ است.

قرن چهارم و هشتم و دهم هجری سالهای ظهور است.

شماره حروف اسامی اشخاصی که ظهور می کردند، همیشه در صحت و حقانیت آنها

مؤثر بوده است. نام شخص دین آور چنین توهم شده که بایستی سه حرفی یا پنج حرفی باشد.

مسعودی می نویسد که اردشیر می ترسید که سال هزاره بیاید و مردم در آن سال ها به شاهان خود کمک نکنند... خود اردشیر نیز از نحوست هزاره برضد اشکانیان استفاده کرده است.^(۱)

به طور قطع در مورد پیشرفت سریع اسلام نیز از خواص اعداد و هزاره ها استفاده شده است. البته در شبه جزیره عربستان که مردم کمتر به علم ریاضی و نجوم آشنایی داشته اند، کمتر به تاریخ و عدد اشاره شده و اگر هم شده به ما نرسیده است. اگر به روایت تاریخ سیستان که پیش از این نقل شد توجه شود، مشاهده می گردد که در آن روایت آمدن پیامبر اسلام را درست در پایان هزاره چهارم از بنای شهر سیستان قرار داده اند.

نوشته اند: مردم کازرون به پیامبر نامه نوشتند که اهل این منطقه آیین اسلام را پذیرفته اند ولی چون زبان عربی نمی دانند، در خواندن نماز و اجرای اعمال دینی دچار اشکال هستند. گفته اند پیامبر اسلام به سلمان فارسی دستور داد که نماز را به زبان فارسی برگرداند.^(۲)

همچنین آمده «مردی به نام مانا هیه از مردم مرو غلام حضرت رسول بود. او مجوسی بود که پیش پیامبر آمده مسلمان شد و او را محمد نام کردند. او بعد از رسول به وطن خود مراجعت نموده و مسلمان از دنیا رفت.^(۳)

باید در نظر داشت که این روایت مربوط به زمانی ست که پیامبر اسلام زنده بوده است و

۱. نقل از «تقویم و تاریخ» استاد بهروز برای آگاهی بیشتر به این کتاب مراجعه شود.

۲. مقاله به قلم آقای دکتر روحانی در روزنامه کیهان، چاپ لندن به نقل از کتاب مبسوط شمس الاثمه سرخسی.

۳. نقل از کتاب «خاتون هفت قلعه» آقای دکتر باستانی پاریزی به نقل از نشریه دانشکده ادبیات مشهد.

بدون شک پیش از هجوم مسلمانان به نواحی غربی ایران، ساکنین نواحی جنوبی و شمالی خلیج فارس در سفرهای تجاری و عادی خود با دین اسلام آشنا شده و آن دین را به نواحی جنوبی ایران آورده و عده‌ای نیز در این استان‌ها به آن گرویده بوده‌اند. اصولاً لازم نیست که دین با زور و اسلحه و جنگ به مردم تحمیل شود، همین قدر که زمینه آماده باشد، فکر و اندیشه و به ویژه دین جای خود را باز و طرفدارانی می‌یابد.

متأسفانه همان‌طور که اشاره شد، تغییر نام‌ها به نام‌های عربی و مسلمانی، ما را در شناسایی هویت ایرانیانی که مسلمان شده و منشأ اثری بوده‌اند، دچار اشکال می‌سازد. آنچه از لابلای اخبار و روایات به ما رسیده، عده‌ای از این ایرانیان شناخته شده‌اند. مثلاً در میان موالی و حوashedی پیامبر اسلام به عده‌ای ایرانی برمی‌خوریم. نوشته‌اند:

شقران از موالی پیامبر پارسی‌نژاد بود. او صالح (نام مسلمانی او) پسر حول (؟) پسر مهر پسر آذر جشنس پسر مهران پسر فیران پسر رستم ... و از دهقانان ری بوده است. سلمان فارسی کنیه او ابوعبداله از دهکده‌ای از اصفهان و به قولی از رامهرمز و بعضی گفته‌اند از ولایت شاپور و نامش مابه پسر بوذخشان بود.

عبیدابن عبدالعقار سفینه گویند سیاه بود و در نامش اختلاف است. بعضی گویند نام وی مهران یا کیسان یا طهمان یا ذکران و بعضی گویند رباح و به قولی از عجمان پارسی و نامش سبیه پسر مارقیه بود.

آنسه یا انسه که کنیه ابو مسرح داشت و در جنگ بدر و اُحد همراه پیامبر بود گویند وی از مادر حبشی و پدر فارسی بود و نام پدرش کردوی پسر اشترینده پسر... بود.

شپیرز پسر ویس پسر...

مهران که از پیامبر حدیث روایت می‌کرد.

این شیرزاد حمیری که معلوم می‌شود از ایرانیان ساکن یمن بوده است.

محمدابن عبدالرحمن که اصل نامش ناهیه و پیامبر نام او را تغییر داد و گمان می‌رود

این شخص همان ماناهیه باشد که در سطور گذشته از او نام بردیم.

هرمز که او را کیسان می‌گفتند.

سابور که مسلماً همان شاپور فارسی است.

ریاح یسار که می‌دانیم خانواده یسار از شاعران معروف عربی زبان ایرانی تبار بوده‌اند.

سعدابن کندپر و نهیک که از این نام‌ها معلوم است که عرب نبوده و ایرانی بوده‌اند.^(۱)

از طرفی دیده می‌شود که در بعضی از روایات اسلامی، عصر زردشت را ۴۵ سال پیش

از ملک اسکندر و ۱۲۰ سال پیش از یزدگرد شهریار آخرین پادشاه ساسانی قرار داده‌اند. به

این ترتیب عصر زردشت چهارده قرن پایین آورده شده و در عوض هجرت در هزاره

زردشت قرار می‌گیرد. یعنی هجرت در سال دوم از هزاره بعد از زردشت و رحلت در سال

۱۰۱۱ که از اعداد فرد منظم است واقع می‌شود. مسلماً در این دستکاری جاعل، نظر به

حقانیت هجرت نداشته، بلکه می‌خواسته حساب موردنظر خود را درست از آب در بیاورد

و بگوید همان‌طور که هجرت در سر هزاره بوده، سال مورد نظر او نیز از حقانیت برخوردار

بوده است.

اگر سال هجرت را با سال رصد زردشت مقایسه کنیم، می‌بینیم که عدد ۶-۲۳۴۵ به

دست می‌آید که به هر حال عدد جالبی است. اغلب مبلغان دعوت‌های گوناگون به

پیشگویی‌ها و محاسبات زردشت و جاماسب استناد می‌کرده‌اند و لذا برای این‌که ادعای

خود را ثابت کنند، با جعل و دستکاری تاریخ‌ها و روایات در جهت منظور خود، حدود

زمانی زردشت و جاماسب را بالا و پایین برده‌اند.

زردشت مطابق محاسبات و پژوهش‌های دقیق استاد بهروز، روز دوشنبه ۲۰

ربیع‌الاول مطابق خرداد روز ششم فروردین سال دوهزار و چهارصد سال پیش از مبدأ تاریخ

مشهور به یزدگردی به دنیا آمده است. این سال به حساب میلادی مشهور و قراردادی

متداول فعلی ۸-۱۷۶۷ سال پیش از میلاد می‌شود.

روز ولادت زردشت، روز جشن نو سده یعنی پنجاه و پنج روز پیش از نوروز خورشیدی و یا اعتدال بهاری بوده است. زردشت در سن سی سالگی گشتاسب را به دین خود خواند. او پس از چهل و دو سال و پنجاه روز که از روز عمرش گذشته بود، شالوده رصد تازه‌ای را استوار کرد و کبیسه‌ای ایجاد نمود و تاریخ‌های قدیم‌تر را تصحیح و منظم نمود و این سال، سال ۱۷۲۵ پیش از میلاد بوده است.

زردشت سه‌شنبه خورشید روز، یازدهم دی ماه خورشیدی شب چهارشنبه هشتم رجب مطابق اول فروردین یزدگردی در سال ۳۵ رصد خود، جهان را بدرد گفته است و در این هنگام هفتاد و هفت سال یزدگردی پنج روز کم از عمرش گذشته بود. این سال به حساب میلادی سال ۱۶۹۰ پیش از میلاد است.

در تاریخ‌های بعد از اسلام به تاریخی به نام تاریخ یزدگردی بر می‌خوریم که مبدأ آن سال یازدهم هجری قرار دارد. تصور کرده‌اند که این سال، سال اول پادشاهی یزدگرد شهریار، آخرین پادشاه ساسانی است. در صورتی که مطابق بیشتر روایات اسلامی و غیراسلامی در این تاریخ (سال ۱۱ هجری) هنوز یزدگرد به پادشاهی نرسیده بوده است. این مبدأ تاریخ‌گذاری تاریخ رحلت پیامبر اسلام است که به نام یزدگردی که به معنی خدایی و مقدس است، نامیده شده است و شاید نیز چون این تاریخ با سال‌های یزدگردی یعنی ۳۶۵ روز محاسبه می‌شده، به نام یزدگردی در آمده که بعدها آن را به یزدگرد شهریار آخرین شاه ساسانی نسبت داده‌اند. یزدگرد به معنی الهی و از قدیم تاریخی به نام یزدگردی وجود داشته است. عیسویان نیز تاریخ میلادی را تاریخ الهی می‌دانند و A.D. علامت اختصاری این معنی است. سال‌های یزدگردی باستانی ۳۶۵ روز بی‌کسر است و از این جهت سر سال در تمام فصول سیر می‌کند. مدت سیر سر سال در تمام فصول ۱۵۰۸ سال بی‌کسر و یا ۱۵۰۷ سال خورشیدی است. از قدیم مرسوم بوده که روز رحلت را مبدأ تاریخ قرار دهند چه عقیده داشته‌اند که هر شخصیت

روحانی هنگام رحلت به رشد معنوی رسیده و قابلیت وصول عالم بالا را پیدا می‌کند.^(۱)

در تاریخ سیستان آمده است:

«... پس چون اسلام به سیستان آوردند، و لشکر اسلام قوی گشت و جهانیان را معلوم شد که کسی را بر فرمان سماوی تاب نباشد، و کار نه به عدت و سلاح لشکر است، آلا به فرمان خدای تعالی، و مردمان سیستان را معلوم بود اندر آخر زمان بیرون آمدن مصطفی علیه السلام که بر حق است، سیستان به صلح بدادند...»^(۲)

همچنین در تاریخ سیستان آمده:

«... چون بنی اسرائیل یحیی را و زکریا علیهما السلام را بکشت، بهمن، بُخت النصر (که فارسی آن بُخت نرسی) را آنجا فرستاد تا خون ایشان باز آورد، و ایزد تعالی بخت النصر را و مردان سیستان را به مردی اندر کلام خویش (قرآن) یاد کرد و گفت جَلّ قوله تعالی، عباداً لَنَا اُولی بَأْسٍ شَدید.

چون این آیت پیامد، سادات و بزرگان عرب از مهاجر و انصار عجب کردند که چگونه مردانی بودند که ایزد تعالی ایشان را بستود. پیغامبر صلغم گفت إِنَّ اُمّتی سَتَغْلِبُ عَلَیْهَا، فخر کرد به سیستان و به ورزگار اسلام ایشان و بزرگ‌ترین فخری شهر سیستان را کلام خداست و قول رسول صلی الله علیه و سلم...»^(۳)

لازم است درباره این روایت یادآور شویم که طبق مندرجات تاریخ سیستان، بخت

۱. برای آگاهی بیشتر به کتاب «تقویم و تاریخ» و کتاب «تقویم نوروزی شهریار» استاد فقید ذبیح بهروز مراجعه شود.

۲. صفحات ۸ و ۹ «تاریخ سیستان» به تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ تهران.

۳. «تاریخ سیستان»، ص ۳۵.

نرسی یا بخت‌النصر پسر گیو و او پسر گودرز و عامل بهمن پادشاه ایران بوده است. و بنابر آن‌که پسر گیو پهلوان نامی ایرانی بوده، نوۀ رستم دستان و از این راه به سیستان ارتباط داشته است.

در نامه‌ای که رستم فرخ‌زاد سردار ایرانی در برابر مسلمانان به برادر خود نوشته و مفاد این نامه در شاهنامه منعکس است. اگر چه در اصالت این نامه شک کرده‌اند ولی توسل و استناد به عوامل نجومی در آن نامه می‌رساند که تا چه اندازه عنصر خرافی در اذهان رسوخ داشته است. اینک چند بیت از نامه یاد شده:

ز چارم همی بنگرد آفتاب	به جنگ بزرگانش آید شتاب
ز بهرام و زهره است ما را گزند	نشاید گذشتن ز چرخ بلند
همان تیروکیوان برابر شدست	عطارده به برج دو پیکر شدست
همه بودنی‌ها بسینم همی	وزان خامشی برگزینم همی
چون آگاه گشتم از این راز چرخ	که ما را از او نیست جز رنج برخ ^(۱)

«از عبدالله بن عباس منقول است که در آن شب که نورمحمدی از عبدالله به آمنه انتقال یافت، تمامی کاهنان عرب بر آن قضیه مطلع شدند و صورت واقعه را با یکدیگر پیغام کردند و در شرق و غرب عالم وحوش و طیور و دواب بحور با هم در تکلم آمدند و گفتند که نزدیک شد که جهان به نور حضور نبی آخرالزمان مزین گردد. و در بعضی از کتب سیر مذکور است که در صباح آن شب، تمامی اصنام ربع مسکون سرنگون بودند و تخت ملوک ذوی‌الافتدار نگو‌ن‌سار گشته اصحاب سریر در آن روز قدرت سخن گفتن نیافتند... از منته منقول است که گفت محمد در شکم من بود که دیدم در واقعه که نوری از من جدا شد که جمله عالم متور شد و از عکس آن نور کوشک‌های بصره و شام به نظر من درآمد...» (حبیب

السیر، ج ۱) از انتقاد و خرده‌گیری درباره این روایت می‌گذریم و به این کاری نداریم که هنوز بصره ساخته نشده بود. ولی نوشته‌اند که این شهر بصرای شام بوده است که آن هم خالی از مسامحه نیست.

ولی جعل این اخبار و روایات به منظور جلب اعتقاد و نفوذ در افکار مردم ساده‌ای بوده که خرافات و اساطیر جزو لاینفک زندگانی آنها بوده است.

«از جمله کلیات وقایعی که در شب میلاد آن شفیع روز معاد اتفاق افتاد، معدوم شدن آب دریاچه ساوه است و جریان آب در وادی سماوة و حال آن که قبل از آن تاریخ به مدتی مدید کسی در آن وادی آب ندیده بود و هم در آن شب به طاق کسری که جفت آن در ساحت گیتی هیچ‌کس نساخته بود کسری ظاهر شد و چهارده کنگره از آن ساقط گشت و بدان واسطه نوشیروان ترسیده روزی با خواص و ندما در آن باب گفت و شنودی می‌نمود که ناگاه از جانب اصطخر خبر رسید که آتشکده فارس که در مدت هزارسال خمود بدان راه نیافته بود، فرو مرد. و چون تاریخ فسردگی آتش را ملاحظه کردند، با زمان افتادن شرفات ایوان موافق یافتند. و همچنین خبر خشک شدن دریاچه ساوه و فیضان آب در وادی سماوة متعاقب رسید و هم در این مجلس موبد موبدان بر زبان آورد که من در آن شب به خواب دیدم که شتران تندرو و اسبان عربی از دجله گذشتند و در بلاد فارس متفرق گردیدند. پریشانی خاطر انوشیروان از استماع این سخنان زیاد شد از مؤبد پرسید که سبب این وقایع چه می‌تواند بود. جواب داد که ظاهراً در میان اعراب امری حادث گشته است. آنگاه انوشیروان نزد نعمان بن المنذر قاصدی فرستاد و پیغام داد که کسی بدین جانب فرست که از عهده بعضی از سؤالات ما بیرون تواند آمد. نعمان، عبدالمسیح نامی را که خواهرزاده سطح کاهن بود، نزد کسری ارسال داشت. و انوشیروان وقایع مذکوره را به عبدالمسیح گفته از مدلول آن پرسید. عبدالمسیح جواب داد که خال من سطح عالم است که امور مذکوره برکدام امر دلالت کند. آنگاه عبدالمسیح به اذن انوشیروان به جانب شام که

مسکن خالاش بود، توجه نموده و جون به مقصد رسید، سطح را به سَکرات مَوْت گرفتار دید و هر چند سلام و تحیت گفت، جوابی نشنید پس عبدالمسیح بیتی چند بر زبان آورد و مضمون آن که آیا کر شده است یا استماع نمی‌نماید مهتر یمن و یا خود مرده است. ای فاضل زَمَن من که از جمله خویشان توام برای استفسار امری عظیم که جمعی در آن متحیرند از راه دور به حضور آمده‌ام. بعد از آن سطح سر بر آورد و کلمه چند مستجمله در غایت فصاحت مبنی بر وقایعی که در اطراف عالم روی نموده بود و مبنی بر ظهور صاحب مقام محمود بیان فرمود. و گفت به عدد شرفاتی که (کنگره‌ها) از ایوان انوشیروان افتاده، چهارده کس از بنی ساسان از رجال و نسوان حکومت خواهند کرد آنگاه مُلک به دیگران منتقل خواهد شد. چون سطح سخن بدین جا رسانید، روزنامه حیاتش به آخر انجامید و عبدالمسیح به مد این بازگشته آنچه شنیده بود معروض کسری گردانید. انوشیروان شادمان شد، گفت مرا دغدغه‌ای بود که مبادا در ایام دولت من حادثه‌ای واقع شود، اکنون آن پریشانی از خاطر مرتفع گشت زیرا مدت طویل می‌باشد که چهارده کس دیگر از ما حکومت کنند...»^(۱)

محمدابن جریر طبری در تفسیر خود می‌نویسد:

«قبل از بعثت، در مکه آوازه‌ای در افتاد که پیامبری ظهور خواهد کرد به نام محمد، که شرق و غرب جهان به فرمان او در آیند. بدان روزگار چهل زن در مکه بار داشتند و هر یک از آنها که می‌زایید، اسم پسر خود را محمد می‌گذاشت تا مگر او همان پیغمبر موعود باشد.»

اینها نمونه‌ایست از اخبار و روایات که در تاریخ‌ها ثبت شده است، و در حقیقت مشتی است از خروار. اگر چه ممکن است قسمتی از این اخبار و روایات بعدها جعل شده باشد،

ولین‌فوذ این‌گونه شایعات را در باور عامه نمی‌توان منکر شد، چه همواره طبع بشر آن‌هم انسان‌های خام و نپرووده، به خرافات متمایل است. هزاران سال باید بگذرد تا انسان‌هایی معدود در مقابل خرافات قد علم کنند و تازه در محیطی کاملاً محدود دم از علم و دانش و دلیل و برهان بزنند. وقتی در اواخر قرن بیستم و عصر اتم و جت و کامپیوتر و فضا افکار عمومی جهان چه در شرق و چه در غرب حاضر به پذیرش منطقی مسائل نیست، و نفوذ خرافات و شایعات، عده‌های میلیونی را به حرکت در می‌آورد، تکلیف اوضاع و احوال در اعصار و قرون کهن روشن است.

آنچه مسئله انتظار ظهور را به ویژه در شبه جزیره عربستان تأیید می‌کند، ظهور چند مدعی پیامبری دیگر معاصر و هم‌زمان با ظهور پیامبر اسلام است. و عجیب این‌که هر کدام از این مدعیان نیز عده زیادی پیرو حتی پیروان متعصب داشته‌اند و اینک به طور خلاصه به احوال این مدعیان اشاره می‌کنیم.

۱. خالد بن سنان العبسی - نسبت این شخص به قول بعضی از مورخان به عدنان که از جمله اجداد پیامبر اسلام است می‌رسد. او در زمان فرمانروایی انوشیروان در میان عرب ظاهر شد و به قوم خود گفت: فرشته‌ای که نگهبان آتش است، نزد من می‌آید و از بهشت و دوزخ و سایر احوال آخرت اخبار می‌دهد. در آن زمان در یار عبس شب‌ها آتشی عظیم از سنگستان پیدا شد و در روز غیر دود در آن مکان چیزی نمی‌نمود. مردم به خالد گفتند اگر تو در دعوی خود صادقی، این آتش را به آب حکمت فرو نشان. خالد قبول نموده و عصای خود را در آتش زد تا آتش به چاهی فرو رفت و خالد داخل چاه شد پس از لحظه‌ای با جامه‌های نمناک بیرون آمد و دیگر کس آن آتش را ندید. خالد به مردم گفت که من به سفر آخرت می‌روم و چون سه روز از فوت من گذشت، گورخری بر سر قبر من ظاهر شود و بانگ زَند، باید او را گرفته بکشید و شکمکش را چاک دهید و بر قبر من زنید تا من از خاک برخاسته شما را از آنچه در قیامت واقع شود آگاه کنم. بعد از مرگ او پس از سه روز گورخری به سر گورش آمد بانگ کرد و چون مردم خواستند به موجب دستور او عمل کنند، خویشان او مانع شدند. گفتند شاید زنده

نشود و از ارتکاب این امر عاری به ما عاید گردد. در معارف حصیبی مسطور است که دختر خالد در کبر سن نزد رسول صلّ الله علیه و سلّم آمده آن حضرت او را بر ردای خود نشانند و آن ضعیفه سورة اخلاص را از آن حضرت شنیده گفت پدر من نیز این سوره را قرائت می فرمود...^(۱)

۲. اسود بن کعب عنبسی - (در بعضی جاها به جای عنبسی عیسی و عنسی نیز نوشته شده است) اسود عنبسی که موسوم به عهيلة ابن کعب و دوالحمار از جمله القاب اوست، در اواخر حیات پیامبر اسلام در یمن دعوی پیامبری نمود و نوشته اند چون او در فن کهانت و شعبده (توجه شود که قلم در کف دشمن بوده است) مهارت داشت و امور غریبه به مردم نشان می داد، جمع کثیری از بنی مذحج و مردم دیگر به نبوتش ایمان آوردند. اسود به پشت گرمی پیروان خود با هفتصد سوار و سیصد پیاده جزّار از کهف جنان که پایگاه او بود به جانب صنعاء پایتخت یمن حرکت کرد. فرمانروای یمن در آن روزگار شهریار بن باذان بود (در اصل نوشته شده شهریار بن باذان) در جنگی که در گرفت شهریار کشته شد (در اصل نوشته شده که به عزّ شهادت فائز شد. چون شهریار مسلمان بود و یمن در زمان پدر او باذان به اسلام پیوسته بود و اسلام آوردن باذان و کشور یمن موب تقویت کلی مسلمانان شده است) و اسود به شهر صنعاء در آمد زن شهریار را به حباله نکاح در آورد و فیروز (این فیروز تبار دیلمی داشته و همه جا او را فیروز دیلمی نوشته اند و می دانیم که سرداری که یمن را فتح نمود، وهرز دیلمی بوده و دیلمیان مصدر خدمات بزرگی در عربستان بوده اند چه در اسلام و چه پیش از اسلام. وفات فیروز الدیلمی در سال ۵۳ هجری و در زمان معاویه بوده است) پسر عم این زن را با داودیه که هر دو مسلمان پاک اعتقاد بودند (جمله از حبیب السیر است) به ریاست یا

امارات ایرانیانی که در آن خطه بودند منصوب نمود. چون این خبر یعنی خروج اسود به پیامبر اسلام رسید به بعضی از امراء و گماشتگان خود در یمن نامه‌ای نوشته آنها را به قتل اسود تحریک و تشویق نمود (از قرائن معلوم است که این اُمرا همان فیروز و دادویه بوده‌اند) مسلمانان در یک موضع مجتمع گشته و بر قتل اسود یا عهیل همت گماشتند و از طرفی در این هنگام قیس بن عبد یغوث که سپهسالار اسود بود از او رنجیده و به اتفاق فیروز و دادویه عازم کشتن اسود شدند. فیروز بعدها نقل کرده که پس از قرار و مدار من پیش دختر عم خود (زن شهریار و بعد زن اسود و در حرم او بوده) که مسلمان بود رفته و موضوع را با او در میان گذاشتم. زن گفت من شخصی از این کذاب فاسق‌تر ندیدم، شب همه شب به شُرب شراب قیام می‌نماید و تا چاشتگاه در خواب مانده غسل جنابت بجا نمی‌آورد. شما باید در فلان شب به فلان موضع آمده و دیوار خانه را سوراخ کرده به سر بالین اسود روید و او را بکشید. در شب موعود من و دادویه و قیس بدانجا شتافته دیوار خانه را شکافتیم و من جرأت نموده بدان خانه در آمدم و از غایت دهشت، فراموش کرده بودم شمشیر خود را بیاورم، لذا سر و ریش او را گرفته و به قوت هر چه تمام‌تر گردنش را چنان تاب دادم که بشکست و از اسود در آن وقت بانگی عظیم برخاست پاسبانی که آواز او را شنیدند به در خانه آمده از کیفیت صدا جويا شدند. زن پاسخ داد که وحی بر او نازل شده و از سنگینی وحی می‌نالد. پس سر اسود را جدا کرده، و رفقای سه گانه به منزل خود برگشتند و صبح روز بعد مؤذنی را به ادای اذان وا داشتند. مؤذن پس از گفتن شهادتین، در دنباله آن ادامه داد که «بی‌گمان عهیل دروغ‌گوست» متابعان اسود از شنیدن چنین کلماتی در خروش آمدند ولی فیروز سر بریده اسود را به جانب ایشان انداخت و آن جماعت پراکنده شدند. گفته‌اند که مدت استیلای اسود بر یمن، سه ماه بود و قتل او قبل از وفات پیامبر اسلام به یک روز به وقوع انجامید و این معنی به آن حضرت از راه وحی معلوم شده و به اصحاب

فرمودند «فاز فیروز» یعنی فیروز پیروز شد و البته خبری هم هست که قتل اسود بعد از وفات پیامبر و به دست فیروز انجام گرفته است.^(۱)

۳. طلیحه ابن خویلد اسدی - طلیحه از کسانی بود که به مدینه آمده و به دست پیامبر اسلام مسلمان شده بود، ولی پس از چندی به قبیله خود بازگشته، مرتد شد و دعوی نبوت کرد. مردم را از نماز و روزه معاف داشت و ربا را مباح انگاشت و کار او طوری بالا گرفت که کلیه قبیله بنی اسد ترک مسلمانی کرده و به رسالت وی اقرار کردند و عینیه بن حصین فرازی و عمرو بن معد یکر ب زبیدی با اقوام خویش بدو پیوستند. ابوبکر به محض رسیدن به خلافت، خالد بن ولید را با سه هزار مرد شمشیر زن به جنگ بنی اسد فرستاد. در آنگاه، طلیحه و بنی اسد در محلی به نام بزاجه سکنی گرفته بودند خالد با آنها به نبرد پرداخت. گفته اند طلیحه عباپی بر سرانداخته در گوشه ای نشست و به مردم گفت که محل نزول وحی است. عینیه در عین نبرد چندین نوبت نزد او رفته پرسید که جبرئیل نازل شده یا خیر؟ و هر بار پاسخ شنید که هنوز جبرئیل نیامده است (باید در نظر داشت که قلم در کف دشمن بوده است) مگر نوبت آخر که طلیحه گفت جبرئیل نازل شد و به من گفت: ترا آسیایی است همچون آسیای او و ترا حدیثی است که فراموش نخواهد شد یا به قولی گفت: امید تو با امید خالد همدوش نشود و میان شما حدیثی است که ترا آن فراموش نگردد. عینیه بعد از شنیدن این سخن آواز برآورد که ای بنی فزاره فرار کنید که این بدبخت دروغگوست، آنگاه با قوم خویش بگریخت. ولی طلیحه و بنی اسد و غطفان پایداری کردند ولی سرانجام هزیمت یافته طلیحه به شام رفت و بالاخره دوباره به اسلام برگشت و در جنگ نهاوند کشته شد.^(۲)

۱. نقل به اختصار از صص ۴۴۹-۴۴۸، ج ۱، تاریخ حبیب السیر.

۲. نقل به اختصار از صص ۴۴۹-۴۵۰، تاریخ حبیب السیر، ج ۱.

۴. مسیلمه - نام او مسیلمه بن ثمانه بن کثیر بن حبیب بن الحارث الحنفی است. او که از قبیله بنی حنیفه بود، هنگامی که قبیله مزبور به مدینه آمدند، از ملازمت رسول تخلف نمود و گفت اگر محمد امر حکومت را بعد از خود به من واگذارد، متابعتش نمایم. پیامبر بعد از شنیدن این حرف، با جمعی از اصحاب به منزل مسیلمه رفت و بر بالای سر او ایستاده به شاخ خرمايي که در دست داشت اشاره نمود و گفت اگر این را از من طلب کنی به تو ندهم. چون مسیلمه به دیار خود بازگشت، زبان به دعوی نبوت گشود و عده‌ای گرد او جمع شدند. او نامه‌ای به پیامبر نوشت به این شرح: از مسیلمه رسول خدا به سوی محمد رسول خدا اما به تحقیق که ایزد تعالی مرا در امر نبوت با تو شریک ساخته و ما راست نصف از زمین و قریش را نصفی دیگر «مدر» از آن تو و «ویر» از آن من ولیکن قریش گروهی غدارند. این نوشته را به وسیله دو نفر به مدینه فرستاد. چون فرستادگان به حضور پیامبر رسیدند و نامه را معروض گردانیدند، پیامبر از آنها پرسید اعتقاد شما درباره مسیلمه چیست؟ گفتند او در نبوت با تو شریک است. پیامبر تبسمی فرمود و گفت اگر کشتن فرستاده ممنوع نبود، شما را گردن می‌زدیم. و دستور داد پاسخ نامه را چنین نوشتند:

از محمد رسول خدا به مسیلمه کذاب سلام بر پیروان راستی نامه‌ات رسید نامه‌ای سراپا دروغ و تهمت و افترا. خداوند زمین را به هر که از بندگان خواهد دهد و عاقبت برای پرهیزکاران است. او از این به بعد است که مسلمانان مسیلمه را به نام مسیلمه کذاب (دروغگو) خوانده‌اند.

مسیلمه از فن سحر و جادو و شعبده‌وقوفی تمام داشت امور عجیبه به مردم نمود و در برابر قرآن، کتاب و سروده‌هایی مُسَجَّع و مُقَفًی ترتیب داد و بر پیروان خود می‌خواند. «توجه شود که نویسنده مسلمان متعصبی بوده است» و گفته‌اند مسیلمه اولین کسی است که تخم مرغ را در شیشه سرتنگ در آورد و نخستین کسی است که پر بریده یا بال

بریده مرغی را وصل کرد. ساکنان یمامه دور او جمع شده و به نبوت او ایمان آوردند. کار مسیلمه پس از فوت پیامبر اسلام پیش از پیش قوت گرفت و نزدیک صدهزار نفر در سایهٔ عَلم او جمع شده بودند. در این حال با زنی به نام سبحاح که او نیز دعوی نبوت می‌کرد، پیوند ازدواج بسته، بر استحکام خود بیفزود. مسیلمه باغی را در یمامه مرکز کار خود قرار داده و آن را حدیقهٔ الرحمن می‌نامید. (باغ خداوند بخشنده) خالد بن ولید سردار لشکر مسلمانان مأمور دفع مسیلمه شد. نوشته‌اند او با بیست‌هزار نفر به جانب یمامه شتافت. اعزام این تعداد لشکریان، حکایت از اهمیت کار مسیلمه می‌کند. مسیلمه نیز با چهل هزار نفر در مقام مقابله برآمد: ابو حذیفه و سالم که پرچمدار لشکر اسلام بودند، کشته شدند و گروه کثیری از قُرّاء صحابه به قتل رسیدند. تا این زمان قرآن جمع‌آوری و مدّون نشده بود و اغلب به‌طور پراکنده روی پوست یا برگ خرما یا استخوان کتف گوسفند یا سنگ نوشته شده بود ولی بیشتر آن در سینهٔ اشخاص محفوظ بود. کشته شدن عدهٔ زیادی از قُرّاء یعنی کسانی که قرآن و یا سوره‌ها یا آیاتی از آن را در برداشتند در این نبرد موجب شد که ابوبکر به اصرار عُمر امر به تدوین قرآن بدهد و زید بن ثابت مأمور این کار شد و به‌طوری که نوشته‌اند قرآن را جمع‌آوری نمود. پیروان مسیلمه پیروز شده و حتی خود را به چادر خالد رسانیده خواستند زن او را بکشند، ولی به شفاعت کسی از قتل او صرف‌نظر کردند. در این وقت ثابت ابن قیس انصاری و براء بن مالک و زید بن الحَطّاب (برادر عمر بن خطاب) از فرار مسلمانان ناراحت شده و زبان به ملامت و تشجیع فراریان گشودند و بنابر اهتمام آنها، مسلمانان دوباره مجتمع شده حمله را آغاز کردند و در اثناء نبرد، محکم الطفیل که از اعظم شجاعان لشکر مسیلمه بود کشته شد، پیروان مسیلمه دلشکسته شده فرار کردند و در حدیقهٔ الرحمن (پس از غلبهٔ مسلمانان این باغ را به نام حدیقهٔ الموت یا باغ مرگ نام نهادند) متحصن شدند. خود مسیلمه به دست وحشی و ابن اُم‌عمّاره انصاری کشته شد

ولی مردم متحصن در قلعه بنا بر مساعی اشخاص به طریق مصالحه تسلیم شدند. شدت نبرد و سرسختی پیروان مسیلمه حاکی از آن است که آنها در ایمان خود راسخ بوده‌اند چه در این واقعه تلفات لشکر او را در حد چهارهزار نفر ذکر کرده‌اند.

۵. سجاح - سجاح تمیمیه بنت حارث بن سوید، تنها زنی است که دعوی پیامبری کرده است. دین سابق او را نصرانی گفته‌اند. این زن دارای لفظی فصیح و بلیغ بود. سخنان مُسَجَّع بر زبان می‌آورد و مجموع بنی ثعلب که قوم وی بودند در این دعوی او را تصدیق موده، ناگاه بر سر بنی ربیع رفته آنها را مغلوب و منکوب کردند و سپس آهنگ نبرد با مسلمانان را نمودند. اما سجاح مصلحت چنان دید که اول به یمامه رفته مهم مسیلمه را فیصل دهد و پس از مطیع نمودن او به نبرد با مسلمانان بپردازد. لذا رهسپار یمامه شد. مسیلمه جمعی را به رسالت نزد سجاح فرستاد تا کیفیت حال را معلوم سازند. بعد از آمدن و شد فرستادگان، قرار مصالحه بین آنها گذاشته شد و سجاح با ده تن از خواص خود نزد مسیلمه رفت و دو مدعی پیامبری در خلوت کلمات مسجع و عبارات مقفی بر یکدیگر خواندند و در پایان مایل به مواصت یکدیگر شدند. مورخین مسلمانان از عیب جویی و بدگویی و کلمات زشت درباره این وصلت چیزی فرو گذار نکرده‌اند. آنچه از کلیه اخبار استنباط می‌شود، آنکه مسیلمه و سجاح خواسته‌اند با ازدواج، جبهه خود را قوی‌تر سازند چنان که سجاح به پیروان خود گفته است، در ملاقات، مسیلمه را چون خود، پیامبر مُرسل یافتم و به موجب وحی آسمانی با او ازدواج کردم. مسیلمه نصف خرمای یمامه را به رسم کابین نزد او فرستاد. در پایان (و شاید پس از پایان کار مسیلمه) سجاح با چهارصد نفر از پیروان خود به موصل (موصل در بین‌النهرین یا میان رودان و جزو قلمرو ایران بوده است) که مسکن اصلی او بوده رفت و تا زمان حکومت معاویه زنده بود، و مسلمان از دنیا رفته است. این بود شمه‌ای از کارنامه مدعیان پیامبری در عهدی که پیامبر اسلام ظهور نموده

است. متأسفانه آثار این مدعیان و شریعت آنها و همچنین کلمات و عبارات مسجع آنها در تاریخ‌ها ثبت نشده و اگر هم ثبت شده بود، هدف نابودی و تعصب قرار گرفته‌اند. در هر حال ظهور این مدعیان و مدعیان دیگری که در سطور آینده به آنها اشاره خواهد شد، و گرویش عده زیادی به آنها تا حد تعصب، می‌رساند که در آن زمان تا چه حد در شبه جزیره عربستان، زمینه ظهور، فراهم بوده است.

در ایران همان‌طور که پیش از این اشاره شد، بشاراتی برای ظهور وجود داشته و حتی در دین زردشتی ساسانی نیز زمینه آمدن نجات دهنده فراهم بوده است، ولی با نفوذ شدید روحانیون زردشتی در دستگاه حکومت، همان‌طور که دین مانی و مزدک سرکوب شده بود مجال هرگونه ادعا و دعوت‌گری را سلب کرده بودند. در عوض پیروان دین‌های سرکوب شده مانی و مزدک، در مبارزات زیرزمینی خود علیه حکومت ساسانی از هیچ کوششی فروگذار نکرده در زمینه‌سازی برای انتشار دین نو سهم بسزائی داشته‌اند که در سطور آتی در این باره توضیح بیشتری داده خواهد شد.

■ وضع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی سرزمین‌ها - پیش از اسلام

الف - شبه جزیره عربستان

در تمام تاریخ‌ها و روایاتی که به ما رسیده عموماً اعراب پیش از اسلام را بت پرست، متجاوز به حقوق یکدیگر، بی‌دانش و جاهل قلمداد کرده و دوره پیش از اسلام را «ایام جاهلیت» نامیده‌اند. این راویان که عموماً مسلمانان متعصبی بوده‌اند، خواسته‌اند با نقل این روایات، حقانیت اسلام را ثابت کنند و پایه و قدر آن را بالا ببرند. اغلب از متون آنها تعصب خشک نمایان و در حقیقت هیچ‌گاه این روایات نمی‌تواند به عنوان اسناد و مدارک تاریخی ملاک قضاوت یک پژوهشگر، آن هم بدون کندوکاو قرار گیرند. ولی اگر این روایات مغرضانه نیز مورد رسیدگی و موشکافی قرار گیرد، از لابلای آنها می‌توان حقایق چندی را بیرون کشید و پرده تاریکی که به نام جاهلیت بر تمدن شبه جزیره عربی کشیده شده به یکسو زد.

آنچه از مجموع روایات و اخبار برمی‌آید، یکتاپرستی در عربستان رواج داشته غیر از یهودیان و عیسویان، خود اعراب نیز از یکتاپرستی دور نبوده و به‌ویژه قریش اغلب یکتاپرست بوده‌اند. اسم پدر پیامبر اسلام عبدالله است که یک اسم توحیدی است.

نوشته‌اند هنگامی که ابریه با فیل‌ها برای تخریب خانه کعبه می‌آمد، عبدالمطلب شیخ قریش برای استرداد یا باز پس گرفتن شتران خود که لشکریان ابریه برده بودند پیش او می‌رود. وقتی سردار حبشی از او می‌پرسد چه خواهش داری، پاسخ می‌شنود که شتران خود را می‌خواهم. ابریه با شگفتی می‌گوید من فکر می‌کردم درباره خانه کعبه خواهش و تمنایی داری. عبدالمطلب پاسخ می‌دهد؛ خانه کعبه صاحبی دارد که نگهدار آن است. و چنانچه نوشته‌اند و قرآن بدان ناطق است، واقعه طبراً آبایل و نابودی سپاه حبشه پیش می‌آید که در حقیقت شاهی برای مدعای عبدالمطلب است.

همچنین در اشعار شعرای پیش از اسلام، اگر چه عده‌ای در اصالت آنها شک نموده‌اند، صحبت از یکتاپرستی و مذمت از بت پرستی شده است. لید از شعرای بزرگ عرب پیش از ظهور اسلام و سراینده یکی از سَبَعَات معلقه می‌گوید:

الاکل خلا الله باطلاً وکل نعیم لا محاله زائلاً

یعنی آگاه باشید که هر چه جز خداست باطل است و هر نعمتی خواهی نخواهی از بین خواهد رفت.

از طرفی باید درباره بت پرستی تعمق بیشتری کرد. آیا مسلمانان که به حجرا لاسود احترام می‌گذارند و به اصطلاح «استلام حجر» می‌کنند، بت پرست هستند؟ یا عیسویان که به صلیب و تندیس عیسی و مریم متوسل می‌شوند، بت پرستند؟ آیا بودائی‌ان که به مجسمه بودا احترام می‌گذارند، بت پرستند؟^(۱) متأسفانه اغلب مورخان و راویان با ذکر این‌که اعراب بت پرست و در جهل و نادانی غوطه‌ور بوده‌اند به سرعت از این مسئله می‌گذرند. ممکن است مردمی به سنگ، چوب، تندیس (مجسمه)، درخت، چشمه آب و کوه احترام بگذارند، ولی در زیر این ادای احترام معتقدانی وجود دارد که: شایسته است به

۱. واژه بُت، صورت دیگری از بُدو بودا می‌باشد.

آنها توجه شود که متأسفانه نشده است. این اشیاء مظهر و نمایانگاه معتقدات اقوام ابتدایی بوده و مطمئناً آنها درخت و چوب، سنگ و مجسمه را خدا نمی دانستند و همان طور که اشاره شد، بشر خرافانی تجسم و تجسّد معتقدات و باورهای خود را به صور گوناگون در این اشیاء می دیده و مورد احترام قرار می داده است. مورخان ننوشته اند این مردمی که بت می پرستیدند یا به فلان سنگ احترام می گذاشتند، چه معتقداتی داشته اند و آداب و اخلاق و رفتار آنها و مبنای فکری شان چه بوده است. حقیقت این است که بت ها در باور عرب ها واسطه هایی بوده اند که آنها را با خدا پیوند می داده اند. در قرآن آمده:

«و ما نعبدُ اِلَّا ليقربونا الى الله...» یعنی گفتند «عبادت شان نمی کنیم مگر برای آن که به خدا تَریمان دهند، یا نزدیکمان کنند» (آیه ۴، سورة زمر)

بنابراین معلوم می شود که آنها نیز به الله یا خدای یگانه اعتقاد داشته اند و تنها بت ها را شفیع بین خود و خدا قرار می داده اند. البته اسلام این مسئله را شرکت یعنی شریک قراردادن برای خدا دانسته و در قرآن آمده: «و مانؤمن اکثرهم بالله الله و هم مشرکون...» یعنی پیش تر آنها به خدا ایمان نداشتند و برای او انباز قرار می دهند.

اصولاً اعراب دارای انواع مختلف بت به این شرح بوده اند:

انصاب - سنگ هایی بوده اند که در خانه ها یا عبادت گاه ها نصب می شده و مورد احترام و پرستش بوده اند.

وثن - بت هایی بوده که از چوب یا سنگ می ساخته اند.

صنم - بت هایی بوده که از چوب یا نقره یا طلا یا سنگ به صورت آدم بوده اند.

ازلام - ستون های چوبی بوده که برای تفأل یا استخاره به طرف آنها تیر می انداخته اند و در صورت اصابت تیر به یکی از آنها تفأل خوب یا بد یا میانه بوده است.

در قرآن از سه بُت نام برده شده و آمده است: «افرايتم اللّلات و العزى و مناة اللّات الثلاثه الاخرى...» و اتفاقاً این سه بُت که نزد عرب ها جایگاه ویژه ای داشته اند در خانه کعبه قرار

نداشته‌اند. بت عُزی سه درخت بوده در محلی به نام نخله در خارج از مکه و بُت منات سنگی بوده در کنار دریای سرخ در ناحیه مثلث در قدیم میان مکه و مدینه و بت لات سنگی بوده که در طائف قرار داشته است.

بت‌های متعدد دیگری نیز بوده که برخی از آنها را در داخل خانه کعبه جای داده بودند که مهم‌تر از همه بُت هُبَل بوده که نوشته‌اند بُتی بوده از عقیق سرخ و دست راست آن شکسته بوده و دستی از طلا برای آن درست کرده بودند و شعار قریشیان در جنگ‌ها هُبَل هُبَل بوده و به امر پیامبر اسلام مسلمانان در پاسخ فریاد می‌کرده‌اند اللَّهُ اعْلٰی و اَجَل^(۱) با توجه به آنچه نقل شده و همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردیم، آثاری از این نوع بت‌پرستی در ادیان الهی نیز به چشم می‌خورد. چون تعظیم به مجسمه یا تندیس عیسی و مریم یا استلام حجرالاسود و احترام به درخت و دخیل بستن به آن یا به چشمه سارها و... که البته اینها بت‌پرستی نیست.

حج و مناسک آن از عباداتی بود که پیش از اسلام نیز در بین قبیله‌های عرب مرسوم بوده. مثلاً: پیش از اسلام مردان قبیله نزار در هنگام حج به مکه می‌آمدند و در اجرای مراسم حج اهلل می‌کردند (یعنی لااله الاالله می‌گفتند) و همچنین تلبیه می‌کردند (یعنی مسلمانان امروز لبیک می‌گفتند)^(۲)

وقتی می‌بینیم که بسیاری از احکام و واجبات اسلام با جزیی تغییر دنباله آداب و احکام پیش از اسلام است بدون شک نسبت جاهلیت به اعراب پیش از اسلام دادن و زود از آن گذشتن را بایست ناشی از تعصب مورخان و راویان مسلمان دانست که به گمان خود خواسته‌اند با این کار به اسلام مشروعیت بیشتری داده و پیشرفت آن را در میان چنین قومی معجزه جلوه دهند.

۱. برای شرح بیشتر درباره بُت‌های عرب به کتاب بت‌های عرب یا کتاب الاصلنام ابن کلبی ترجمه آقای یوسف فضائی مراجعه فرمایید. ۲. ص ۴۹، کتاب بلات‌های عرب.

از قرائن و گوشه و کنار روایات استنباط می‌شود که عربستان پیش از اسلام از علم و دانش تهی نبوده است. ساکنان این شبه جزیره غیر از فصاحت و بلاغت آنقدر دانش داشته‌اند که از لحاظ تقویم و تاریخ دستگاه سالمارِ شمسی قمری علمی را به کار ببرند تا تقریباً ماه‌های آنها در فصول ثابت بماند. کاری که پس از نشر اسلام و نفی کبیسه و نسیب ترتیب آن به هم خورده و ماه‌های قمری گردان جای آن را گرفت. توضیح آن‌که ساکنان شبه جزیره عربستان در هر سه سال یک ماه را کبیسه می‌کردند. اول سال آنها رمضان بوده که با فروردین ماه سال شمسی مطابقت داشته پس از گذشت سه سال که اول رمضان از جای خود حرکت و به اول اسفندماه نزدیک می‌شد، سال سوم را سیزده ماه می‌گرفتند و دو رمضان داشتند که یکی رمضان اصلی و دیگری رمضان مکبوس و به این ترتیب اول رمضان دوباره به اول فروردین برمی‌گشت و همیشه این ماه در حوالی بهار ثابت می‌ماند. در سه سال بعد به جای رمضان، شوال را کبیسه می‌کردند و به همین ترتیب با کبیسه کردن ۷ ماه و ۱۹ سال، تقریباً سال آنها را در فصول چهارگانه ثابت نگاه داشته می‌شده است.

مُتَّصِدِ امر کبیسه و حساب را قَلَمَش یا قَلَمَز می‌نامیده‌اند.

در عربستان ماه‌هایی به نام حرام وجود داشته که اسلام نیز وجود آنها را تنفیذ نموده است. در این ماه‌ها جنگ و خونریزی حرام بوده و همه در کمال صلح و صفا با یکدیگر معاشرت و مجالست و تجارت می‌کرده‌اند.

مردمان شبه جزیره عربستان اغلب به کشورهای مجاور می‌رفتند و از خرمن دانش‌های آنها نیز خوشه‌چینی کرده مراجعت می‌نمودند. گوشه جنوب باختری عربستان یعنی کشور یمن که حاصلخیزترین و بارورترین ناحیه عربستان است، حدود یک قرن در تصرف ایرانیان بوده و همان‌طور که اشاره شد، ایرانیان با تصرف یمن نفوذ خود را به اقصی نقاط شبه جزیره بسط داده بودند. از طرفی کاروان‌هایی برای تجارت به شام و مصر و ایران می‌رفتند و کالا و لوازم دیگر به عربستان می‌آوردند. باید توجه توجه داشت که با این

کالاها، کالای فکری نیز همراه بوده است. چنان‌که نوشته‌اند، خود پیامبر اسلام نیز در این مسافرت‌ها با معتقدات و رسوم مردم دیگر آشنا شده است. لذا نمی‌توان گفت پیش از اسلام اعراب و ساکنین عربستان جاهل و بُت‌پرست و از انسانیت و مدنیت و فرهنگ به دور بوده‌اند.

البته باید در نظر داشت که مسلماً اعراب بادیه‌نشین چون سایر بادیه‌نشینان در نقاط مختلف جهان از لحاظ پایه تمدن و فرهنگ فروتر از شهرنشین‌ها بوده‌اند ولی با همه اینها نفی علم و فرهنگ تحت‌عنوان جاهلیت و نفی معتقدات آنها زیرنام بت‌پرستی درست نیست.

شبه جزیره عربستان با بیابان‌های لم‌یزرع و خالی از آبادانی، بهترین پناهگاه برای فراریان و اشخاصی که در ایران و رم تحت پیگردهای سخت سیاسی و مذهبی قرار می‌گرفته‌اند بوده است. بدون شک ادیان مختلفی در این سرزمین و در بین قبایل مختلف رواج داشته است که ما از بعضی از اخبار و روایات و از لابلای آداب و رسوم و اخبار ضدونقیضی که نقل شده می‌توانیم سرنخی از آنها به دست آوریم.

یهود

یکی از ادیان مهم در عربستان، دین یهود بوده است. و قرآن نیز بدین معنی گواهی صادق است و ما را از بحث در این باره بی‌نیاز می‌سازد. اما این نکته شایان یادآوری است که بسیار محتمل است که اعتقادات و باورهای یهود نام برده شده در قرآن، غیر از اعتقادات یهود فعلی بوده است. چه در قرآن آمده است که: «قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ» یعنی «یهودیان گفتند عَزِيز پسر خداست» در حالی که در تورا و در باورهای فعلی یهودیان به چنین مسئله‌ای بر نمی‌خوریم و اگر یک نویسنده پژوهشگر مجاز باشد که به احتمال و امکان و شاید متوسل شود، می‌توان گفت چه بسا یهودیان مورد اشاره در قرآن مردمی بوده‌اند که از

مصر به عربستان آمده و تحت تأثیر معتقدات رایج در مصر موضوع از پریش یا OSIRIS یا عُزیر، وارد باورهای آنها شده بوده است که البته این مسئله نیاز به رسیدگی بیشتری دارد.

عیسویت و دین مهر

در روایات از نصاری، ترسیان، عیسویان، مسیحیان و امثال این اصطلاحات زیاد نام برده شده است. باید توجه داشت که دین عیسوی که دین آور آن مصلوب شده، چنان با دین مهر و میترائیسم در آمیخته و مخلوط شده که تشخیص آنها از یکدیگر کار آسانی نیست. این مسئله را آیاتی از قرآن و تفاسیر تأیید می‌نماید. عیسای مورد نظر قرآن کسی است که مردم را به پیامبری به نام احمد نوید می‌دهد و می‌گوید: و اذا قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل ائنی رسول الله الیکم مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یدَی من التوراة و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمهُ اَحمَد... (آیه ۶، سورة ۶۱ الصَّف) ترجمه: و آنگاه عیسی پسر مریم گفت ای بنی اسرائیل بدون شک من فرستاده خدا هستم به سوی شما و تصدیق کننده‌ام توراتی را که در دست شماست و بشارت دهنده هستم پیامبری را که پس از من خواهد آمد به نام «احمد».

در صورتی که در انجیل که نوشته حواریون عیسای مصلوب شده است، چنین چیزی وجود ندارد. اما همان‌طور که در فصول سابق گفتیم، در نوشته‌هایی که در تورفان چین غربی یافت شده و خاورشناسان اروپایی این اوراق را مربوط به مانویان دانسته‌اند، بشاراتی به نام «منو احمد بزرگ» یا «محمد بزرگ» دیده می‌شود. بهرحال می‌دانیم که مانویان نیز به «مهر» یا «مسیحا» احترام می‌گذاشته و دین خود را دنباله آن دین می‌دانسته‌اند.

همچنین درباره مصلوب شدن عیسی در قرآن آمده:

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعِ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِيناً (آیه ۱۵۷، سورة النساء)

ترجمه: و قول آنها که ما مسیح عیسی پسر مریم فرستاده خدا را کشتیم در حالی که او را نکشتند و به دارش نکشیدند ولیکن امر بر آنها مشتبّه شده و در شک‌اند و آنها را بدان دانشی نیست جز پیروی از گمان و به یقین او را نکشتند.

به‌طوری که ملاحظه می‌شود در این آیه مؤکداً اعلام شده که مسیح را نکشتند و به دار نکشیدند و در آیه بعدی آمده: بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا. یعنی بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و خدا عزیز و حکیم است. (آیه ۱۵۸، سوره نساء)

از طرفی گفته‌اند که عیسی هنگام مصلوب شدن ۳۰ یا ۳۳ سال داشته در صورتی که در قرآن آمده: وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكُهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ. یعنی او در گهواره و در کُهلّت با مردم سخن گفت و او شایستگانست (آیه ۴۵، سوره آل‌عمران). از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که غیر از پیروان عیسای مصلوب، عده زیادی از مهربان یا پیروان مسیحای مصلوب نشده نیز در شبه جزیره عربستان می‌زیسته‌اند که معتقدان آنها می‌تواند منشأ آیات یاد شده باشد. اشخاصی که بخواهند از کیفیت دین مهر و تشابه آن با عیسویت و ادغام این دو دین آگاهی بیشتری پیدا کنند، می‌توانند به کتاب تقویم و تاریخ استاد ذبیح بهروز و کتاب‌های «جُستار» درباره مهر و ناهید، مهر آبه‌ها یا پرستشگاه دین مهر، از استاد دکتر محمد مقدم مراجعه کنند. به‌طور خلاصه، سرگذشت مهر و عیسی شباهت تامی با هم دارد جز آن‌که مهر یا مسیحا به جای مصلوب شدن در جوانی، در سن ۶۴ یا ۶۵ سالگی به نیران یا صعود (رَفَعَهُ‌الهِ) نائل شده است. اینک ترجمه متن نوشته تور فانی را درباره وفات مهر از روی کتاب تقویم و تاریخ استاد بهروز عیناً از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

«وفات مهر دوشنبه چهارم شهریور ساعت یازده»

«... چون شهریار که زین و تن پوشی نهد و رخت دیگر پوشد. بدین سان پیغمبر روشن فرا نهاد تن باره باره رزمگاه و درنا و روشن درآمد و رخت بغانی گرفت با دیهیم تابان و بساک هژیر. هنگامی که بغان روشن از راست و چپ می‌شدند با سنج و سرود مانند برق

تیز و نیازک تند به سوی یامستان صبح روشن و ماه گردون همراه بغان به ورج بغانی پرید و نزد پدر اهورامزدا بماند.

بی کس و سوگوار کرد سراسر رمِ راستان را چه کدخدای درگذشت... در هنگام... و در شهر یاری اختر پد... در شهریور ماه شهریور روز دوشنبه جاز یازده به سوی پدر روشن بکردگاری سوی میهن روشن...»

در قرآن آیه ۱۱۷ سوره مائده از زبان عیسی آمده: *فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ أَنْتَ الزَّيْبِ عَلَيْهِمْ* یعنی: چون مرا مرگ دادی تو بر آنها نگهبان بودی - در تفسیر این آیه آمده است که از فعل و مفعول *تُوَفِّيَتْ* بر می آید که عیسی به مرگ طبیعی مرده است. و خود این شاهدی است که عیسای غیر مصلوب با عیسی مصلوب یک نفر نبوده است.

بعدها یعنی از قرن چهارم میلادی به بعد مهر یا مسیحا و عیسی را به هم در آمیخته و مسیحیت فعلی را پایه گذاری کرده اند. در ایران با قیام اردشیر بابکان و پایه ریزی دولت دینی زردشتی نوین آثار دین مهرک حدود پانصدسال دین رسمی اشکانیان بوده و هدف نابودی قرار می گیرد ولی باورهای مهری به صورت افکار عرفانی و تصوف حیات زیرزمینی خود را ادامه می دهد. عده ای از مهرپرستان نیز از ترس تعقیب به جاهای امن و دور از دسترس به کشورهای خارج و مسلماً به شبه جزیره عربستان پناه می برند. نوشته اند که سلمان فارسی عیسوی بوده است. چون مردم و حتی مورخان تفاوت بین عیسویان و مهربان را تشخیص نمی داده اند همان طور که کلیه ادیان سابق ایران را بعد از اسلام تحت عنوان مجوس نام برده و از آن غافل بوده اند که این ادیان اغلب با هم سازگاری نداشته و یا حداقل دو طریقه مشخص و ممتاز هستند و لذا اگر ترسا یا نصاری بودن سلمان واقعیت داشته است، مسلماً او مهری بوده نه عیسوی. چنانچه بخواهیم در این بحث وارد شویم، به طور قطع از اصل موضوع دور می افتیم بنابراین به همین اندازه اکتفا نموده و می گوئیم در شبه جزیره عربی در کنار سایر ادیان عده ای مهر و عیسوی نیز وجود داشته اند که در روایات از آنها به عنوان

نصاری، عیسوی، ترسا، راهب، مسیحی و امثال اینها نام برده شده است. جا دارد اضافه کنیم که در ادبیات ایران، راهب دیر را خورشیدپرست (مهر پرست) خوانده‌اند: خواجو می‌گوید:

راهب دیر که خورشید پرستش خوانند نیست جز حلقه گیسوی
و از طرفی در نام‌های عربی پیش از اسلام، به نام‌هایی چون عبدالشمس و شمس
برمی‌خوریم که مسلماً با آئین مهر پیوستگی دارند. اعراب خورشید را ملک (مهر = آفتاب
= خورشید) می‌پنداشتند که عقل و جان دارد و اصل نور ماه و ستارگان است و کلیه
موجودات سفلی از اویند و او شاه فلک و سزاوار بزرگداشت و سجود است. از آداب
پرستش آنان یکی این بود که برای او بُتی (مجسمه) که گوه‌ری آتشین در دست داشت،
ساخته بودند و برای او و به اسم او معبدی خاص می‌ساختند و آب و زمین بسیاری بر آنجا
وقف می‌نمودند... و روزی سه بار هنگام طلوع و ظهر و غروب بدان نماز می‌بردند و
بیماران از آب بُت شفا می‌طلبیدند. عرب جَمِیر پیش از آن که یهودی شوند، آفتاب پرست
بودند و قوم بلقیس که قصه او با سلیمان در قرآن آمده، از آن گروه‌اند و این آیه دلیل آن
است: وَجَدْتَهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدَانِ الشَّمْسَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... (سوره ۲۷/۲۴).^(۱)

ما باز هم در این باره هنگام بررسی وضع ایران اشاره‌ای خواهیم داشت.

دین مانی

از ادیانی که به‌طور قطع و یقین در شبه جزیره عربستان به‌ویژه مقارن ظهور اسلام
پیروان و فعالیتی داشته‌اند، دین مانی بوده است. مانی در اول هزاره دوازدهم که هزاره
ویرانی جهان تصور می‌شده در محلی که فعلاً شهر بغداد (داده بغ) واقع است زائیده شده و

۱. ص ۱۹۶، فرهنگ اشعار حافظ دکتر احمد علی رجائی بخارائی، به نقل از بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب.

او ادعا داشته همان کسی است که ظهورش را در ادیان قدیم‌تر به نام فارقلیط یا پَر خوان بشارت داده‌اند. چون در آن زمان یعنی در اوایل هزاره دوازدهم و دوهزار سال پس از زردشت مردم انتظار ظهور دین‌آوری را داشتند، دین مانی در مدت کوتاهی در خاور و باختر انتشار سریعی پیدا کرد و هیچ قدرتی نتوانست از آن جلوگیری کند و هر چه مانویان را کشتند آنها هم شکیباز و پایدارتر شدند.

به گمان مانی دو عالم از هم جدا وجود دارد. یکی عالم نورانی یا روشنی، و دیگری عالم تاریکی و ظلمانی. از برخورد اتفاقی این دو، مقداری نور اسیر عالم ظلمانی شده و از این آمیزش، جهان فعلی به وجود آمده است که سراسر رنج و ناکامی و مشقت است. به عقیده مانی هرگز خداوند نور، موش و گربه را ضد هم خلق نمی‌کند و از ستمی که به موش روا شده، خرسند نمی‌گردد. این خلقت به این صورت شیطانی و ظلمانی است و باید آن را برانداخت تا روح آسمانی به وطن اصلی خود که عالم نور است پرواز کند. مانی می‌خواسته پاسخی برای رنج‌ها و ناکامی‌هایی که در خلقت مشاهده می‌شود، درست کند و راه نجاتی نشان دهد.

مانی دعوی کرده که آمده‌ام تا مردم را آماده سازم و امیدوار کنم که این دنیای پر از رنج و ناکامی و ستم را می‌توان نابود ساخت و ارواح پاک آسمانی را از جهان پلید ظلمانی و اهریمنی نجات داد، و در عالم نور به زندگانی جاودانی رسانند. باید جسد پلید مادی را با ریاضت و سختی ضعیف کرد تا این‌که روح قوت بگیرد و بالاخره از بندگان و زندان تن رها شده به وطن اصلی خود یعنی نور و سرور پرواز نماید. از زن و شراب و گوشت، بخصوص گوشت خوک و شهرنشینی و تحصیل علم و حکمت و هر چه که باعث علاقه‌مندی به دنیای دون شود، باید پرهیز کرد. زیبایی‌ها و رنگ‌ها و طعام‌های لذیذ و روی هم رفته و هر چه لذت‌آور است، عمل شیطانی است که می‌خواهد انسان را بفریبد و در این دنیا گرفتار سازد و روح الهی و نورانی را در جسد پلید و ظلمانی شکنجه دهد. باید

همیشه روزه بود و در یک جا نماند و راه سیر و سفر در پیش گرفت تا به سرزمین یا وطن علاقه‌مندی پیدا نشود. سرشت مردم، اهریمنی و ناسزا است و لذا برای برانداختن و نابودی جهان باید بین ساکنین آن اختلاف انداخت و حتی زبان و آداب آنها را مشوّش نمود. پس از آن‌که مانویان در ایران و رم مورد تعقیب و آزار شدید قرار گرفتند، عده‌ای از آنها خود را به صورت قدسیان و عارفان در ادیان متداول درآورده^(۱) و در زیر نقاب تقدس، بزرگ‌ترین آشوب‌ها و خرابکاری‌ها را در تاریخ و معتقدات و آداب مردم به وجود آوردند. عده‌ای نیز به سرزمین‌های دور دست پناه برده و در جهت پیشبرد منظور خود کوشش‌های عجیبی نموده‌اند. دو سرزمین دور از آبادانی برای زیست و زندگی مانویان بسیار مناسب بود، یکی صحرای سوزان شبه جزیره عربی، و دیگری صحراهای سردسیر و پهناور شمال سغد و خوارزم. در این دو سرزمین، خواهی نخواهی بدن پلید و ظلمانی ریاضت و سختی می‌کشد. در این بیابان‌ها مانویان به صورت قبایل زندگی می‌کردند و همیشه در سیر و سفر بودند و در نمازهای چهارگانه یا هفت‌گانه خود، جنگجویان و مجاهدین را تقدیس می‌کردند. پیشوایانی که مقام بالاتر را داشتند، می‌توانستند گناهان دیگران را ببخشند و پس از مرگ، ارواح آنها را به عالم بالا ببرند. این بخشش گناهان، عوام مانویان را برای هرگونه فداکاری و قساوت و جنایت، بیاندازه دلیر و بی‌باک می‌کرد.

به چند تن از خلفای اموی و عباسی نسبت مانویت داده شده و روی هم رفته خلافت عباسی را در سده‌های اول از نظر معنویات مانویان عرب مأب و از نظر امور لشکری مانویان سغد و خوارزم اداره می‌کردند.

مانویان با تظاهر به ادیان متداول، همه جا سازمان‌های قوی و منظم و سری داشتند. و

۱. سنت آگوستین یکی از بانیان عیسویت اقرار کرد که مانوی بوده و ابن‌ابوالعوجا یکی از فقهای بزرگ قرن دوم هجری اقرار نمود که بیش از چهارهزار حدیث جعل کرده و او را به جرم زندقه و مانویت گردن زده‌اند.

غالباً هم دینان خود را هنگامی که اوضاع فلکی و اختلافات داخلی مناسب بود، با زمینه‌سازی قبلی برای غارت و ویرانی و انتقام‌جویی راهنمایی و یاری می‌کردند. کشتار و ویرانی‌هایی که در قرن هفتم و هشتم هجری صورت گرفته، همه مربوط به این فِرَق است. محال است بشر بدون تبلیغات دینی این اندازه خونخوار و قسی‌القلب و بی‌رحم باشد. به حسابی که در آثارالباقیه آمده، هزارهٔ مانی سال ۱۲۱۶ میلادی، و ۶۱۲ هجری می‌شود. در این سال هجوم چنگیز به سرحدات دوردست شمال شرقی خراسان شروع شده است. مانویان را باید از روی عقاید آنها شناخت نه از اسامی آنها و عنوان‌هایی که در هر عصر و هر جا بر خود گذاشته‌اند.^(۱)

با شرحی که داده شد، حضور مانویان در عربستان آن روزی حتمی بوده است و قرائن چندی نیز این مطلب را تأیید می‌کند. اگر چه مسئله قربانی انسان در بین بیشتر اقوام و ملل قدیم دیده شد و حتی در کتاب‌های مقدس نیز مسئله قربانی اسماعیل یا اسحاق از طرف ابراهیم آمده است، ولی به‌ویژه روایاتی نقل شده است که اعراب دختران خود را زنده دفن می‌کرده‌اند. اگر چه این مطلب عمومیت نداشته است و شاید بعضی اشخاص به عنوان نذر به این کار، حتی به قربانی پسران خود مبادرت می‌ورزیده‌اند. همچنان که عبدالمطلب پدربزرگ پیامبر اسلام نذر کرده بود که یکی از فرزندان ذکور خود را در راه خدا قربانی کند. نوشته‌اند: «چون اولاد عبدالمطلب از مرتبه آحاد به مرحله عشرات رسید، خاطر بر آن قرار داد که به ایفای نذری که کرده بود، قیام نماید و در میان اولاد خود قرعه انداخته قرعه به نام عبدالله (پدر پیامبر اسلام) برآمده. عبدالمطلب قاصد ذبح عبدالله شده خویشان مادری عبدالله او را از امضای آن عزیمت منع نمودند و عبدالمطلب صورت واقعه را به کاهنه‌ای

۱. مطالب مربوط به مانی تا اینجا از استاد ذبیح بهروز است، که از دیباچه کتاب «قصه سکندر و دارا» تألیف نویسندهٔ این سطور، اقتباس شده است.

سجّاع نام گفته، سجّاع پرسید ذیبت شخص در میان شما چند است. عبدالمطلب جواب داد ده شتر. سجّاع گفت میان عبدالله و ده شتر قرعه زن اگر قرعه بر شتران افتد فبها والا شتر را ده ده زیاده می‌کن و قرعه می‌زن تا وقتی که قرعه به نام شتر برآید. عبدالمطلب بر این موجب عمل نموده، چون عدد شتر به صد رسید قرعه به نام شتر بر آمد و عبدالله بسان اسماعیل از ذبح نجات یافت. عبدالمطلب صدشتر را در راه خدا قربانی کرد و به مستحقان رسانید.^(۱)

به طوری که ملاحظه می‌شود، مسئله قربانی انسان و حتی مرد نیز در نزد خداپرستان عرب و آن هم مقارن ظهور اسلام معمول بوده ولی آنچه در مورد دفن دختران آمده اگر چه عمومیت نداشته ولی با توجه به عقیده مانویان درباره زن، این عمل می‌تواند یک نذر مانوی بوده باشد. به عقیده مانویان زن موجودی است که میل به لذت و بالتیجه تداوم گرفتاری نور را در ظلمت موجب می‌شود و اصولاً زن به عنوان موجودی شیطانی توصیف شده است. اگر چه این رسم ناپسند را اسلام برانداخت ولی مانند بسیاری از احکام و آداب و رسومی که از دوره پیش در اسلام باقی مانده، نفوذ مانویت را می‌توان در اغلب عبادات و آداب اسلامی مشاهده کرد.

محمدابن اسحاق و زّاق بغدادی معروف به ابن‌ندیم، در کتاب معروف خود به نام «الفهرست» شرح مبسوطی از فلسفه آداب و رسوم و فرق گوناگون مانویان و عبادات آنها داده که از نقل آن صرف‌نظر می‌شود. ولی بی‌مناسبت نیست که عین نماز و سجده مانویان نقل شود:

متأسفانه متن عربی «الفهرست» در دسترس نیست تا با نقل آن، شباهت آن بیشتر آشکار شود، لذا ترجمه فارسی نمازها آورده می‌شود.

اهل تحقیق به خوبی شباهت و نزدیکی الفاظ را از خلال آن درک خواهند نمود: «مانی برای سماعین^(۱)، پیروان خود، ده چیز را واجب شمرده که به دنبال آن سه خاتمه و هفت روز روزه داشتن در هر ماه است. واجبات عبارت است از ایمان به چهار بزرگ: خدا و نورش و توانایش و حکمتش، خداوند جل اسمه فرشته جنان النور است و نور او آفتاب و ماه و قوتش فرشتگان پنجگانه نسیم و باد و نور و آب و آتش بوده و حکمتش همین دین مقدس است که بر پنج معنا استوار است - معلمان فرزندان جلم - مستمعان فرزندان علم - کشیشان فرزندان عقل - صدیقان فرزندان غیب و سماعان فرزندان فطنت.

واجبان دهگانه عبارت است از: ترک بت پرستی، ترک دروغگویی، ترک بخل و زفتی، ترک آدمکشی، ترک زناکاری، ترک دزدی، ترک آموختن علل و اسباب جادوگری و پایداری به دو چیز که شک و تردید در کیش باشد. و سستی و فرو هشتگی در کار. (توجه شود که این واجبات درباره سماعان یا سماعین است. ن)

و چهار یا هفت نماز را واجب دانست به این ترتیب: که با آب روان یا راکد مسح (وضو) نماید و روبروی آفتاب بایستد و بعد به سجده افتاده و در سجده بگوید: مبارک است راهنمای فارقلیط، پیامبر ما و مبارک است. فرشتگان نگهبان او و مُسَبِّحان لشکریان پرتو افشان او، این را در سجده که گفت برخیزد و دیگر در سجده نمانده راست بایستد. سپس در سجده دوم بگوید: به پاکی یاد شده‌ای تو ای مانی پرتو افشان و راهنمای ما که ریشه روشنایی و نهال زیستی و شجره بزرگی هستی که تمامش بهبودی بخش است.

در سجده دوم بگوید: سجده کنم و تسبیح گویم با قلبی پاک و زبانی راستگو، خداوند بزرگی را که پدر انوار و عناصرشان بوده و به پاکی یاد شوی. و مبارکی تو، و تمام عظمت،

۱. سماعان یا شنوندگان یا نبوشاکان پایین‌ترین رده (مردم عادی) از پیروان مانی بوده‌اند و صدیقان یا زندیکان بالاترین و واژه زندیق و زندقه مقرب زندیک است و هر جا صحبت از الحاد و زندقه در متون اسلامی آمده، مراد مانویان هستند.

و عوالم مبارکی که آنها را به خود خوانده و تسبیح گویند تو را مسجیان لشکریان تو و، ابرار تو، و کلمه تو، رضوان تو، برای آن که تویی تو، آن خداوندی که سر برحق و حیات و نکویی هستی.

در سجده چهارم بگوید: نماز گذارم و سجده نمایم، برای همه خدایان و همه فرشتگانی که در سایه تو بوده و برای همه انوار، و همه لشکریانی که تمامشان تعلق به آن خداوند بزرگ دارند.

سپس در سجده پنجم بگوید: سجده کنم و نماز گذارم برای لشکریان بزرگوار، برای خدایان پرتو افشانی که به حکمت خود ظلمت را زده و رانده و نابود کردند.

در سجده ششم بگوید: سجده کنم و نماز گذارم برای پدر بزرگوار، همان بزرگوار درخشان که از علمین آمده است.^(۱) و تا سجده دوازدهم همین گونه سجده نماید و پس از فراغت از این نماز دهگانه، نماز دیگر را شروع کند و آن نیز سجده‌هایی دارد که ما نیازی به ذکر آنها نداریم.

وقت نماز اول در هنگام زوال است^(۲) نماز دوم میان زوال و غروب آفتاب و پس از آن نماز مغرب است که بعد از غروب آفتاب بوده و سپس نماز شام با گذشتن سه ساعت از غروب آفتاب است و در تمام این نمازها و سجده‌ها باید همان کاری را انجام دهد که در نماز اول - نماز بشیر - انجام داده است.

اما روزه - هنگامی که آفتاب به برج قوس (برج قوس یا کمان ماه آذر ماه است) در آید و

۱. مترجم در زیر سطور آورده که احتمال می‌رود اشاره به مسیح علیه السلام باشد. اگر به متن تور فانی که در صفحات قبل آورده شده توجه شود، مسلم می‌شود که بزرگوار درخشان، همان مهر بوده است.

۲. زوال به معنی ظهر است و صورت دیگری از زوال و زایل است و زایل همان کشور نیمروز است که وقتی آفتاب به محاذات آنجا رسد، تمام دنیای قدیم از جزایر ژاپن تا جزایر کاناری روز باشد خواه پیش از ظهر یا بعد از ظهر. ن

ماه یکپارچه نور گردد، باید دو روز روزه گیرند بی آن که در میان آن افطار کنند و هنگامی که ماه نو رؤیت شود، دو روز باید روزه گیرند و در میان آن افطار نکنند و سپس همین که ماه نو سرزد و آفتاب در برج دلو (برج دلو یا دول، ماه بهمن است و ماه یکپارچه شود یعنی پُر یا کامل شود) پس از گذشت هشت روز باید سیروز روزه گیرند و در غروب هر روز افطار کنند.

روزهای یک شنبه را همه مانویان و روزهای دوشنبه را خواص مانویان به امر مانی گرامی دارند.^(۱)

در قرآن سوره‌ای است به نام «یس» که «یاسین» تلفظ می‌شود. «یس» را مثل واژه‌های الم (الف لام میم) و امثال آن از رموز قرآن دانسته اِنَّكَ لِنَ الْمُرْسَلِينَ را خطاب به پیامبر اسلام دانسته‌اند و از آنها غیر از این هم نمی‌توان انتظار داشت. خبری نقل شده به شرح زیر:

«وقتی مسلمانان موضوع کشته شدن عروه را به رسول خدا گفتند، پیامبر اسلام دربارهٔ او فرمود:

عروه در میان قوم خود همانند صاحب یاسین بود در میان قومش.»

با توجه به این خبر معلوم می‌شود که یاسین شخصی بود و پیروانی داشته است.^(۲)

در شرح حال مانی آورده‌اند که جبرئیل یا توم در بیست و چهار سالگی بر مانی ظاهر شد و به او گفت: «آن هنگام رسیده است که ظاهر شوی و خود را بر ملا داری.» همچنین توم به مانی گفت: «سلام بر تو ای مانی از طرف خودم و از طرف خدایی که مرا به رسالت نزد تو فرستاده و تو را به پیامبری خود برگزیده است. به تو امر می‌کند که مردم را به خود بخوانی و از طرف او نوید حق را بشارت دهی و هر کوششی را بر خود هموار داری.»^(۳)

۱. تا اینجا از صفحه ۵۹۲ و ۵۹۴ الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، ناشر، کتابخانه ابن سینا نقل شد.

آثارالباقیه، بیرونی ترجمه داناسرشت، ص ۲۲۷. ۲. ص ۳۴۳، ج ۲، سیره ابن هشام.

۳. ص ۵۸۳، فهرست ابن ندیم.

می‌توان این واقعه را نیز با کیفیت نزول جبرئیل و آوردن پیام به پیامبر اسلام و به‌ویژه با نزول اولین سوره قرآن «إِقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ» مقایسه نمود. همچنین آیه: الله نور السموات و الارض. (خدا نور و روشنی آسمان‌ها و زمین است) آیا با آنچه که در فلسفه نور و ظلمت مانی آمده، تطبیق نمی‌کند؟

اینک به روایت زیر توجه فرمائید:

«ابوطالب عموی پیغمبر اسلام بازرگان بود و محمد را با خود به سوریه برد و در نزدیکی شهر بصرا واقع در سوریه کاروان توقف کرد... در آنجا یک صومعه وجود داشت و مردی موسوم به (بحیره) - به زبان سریانی یعنی عبقری یا نابعه - در آن زندگی می‌کرد و مردم می‌گفتند که آن مرد یکی از زهاد و اوتاد بزرگ دنیای مسیحیت می‌باشد. ابن‌هشام راوی عرب می‌نویسد بحیره برخلاف تصور مردم عیسوی نبود بلکه مانوی محسوب می‌شد و پیرو مردی بود موسوم به مانی که در دوره سلطنت ساسانیان دعوی پیغمبری کرد و بهرام اول پادشاه ساسانی در سال ۲۷۶ میلادی او را در مقابل دروازه گندی‌شاپور واقع در خوزستان بر صلیب کشید.

مانی که دعوی پیغمبری می‌کرد و پیروان او از جمله بحیره عقیده داشتند که خداوند در انحصار یک ملت مخصوص نیست و به تمام ملل جهان وابستگی دارد برای این که تمام ملل جهان از او هستند و خداوند هر موقع مایل باشد پیغمبری را در یک ملت مبعوث می‌کند که به زبان آن ملت با افراد آن صحبت کند و احکام خداوند را به آنان ابلاغ نماید و یهودی‌ها یا عیسوی‌ها حق ندارند بگویند که آنها ملت برگزیده خدا هستند و تمام ملل باید دین آنها را بپذیرند. بحیره تا آن روز از صومعه خارج نشده بود و با کاروانیان صحبت نکرده بود و آن روز که محمد دوازده ساله با کاروان وارد آن منطقه شد، بحیره از دیر خارج گردید و نزد عبدالمطلب (مترجم یا مؤلف اشتباه کرده‌اند باید ابوطالب باشد. ن) آمد و گفت من در خواب دیدم که کاروانی به اینجا می‌آید و در آن کاروان پسری است از اعراب که از طرف

خداوند بین قوم عرب مبعوث به پیغمبری خواهد شد و به لسان عرب احکام خود را ابلاغ خواهد کرد و شما مجبور نیستید که دین یهودیان یا عیسویان را بپذیرید زیرا خداوند پیغمبری مخصوص قوم عرب برای شما مبعوث خواهد نمود.

ممکن است خواننده ایراد بگیرد و بگوید که اظهارنظر بحیره زاهد مانوی در مورد پیغمبر اسلام روایت است و علم تاریخ آن را تأیید نمی‌کند. من (گیورگیو نویسنده کتاب) این ایراد را می‌پذیرم زیرا علم تاریخ نظریه آن زاهد مانوی را نمی‌پذیرد چون دلیل می‌خواهد ولی باید دانست که قسمتی از تاریخ صدر اسلام متکی به روایت است و اگر ما روایت مزبور را نپذیریم، نه می‌توانیم تاریخ صدر اسلام را بفهمیم و نه بنویسیم...»^(۱)

دین مزدک

شبه جزیره عربستان نه تنها ملجأ و پناهگاه امنی برای مانویان بوده، بلکه محلی امن برای مزدکیان نیز بوده است. به طوری که می‌دانیم انوشیروان در قرن ششم میلادی مزدکیان را به سختی سرکوب نمود و طبیعی است که عده‌ای که مجال فرار یافتند، به نقاط دور دست و از آن جمله به عربستان و در میان قبایل عرب پناهگاه جستند. عده‌ای نیز با تظاهر به ادیان مجاز و تقیه دین خود را حفظ و در مواقع مقتضی آن را علنی نموده‌اند که در سطور آینده در این باره باز هم تذکراتی داده خواهد شد.

نوشته‌اند لشکریانی که انوشیروان به کمک سیف ذی‌یزن برای استرداد تاج و تخت یمن فرستاد از زندانیان و اغلب مزدکی بوده‌اند و طبیعی است این ایرانیان که در یمن ماندگار شده‌اند نیز افکار خود را در عربستان تبلیغ و نشر داده‌اند.

آیا آیه: الَّذِينَ يَكْذِبُونَ الدِّهْنَ وَالْفُضَّةَ وَلَا يَتَّقُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ... یعنی اشخاصی

۱. ص ۱۳ و ۱۴ «کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت»، تألیف: کونستان ویرزیل گیورگیو، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران، چاپ ششم.

که سیم و زر می‌اندوزند و در راه خدا اتفاق نمی‌کنند، آنها را به عذابی دردناک بشارت ده تا آخر آیه، منعکس کننده افکار مزدکی نیست؟ و یا اقلاً اثری از آن فکر در این آیه مشاهده نمی‌شود؟ همچنین آورده‌اند که اباذر غفاری مرتباً به این آیه استناد می‌کرده است.

ادیان دیگری نیز در عربستان وجود داشته که با سایر ادیان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته‌اند. به عده‌ای از ساکنین شبه جزیره عربی اُمّی می‌گفته‌اند. برای اُمّی معانی متعددی ذکر نموده‌اند. از جمله اُمّی به معنی بی‌سواد است یعنی کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند. اُمّی به معنی بی‌کتاب است یعنی پیروان ادیانی که کتاب آسمانی نداشته‌اند. اُمّی به معنی اهل مکه چون مکه را ام‌القرآ می‌نامیده‌اند. اُمّی یعنی وابسته به اُمّ (مادر) است. اتفاقاً در معنی اخیر در بعضی روایات به نوعی زندگی مادر شاهی در عربستان برمی‌خوریم. مردان متعددی با یک زن آمیزش می‌کرده‌اند و از این زن بچه‌ای که به وجود می‌آمد به نام مادرش خوانده می‌شد یا او را به نام فرزند پدر، بدون ذکر نام پدر، می‌خوانده‌اند. عده‌ای از این اشخاص را در تاریخ نام برده‌اند که دارای نام و نشان بوده‌اند و شخصیتی داشته‌اند. نمونه بارز آن زیاد ابن‌ابیّه (زیاد فرزند پدرش) است که یکی از شخصیت‌های معبر و سران منتفذ اسلام بوده است. پدر او معلوم نبود و نوشته‌اند که شباهتی به معاویه داشته و معاویه نیز برای جلب این مرد منتفذ و کاردان بنا به شهادت شخصی نسبت او را به پدر خود قبول کرد و او را برادر خود خواند. توضیح آن‌که گواهی دادند که ابوسفیان پدر معاویه نیز از اشخاصی بوده که به خانه مادر زیاد رفت و آمد داشته است. به این عمل در عرب، استلحاق گفته‌اند یعنی ملحق شدن کودک و شخص به خانواده یا قبول ملحق شدن به نسب و خانواده.

در بین اعراب اشخاصی بوده‌اند به نام نَسَبه که نسبت اشخاص را معلوم می‌کردند. گفته‌اند آنها عالم به شجره خانواده‌ها بوده‌اند ولی عمل مهم آنها آن بوده که با ملاحظه چشم و قیافه و شکل ظاهری کودکانی که پدر آنها معلوم نبوده، نسبت آنها را به اشخاص، معین

می‌کردند. در قرآن به آیاتی برمی‌خوریم که قابل تأمل هستند مثلاً: آیه ۳۳ سوره نور که می‌گوید: «لَا تَكَرِهُوا فِئَاتِكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ إِنْ أَرَدْتَ تَحَصُّناً لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَمَنْ يَكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

واژه فئیاکم را بعضی زن‌هایتان و بعضی دختران خودتان و بعضی زن‌های مملوک خودتان یعنی بردگان ترجمه کرده‌اند و به هر صورت قابل توجه است چه می‌گوید: زن‌های خودتان را یا دختران یا مملوکین خود را برای سود دنیایی به زنان مجبور نکنید... که این می‌رساند که هنگام ظهور اسلام در بین اعراب مرسوم بوده که عده‌ای زنان یا دختران یا بردگان خود را برای کسب مال و سود وادار به آمیزش با مردان غیر می‌کردند.

همچنین در شهرها خانه‌های مخصوصی بوده که بر سر در آنها پرچمی نصب شده بود و در آن خانه‌ها زنانی زندگی می‌کرده و مردان متعدد به آنجاها رفت‌وآمد می‌کرده‌اند که بدیهی است از این اختلاط‌ها اطفالی پیدا می‌شده که به مادران منسوب می‌شده‌اند مگر آن‌که کسی با استلحاق، آنها را به خانواده خود بپذیرد.

از جمله شخصیت‌های مهمی که منسوب به مادر بوده و در اسلام منشأ خدمات بزرگی شده شرحیل یا سرحبیل بن حسنه است که منسوب به مادرش حسنه بود. او از جمله مهاجرین مسلمان بود که به حبشه رفته بودند. او در لکشرکشی‌های مسلمانان در شام از سرداران بنام بوده و در سال ۲۵ هجری در وبای همه‌گیر که در شام وقوع یافته بود، می‌میرد.^(۱)

آیه ۱۲ سوره ممتحنه در مورد ایمان آوردن زنان چنین است:

«ای پیامبر اگر زنانی برای بیعت و ایمان آوردن نزد تو آمدند، بیعت آنها را قبول کن. به شرطی که انبازی برای خدا نشاناسند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، اولاد خود را نکشند،

کودک نامشروع خویش را به ریش شوهر خود نبندند، تعالیم نیک تو را به کار بسته عادات ناپسند خود را رها کنند.»

که از این آیه نیز چنین استنباط می‌شود که پیش از اسلام در بعضی از جوامع عرب مسئله ارتباط آزاد زنان با مردان امری رایج بوده و همچنین از آیه ۲۳ سوره نساء که ازدواج با زن شوهردار حرام شده (والمحصنات من النساء الا ما ملکتم ایمانکم) چنین برمی‌آید که پیش از اسلام برای این کار حرمتی نبوده است.

«شواهدی نشان می‌دهد که در مواردی دو مرد موقتاً زنان خود را عوض می‌کردند و همچنین دیده شده که مردی زن خود را به مرد دیگری در ازای خدمتی به اجاره واگذار می‌کرده و یا مردانی چند، زنی را به اشتراک می‌گرفته‌اند و یا مردی برای پیدا کردن فرزند پسر زن خود را موقتاً در اختیار دیگری قرار می‌داده است.»^(۱)

البته باید در نظر داشت که این مسائل قوانین مدّون نداشته و حتی رسوم کلی و عام نیز نبوده که کلیه اعراب از آنها پیروی کنند بلکه وجود این گونه مسائل حکایت از آن می‌کند که در میان قبایل و طوایف گوناگون عرب عقاید و باورهای گوناگونی حکمفرما بوده است. همان‌طور که در گذشته اشاره شد، صاحبان این عقاید بیشتر اوقات در کنار هم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته‌اند.

حج

به‌طوری که پیش از این اشاره شد، از جمله مراسمی که پیش از اسلام وجود داشته و اسلام آن را تنفیذ کرده، مراسم و مناسک حج است.^(۲) نوشته‌اند که حتی شاهان ایران نیز به کعبه احترام می‌کرده‌اند و برای آنجا هدایایی می‌فرستاده‌اند. شایان توجه است که در روز

۱. آذر طبری، نقل از روزنامه ایران تایمز به نقل از نشریه نیمه دیگر.

۲. همان.

ویژه‌ای زنان و مردان بدون لباس، لخت و برهنه، به طواف خانه قیام می‌نموده‌اند، رسم حج برهنه تا سال نهم هجری برقرار بوده است در سال نهم هجری حج برهنه از طرف پیامبر ممنوع شد. چه بسا حج برهنه یک رسم مانوی بوده که برای بهم‌زدن و تخریب خانواده ایجاد شده بوده است.

به عنوان جمله معترضه اضافه می‌شود که: واژه حج با واژه Hagios در زبان‌های اروپایی از اصل یونانی به معنی تقدس و پرستش هم پیوند است (مانند بسیاری دیگر از واژه‌های زبان عربی که با زبان‌های هندو ایرانی پیوند دارند)، و از این واژه ترکیبات زیادی در این زمینه ساخته شده که در لغت‌نامه‌های معمولی دیده می‌شود، اگر پسوند آز را که به معنی جا و محل است به واژه حج اضافه کنیم ترکیب حجاز به معنی جایگاه پرستش و یا جایگاه عبادت به دست می‌آید که با منطقه حجاز و مکه تطبیق می‌کند. پسوند آز در شیراز به معنی جایگاه شیر و در قفقاز به معنی جای قفق و یا قیق یا قاف (که اقوامی بوده‌اند) به همین معنی آمده و چه بسا در اهواز نیز به معنی جای آهو به کار رفته باشد و به‌ویژه که آهو دشت نیز در نزدیک اهواز معروف است.

در شبه جزیره عربستان از مردمی به نام حَنْفَی یا حنفاء که پیرو ابراهیم ابوالانبیا (پدر پیامبران) بوده‌اند یاد شده است و در قرآن نیز علاوه بر حنیف و حنفاء که علمای تفسیر برای آن معانی متعدد و ضد و نقیض ذکر کرده‌اند. از صابئین نام برده شده و فعلاً صابیان ساکن ایران و عراق را از بقایای آنها می‌دانند که به نظر نگارنده قابل قبول نیست. واژه حنیف و تحنُّف را به معنی کناره‌گیری از اجتماع و زهد و رزی دانسته‌اند. احنف مردی است که پایش کج باشد یا به چیزی یا به سویی مایل باشد.^(۱)

حنیفیان همان‌طور که گفته شد خود را از پیروان ابراهیم و اسماعیل می‌خوانده و مردم

را به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کرده‌اند و در انتظار بعثت پیامبر و پیدایش دینی بوده‌اند.»^(۱)

از معروفین حنفا، زید بن عمرو بن تفلیل است که از بت پرستی روگردان شد و مردم را به توحید می‌خواند... و او نیز مانند پیامبر اسلام در غار حرا در مکه به سر می‌برده و تا پنج سال پیش از بعثت پیامبر اسلام زنده بوده است.

دیگری امیه بن ابی الصلت است که می‌گفته در در آینده نزدیک پیامبر ظهور خواهد کرد و آرزو می‌کرده که این پیامبر خود او باشد و وقتی شنید پیامبر اسلام به پیامبری برخاسته، از حسادت او را تکذیب کرد. او شراب خواری را حرام می‌شمرد و به یگانگی الله معتقد بوده است.

دیگری عبدالله قضاعی از دانشمندان و مدعیان نبوت بوده است. یکی هم ورقه بن نوفل از خویشان و نزدیکان خدیجه نخستین همسر پیامبر اسلام بوده که او پیش از اسلام از بت پرستیدن کناره گرفته و در جست‌وجوی دین حق و منتظر ظهور پیامبری بوده است. در روایات آمده که خدیجه دربارهٔ بعثت محمد از او پرسش کرد، او پاسخ داد شاید او پیامبر این امت باشد که موسی و عیسی از آمدن او خبر داده‌اند. او در آغاز بعثت پیامبر اسلام وفات کرد.^(۲)

از مجوسان نیز نام برده شده ولی همان‌طور که در سطور گذشته اشاره شد، باید توجه داشت که در به کار بردن واژه مجوس چه در غرب و چه در شرق خلط مبحثی وجود دارد. مجوس که معرب *Maggus* و مغ می‌باشد با واژه *Magic* و مجستی ارتباط دارد. آنچه مسلم است آن‌که در قرون پیش از اسلام روحانیون مهری را مُغ و مجوس می‌نامیده‌اند و مطلقاً مورد به کار بردن آن برای مؤبدان و روحانیون زردشتی نبوده است و هر جا از

مجوسان ذکرى به میان می‌آید، نباید ذهن به طرف روحانیون زردشتی متوجه شود. در «الفهرست» این‌ندیم صحبت از مجوسان مهریه و مانویه شده است و این می‌رساند که بعضی از مورخان و دانشمندان به این مسئله توجه داشته‌اند.

البته آثاری از دین زردشتی نیز در روایات به چشم می‌خورد که مسلماً آمدن ایرانیان به یمن به‌ویژه ایرانیانی که در بار دوم همراه وهرز دیلمی به یمن آمدند که بیشتر دیلمی بودند و نام آسوران یا سوارکاران یا بنی‌الاحرار یا پور آزادگان معروفند در برابر عده‌ای که بار نخست به یمن آمدند و اغلب زندانیان بوده‌اند، نمی‌توانند از لحاظ فکری در آن محیط بی‌تأثیر باشد. همان‌طور که سابقاً اشاره شد، در یمن مدعی پیامبری معجزه‌اش آتشی بوده که از درون چاه بیرون می‌آمده و در پایان آن را خودش خاموش می‌کند. دربارهٔ نفوذ دین زردشتی در سطور آینده مطالبی خواهد آمد.

این ادیان بیشتر اوقات با هم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته‌اند، ولی در مواقعی نیز این صلح و صفا به مباحثات و منازعات می‌انجامیده و به‌ویژه قبایل چادرنشین از روی تنگدستی و طبیعت خشن صحرائشینی و شاید هم به تحریک مانویان این همزیستی را با محاربه و جنگ و کشمکش بر هم می‌زده‌اند. بدیهی است نمی‌توان مشاجرات و منازعات عقیدتی که بین پیروان ادیان و عقاید جریان داشته نفی نمود و به‌طور مسلم وجود چنین تضادها و اختلافات بوده که فکر آمدن مصلح و نجات‌دهنده را مهیا نموده و موجبات ظهور دعوت گران متعدد را فراهم کرده است.

ب- ایران

اردشیر بابکان در اواسط قرن سوم میلادی با استفاده از موقعیت مناسب نجومی (پایان هزاره یازدهم و آغاز هزاره دوازدهم آفرینش) و وجود بشاراتی برای ظهور مصلح و به کمک طبقه‌ای که دین اجتماعی مهر با روش انتخابی خود حدود اقتدار آنها را محدود

می‌کرد، سلسلهٔ پانصد و هفتاد سالهٔ اشکانیان را منقرض و دین اصلاح شده و نوین زردشتی را به جای دین مهر در ایران برقرار نمود. اگر چه آثار و بقایای دین مهر به کلی هدف نابود قرار داده شده و نوشته‌ای از آن به دست ما نرسیده، ولی از گوشه و کنار و لابه‌لای اخبار و روایات و قرائن و همچنین مهر دینانی که در قرون بعد به‌ویژه در رم بوده و آثاری از آنها مانده، چنین معلوم می‌شود که در این دین پیشوایان دین و دولت انتخابی بوده. برده‌داری ناروا، و هر کس بیش از یک زن نمی‌توانست داشته باشد، گناه بخشیدنی نبوده و مردم چهار سوی جهان باید با هم دوست شوند و صلح کل در جهان برقرار شود و صلیب نیز علامت این اتحاد بوده است. این محدودیت‌ها موافق طبع مالکان و سیاستمداران شرق و غرب نبوده و لذا در موقع مناسب برای برانداختن آن اقدام کرده‌اند. در اواسط قرن سوم میلادی، اردشیر بابکان در ایران، قیام و دین زردشتی نوین را جایگزین دین قدیم نمود. در رم نیز کنستانتین در قرن چهارم میلادی با قبول عیسویت و رواج اجباری آن در تخریب و محو آثار و معابد دین مهر از خود کوتاهی نشان نداد. این‌که ما اصرار داریم که دین زردشتی ساسانی را که اردشیر مروج و حامی آن بوده زردشتی نوین بنامیم، به این دلیل است که کلیهٔ آداب و معتقدات این دین در زمان اردشیر، و به وسیله مؤبدان زردشتی از نو پایه‌ریزی شده است. (کیفیت پیدایش کتاب «آرداویرافنامه» مؤید این مطلب است) در روایات آمده که اوستا مفقود بوده و قسمت‌هایی از آن بعضاً در زمان اشکانیان پیدا شده است. اگر چه دین زردشتی و زردشت پیامبر مورد احترام همهٔ ادیان رایج در امپراطوری اشکانی یا بهتر بگوییم حکومت فدرال اشکانی بوده و در اغلب ادیان سعی می‌شده بشارت دین زردشت را سند حقانیت خود قرار دهند، ولی در زمان ظهور اردشیر، حدود دوهزار سال یا بیست قرن از زمان واقعی زردشت گذشته بوده و برای آن‌که آن را دوباره در حد یک دین عامه‌پسند در آورند اصلاحات و رفرمی مورد نیاز بوده است. اردشیر در رفرم یا دوباره‌سازی خود از کمک روحانیانی که اغلب از اقوام و خویشان او و در این ماجرا سهیم و شریک بودند

حداکثر استفاده را نموده است. ورود به جزئیات، ما را از مقصد اصلی باز می‌دارد و آنچه مسلم و نیاز به آوردن شاهد و دلیل ندارد آن است که اردشیر (در بعضی از مآخذ قیام اردشیر را خروج نامیده‌اند که حاکی از یک اقدام دینی و ضد دینی است) شالوده یک فرمانروایی دینی بزرگ را ریخت که عنصر دین در حکومت و در سیاست بزرگ‌ترین عامل مؤثر در امور کشور بوده و روحانیون، حلال معضلات و مشکلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دینی بوده‌اند.

نفوذ مؤیدان و روحانیان زردشتی در تعویض شاهان، سرکوبی مخالفان و دعوت‌گران و سایر ادیان و خلاصه در سراسر مسائل گوناگون سیاسی و اجتماعی و در طول فرمانروایی چهارصد و چند ساله ساسانیان به چشم می‌خورد. از مشخصات این فرمانروایی که مؤیدان و هیربدان و خلاصه روحانیان، نقش اول را در آن به عهده داشتند، نظام طبقاتی عجیبی بود که بر جامعه تحمیل شده بود. مردم به چهار طبقه متمایز از یکدیگر تقسیم شده بودند. روحانیان، لشکریان، دهقانان و پیشه‌وران. دیوارهای طبقاتی که این گروه‌ها را از هم جدا می‌کرد، به قدری بلند و از استحکام برخوردار بود که حتی شاهان پراقتدار نیز مجاز به شکستن این سدها نبودند. معروف است که یکی از پیشه‌وران که صاحب مال و مکتبی شده بود، به انوشیروان که در جمع‌آوری مال کوشا بوده پیشنهاد نمود که با دادن یک میلیون درهم یا دینار اجازه داده شود که پسر او وارد طبقه لشکریان شود، ولی شاه با این پیشنهاد علی‌رغم حس مال اندوزی خود روی موافق نشان نداد.

از کلیه اخبار و روایات برمی‌آید که رأی مؤیدان موبد یا روحانی بزرگ در مجالس مشاوره و تصمیم‌گیری مهم نه تنها هیچ‌گاه در اقلیت قرار نگرفته بلکه همیشه حاکم بوده است. نفوذ روحانیان تا به آنجا کشیده شده بود که مثلاً وقتی یزدگرد اول پادشاه ساسانی اراده نمود جو اختناق حاکم بر محیط را کمی تعدیل نموده و آزادی نسبی به سایر ادیان امپراتوری بدهد در یک حادثه نابود می‌شود و افسانه بیرون آمدن اسبی از برکه و لگد زدن

به سینه شاه و مرگ او جعل و حتی در تاریخ‌ها ثبت می‌شود. جالب این است که به این شاه که به تحقیق مردی آزاده و آزاداندیش بوده «بزه‌گر» یا گناهکار لقب داده‌اند. چون سرکوبی مزدکیان در جهت امیال روحانیان و مالکانی بود که امتیازات خود را در عهده سلطنت قباد پدر انوشیروان و استیلای دین مزدک از دست داده بودند ترکیب دادگر به صورت مجاز با عادل برابر شده است.

به‌طور خلاصه در زمان ساسانیان اگر شهریارانی درصدد جلوگیری از نفوذ نامحدود روحانیان برمی‌آمدند، به سرنوشتی چون یزدگرد و پسرش بهرام گور دچار می‌شدند. وجود دیوارهای ضخیم طبقاتی و قوانین سخت که به طبقات پایین جامعه آن روزی تحمیل شده بود، مسلماً مردم را ناراضی می‌کرد. ولی چون بشر آن روزی (و شاید امروزی) عموماً مذهبی بودند با نهایت خلوص، این نظام را تحمل می‌کردند و بدیهی است که اگر واکنشی در برابر این تحمیلات باید به وجود می‌آمد آن واکنش باید دینی و مذهبی باشد.

مانی

مانی معاصر اردشیر بابکان^(۱) و در سال ۱۹۸۱ بعد از رصد زردشت (رصد زردشت در سال ۱۷۲۵ پیش از میلاد بوده است) و مطابق ۲۵۶ میلادی در بغداد زاییده شده و این سال سال دوم از هزاره دوم هجرت زردشت (سال ۲۰۰۲) و آغاز هزاره دوازدهم از دوره بزرگ دوازده هزار مانی در ۲۴ سالگی یعنی در ۲۸۰ میلادی دعوی برخوانی (فارقلیط) کرده و به مشرق یعنی چین و هند کرده و در برگشت دین خود را به شاپور اول پسر اردشیر عرضه

۱. جلوس اردشیر را در کتب کلاسیک ۲۲۶ میلادی نوشته‌اند، ولی با توجه به محاسبات دقیق و تاریخ‌گذاری‌های مانویان و معاصران او در روم، تاریخ جلوس اردشیر سال ۲۶۶ میلادی است که چهل سال با آنچه مشهور است، اختلاف دارد. کتاب تقویم و تاریخ استاد بهروز، صص ۱۱۲-۱۰۷.

داشته است. گویا قبل از وصول به دربار شاپور، فیروز برادر شاپور به مانی گرویده بود و او وسیله نفوذ مانی را در دربار فراهم کرده است. ابن ندیم می‌نویسد:

مانویان عقیده دارند که شاپور قصد کشتن مانی را داشت ولی در برخورد با او بیمی از او در دلش هویدا شده از دیدار او خوشحال شد و از سبب آمدنش پرسید. مانی به او گفت که باز هم به سوی او خواهد آمد و چند چیز از شاه خواست که از آن جمله آزادی رفت و آمد پیروانش در شهرها و عدم آزار آنها بود که مورد قبول واقع شد. البته باید توجه داشت که این عقیده مانویان است ولی آنچه مسلم است تا شاپور زنده بود به مانی آسیبی نرسید و حتی نوشته‌اند که مانی کتاب شاپورگان خود را به نام آن شاهنشاه تألیف یا نامگذاری نموده است.

مانی در زمان بهرام جانشین شاپور گرفتار شد و به روایتی در جلسه دادرسی که با شرکت مؤبدان تشکیل شده بود، گفتند: او که عقیده دارد باید دنیا را خراب و نابود کرد پس بهتر است اول خودش پیشقدم شود. و به این ترتیب او را محکوم به مرگ کردند. به روایتی مانی پس از ۲۶ روز در زندان مرده و پس از مرگ او را داربست کرده‌اند. و همچنین روایاتی داریم که گفته‌اند او را دو نیم کرده و همچنین در روایتی گفته شده پوست او را کنده و از کاه انباشته‌اند. مرگ مانی در سن ۶۰ سالگی در سال ۳۱۵ میلادی و ۲۰۴۱ رصد زردشت اتفاق افتاده است.

مانی در روز یکشنبه ۹ شهریور ماه یزدگردی زاییده شده و یا به اصطلاح مانویان به بند زندگی گرفتار شده و در روز چهارشنبه هشتم شهریور ماه یزدگردی به بند زندان افتاده و روز یکشنبه ششم مهرماه یزدگردی دعوت کرده و روز یکشنبه چهارم مهرماه یزدگردی از آن قید هستی نجات یافته است. ولادت او در سال ۲۰۴۱ قمری رصد زردشت و مرگش نیز در سال ۲۰۴۱ یزدگردی رصد زردشت بوده است. با در نظر گرفتن اعتقادات پیشینیان به اوضاع نجومی و ارقام و اعداد، این تصادفات در پیشرفت شگفت‌آور دین مانی در شرق و غرب بی‌تأثیر نبوده است.

ما قبلاً به طور اختصار درباره عقاید و آداب و رسوم و نماز و عبادات مانویان اشاراتی کرده‌ایم و تکرار آن را جایز نمی‌دانیم. مانی صاحب تألیفات متعددی بوده و تعلیمات و فلسفه و جهان‌بینی خود را در این کتاب‌ها که تا قرن چهارم و پنجم هجری موجود بوده، شرح داده است. جهان‌بینی مانوی و منطق و استدلال مانویان به زودی در افکار و اندیشه عده زیادی رسوخ کرده و همان‌طور که اشاره شد، دین مانی در اندک زمانی در شرق و غرب پیشرفت شگفت‌آوری نمود و علی‌رغم کشتارهای وحشت‌انگیزی که از آنها شده، مانویان طبق روش و دستورات رؤسای خود تقیه نموده و در لباس و نقاب ادیان دیگر معتقدات خود را عمیقاً محفوظ داشته‌اند.

بدیهی است اگر یک فکر سرکوب شود، پیروان و به‌ویژه متعصبین و مؤمنین به آن فکر، به آسانی دست از آن برنمی‌دارند. حداقل آن‌که به اختفاء و پشت پرده می‌روند و حیات زیرزمینی خود را آغاز می‌کنند. دین مانی نیز از این قاعده کلی برکنار نمانده و در زیر پرده و در حیات زیرزمینی خود سازمان منظم و سلسله مراتبی داشته که در سطور آتی به آن اشاراتی خواهد شد. «به نظر ما هیچ دین و مسلکی به اندازه مانویت به جهان زیان مادی و معنوی نرسانده است. این دینداران از روی کمال ایمان و حسن نیت و خیرخواهی در امور اجتماعی و دین و فرهنگ و... مردم جهان از هرگونه اخلال فروگذاری نکرده‌اند و این کارها در نزد آنها به منزله امر به معروف و نهی از منکر و از واجبات دین به‌شمار می‌آمده است.»^(۱)

باید متذکر شویم که دین مانی را نمی‌توان کاملاً واکنش حکومت مذهبی و طبقاتی ساسانیان دانست. چه مانی درست هم‌زمان اردشیر کمی دیرتر ظهور می‌کند و درست به مانند اردشیر از بشارت‌ها و پایان هزاره و آغاز هزاره بعدی برای پیشبرد نظرات خود سود

جسته است. واکنش روحانیان زردشتی در برابر این دین بسیار کوبنده و شدید بوده است. مع‌هذا می‌توان به‌طور قطع و یقین ادعا نمود که هیچ‌گاه دین مانی تحرک خود را از دست نداده و در ایران و روم و شمال آفریقا و حتی اروپا، به پیشروی خود ادامه داده و پیروان و مؤمنینی داشته که ذره‌ای از انجام وظایف خود کوتاهی نکرده‌اند. این مسئله بعد از پیروزی اسلام و آزادی موقتی و کوتاهی که نصیب آنها شده بود بیشتر آشکار گردید و ما بعداً در این‌باره اشاره‌ای خواهیم داشت.

مزدک

در دوران پادشاهی فیروز ساسانی، خشکسالی و قحطی عجیبی در ایران پدید آمد و از طرفی فیروز در جنگ با هیاطله در شرق ایران کشته می‌شود و خلاصه اوضاع مادی و اقتصادی و ضعف سیاسی حکومت مرکزی زمینه را برای یک رفرم و یا قیام برای در هم ریختن نظام مذهبی - طبقاتی فراهم آورده بود. اختلاف و رقابت بین جانشینان فیروز برای به دست گرفتن قدرت، وقوع این رفرم را تسریع نمود. در چنین شرایطی مزدک ظهور کرد و قباد نیز که بر سر تصاحب تاج و تخت با برادران خود در کشمکش و با مخالفت روحانیان نیز مواجه بود، دین مزدک را پذیرفت. در حقیقت او از این نیروی تازه نفس برای مقاصد خود استفاده کرده است.

در کلیه تاریخ‌ها و مدارک چه مربوط به پیش از اسلام و چه بعد از اسلام از بدگویی نسبت به مزدک و آیین او فروگذار نشده است. البته غیر از این هم از دشمنان متعصب انتظاری نمی‌رود. فقط باید در نظر داشت که در تمام موارد قلم در کف دشمن بوده و لذا باید با کمال احتیاط موضوع را مورد بررسی قرار داد.

نوشته‌اند مزدک از طبقه روحانیون زردشتی و نسبت به زردشت احترام قائل بوده و مسلک خود را با تأویل اوستا و به صورت اصلاح دین عرضه نموده است. این مسئله باید

کاملاً درست باشد چه با اسلحهٔ دین است که می‌توان با تعصبات کورکورانه مبارزه نمود و توده‌ها را به حرکت در آورد. به موجب یکی از روایات، زردشت در سال ۲۵۸ پیش از اسکندر قرار گرفته (البته روایت درست نیست) و لذا مزدک تقریباً در هزاره زردشت قرار می‌گیرد. باید توجه داشت که عصر زردشت برحسب آمال و مقاصد فرقه‌های گوناگون بالا و پایین آورده شده است و زمان حقیقی زردشت همان است که پیش از این به‌طور دقیق به آن اشاره شده است. آنچه از مدارک موجود برمی‌آید، فکر مزدک دنبالهٔ افکار شخصی به نام زردشت خُرگان بوده است. ابن ندیم از دو مزدک نام می‌برد که مزدک اخیر مزدک بامدادان بوده است. همان‌طور که اشاره شد، در کلیهٔ منابع قدیم از مزدک و دین او به خوبی یاد نشده و از آن به نام مذهب اباحه و مذهبی که زن را به صورت مشاع تجویز و مالکیت را همگانی نموده یاد شده، و از سب و لعن او فروگذار نشده است. از لابلای روایات مختلف که از زبان دشمنان به ما رسیده و همچنین از روایات مزدکیانی که پس از اسلام آشکارا قیام نموده‌اند، می‌توان مطالب جالبی به دست آورد. اگر چه این اخبار و روایات نیز کامل و خالی از کینه ورزی به ما نرسیده است. در منابع مختلف آمده که مزدک عقیده داشت که چون زن و مال موجب اختلاف مردم است، لذا باید همه را در آن شریک نمود. راویان خواسته‌اند با این اتهامات، مزدک و عقاید او را مخالف اصل مالکیت و متجاوز به ناموس مردم قلمداد نموده و به اصطلاح از حساسیت مردم در مورد مالکیت و زن علیه او استفاده کنند. مسلماً نظر مزدک و عقاید او ژرف‌تر از افسانه‌ها و رویدادهایی است که دشمنان متعصب او منتشر نموده‌اند. قیام مزدک واکنش طبیعی مردم در برابر ظلم و نابرابری حکومت دینی - طبقاتی ساسانی و شرایط اقتصادی آن زمان بوده است. توفیق مزدک نیز قسمتی مدیون چنین موقع مناسبی بوده (قحطی و خشکسالی زمان فیروز و فقر و فاقه توده) و قسمتی نیز مدیون مبارزه قباد برای کسب قدرت و از بین بردن مخالفان بوده است. و از طرفی رنگ مذهبی قیام مزدک و استخراج احکام و دستورات آن از اوستا، رواج این دین و پذیرش آن را تسریع نموده است. رئوس معتقدات مزدک و آیین او را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. از لحاظ الهیات مزدک دین خود را دنباله دین زردشت می‌دانسته و همین امر نیز باعث شده که مردم بیش از حد از او استقبال کنند. و حتی روایاتی داریم که مزدک عقاید اجتماعی خود را از اوستا و تأویل آن استخراج می‌کرده است.
 ۲. مزدک دیوار ضخیم طبقاتی را در هم شکسته و برابری همه را اعلام کرده بوده است و در این میان طبقه‌ای که بیش از همه امتیازات خود را از دست داده‌اند، روحانیون بوده‌اند و به‌طور قطع قباد نیز از این فکر پشتیبانی می‌کرده است.
 ۳. مزدک زمین‌های زراعتی را تقسیم، و اموال مالداران را مصادره و بین بی‌نویانی که در آن سال‌های قحطی زیاد بوده‌اند، تقسیم کرده است. او می‌گفته: «خدا ارزاق در جهان نهاد تا مردم میان خود به مساوت بخش کنند و چنان که که هیچ‌کس را بر دیگری فزونی نباشد ولی مردم بر هم ستم می‌کردند و برتری جستند. زورمندان ناتوانان را شکستند و روزی و مال همه را گرفتند. و حال فرض است که از دولتمندان بگیرند و بی‌نویان را دهند تا همه در مال یکسان شوند و هرکس را که فزونی در خواسته، یا زن یا متاع است، حق او بدان‌ها بیشتر از دیگری نیست.»
 ۴. در دین مزدک داشتن بیش از یک زن حرام بوده و لذا بزرگان و مالدارانی که هرکدام دارای حرم‌سرای بوده‌اند مجبور شده‌اند زنان اضافی را از حرم‌سرا اخراج کرده و به یک زن قانع شوند. و طبیعی است زنان اضافی به همسری شوهران جدیدی در آمده‌اند و این مسئله است که بهانه به دست مخالفان داده که بگویند او زن و خواسته را همگانی کرده است.
- البته ممکن است مقررات و آیین‌های دیگری نیز مقرر شده که از لحاظ اجتماعی اهمیت چندانی نداشته است و به نظر ما اصول چهارگانه یادشده، اساس آیین مزدک را تشکیل می‌داده است.
- برخلاف آنچه بعضی تصور نموده یا نوشته‌اند، دین اجتماعی مزدک به هیچ وجه تناسب و

رابطه‌ای با مانویت ندارد جز آنکه هر دو دین خود را مصداق بشارت‌های زردشت می‌دانسته‌اند و ظاهراً مخالفان برای کوبیدن پیروان مزدک ضمن سایر اتهامات، مسئله انتساب به مانویت را نیز اضافه نموده‌اند. چه مانویان در تمام دوره ساسانی و حتی بعد از آن هم مورد تعقیب و آزار بوده‌اند. همان‌طور که سابقاً اشاره شد، مانی دعوت‌گری بوده که با ابداع فلسفه پیچیده نور و ظلمت و جهان‌بینی خاص خود و با استفاده از اضواء نجومی و اشارت‌های مختلف، دین خود را تبلیغ نموده است ولی دین مزدک را باید یک ضرورت اجتماعی و واکنشی طبیعی دانست که برای محدود کردن نفوذ بی‌پایان روحانیون زردشتی و مالداران و شکستن سدهای طبقاتی موجود در پی اوضاع نابسامان اقتصادی و قحطی و غلای زنان فیروز به وجود آمده و مسئله تلاش برای کسب قدرت از طرف قباد آن را تقویت کرده است. آیین مزدک بیش از ۳۰ سال یعنی حدود یک نسل در زمان قباد در ایران رایج و روان بوده است. و بالاخره در اواخر سلطنت قباد خسرو انوشیروان پسر قباد با همکاری روحانیون و مالداران و خاصه ناراضیانی که امتیازات خود را از دست داده بودند با طرح یک توطئه مزدک و سران مزدکی را مقتول و با خشونت هرچه بیشتر به تعقیب و قتل سایر سرجنبانان این دین می‌پردازند تا جایی که تعداد مقتولین را بین ۱۵ تا یک صد هزار نفر نوشته‌اند. البته همان‌طور که سابقاً گفتیم دین و عقیده چیزی نیست که بتوان آن را با قهر و غلبه، آن هم به فوریت تغییر داد. آن هم دینی مثل مزدک که اکثریت مردم و طبقات پایین، پیرو و مؤمن به آن بوده‌اند. بنابراین مزدکیان نیز از این به بعد حیات زیرزمینی خود را آغاز می‌کنند و به‌طور قطع در هر موقع مجالی می‌یافته‌اند خودنمایی کرده و در ایجاد حوادث سهمی داشته‌اند. و طبیعی است که در براندازی دستگاه حکومت ساسانیان ایفاگر نقش مؤثری بوده و از جان و دل کوشیده‌اند. حضور آنها را در صحنه مبارزات وقتی می‌توان به چشم دید و لمس نمود که می‌بینیم پس از پیروزی اسلام که کلیه فرق و آیین‌های سرکوفته سر برآورده و اظهار موجودیت نموده‌اند مزدکیان نیز رل مهمی داشته‌اند. مزدکیان نیز رل مهمی داشته‌اند. که ما در این باره اشاراتی خواهیم داشت.

ظاهراً اصطلاحات اقتصادی و مالی انوشیروان به منظور حل مشکلاتی بوده که در نتیجه برگشت اوضاع به زمان سابق خودنمایی می‌کرده است و به همین دلیل او را دادگر یعنی قانونگذار نامیده‌اند.

پس از انوشیروان اوضاع به سرعت به سراشیبی سقوط نزدیک می‌شود. خسرو پرویز به کمک سپاهیان رومی تاج و تخت خود را به دست می‌آورد و سپس با جنگ‌های طولانی و مخرب خود با روم اگر چه به ظاهر فتوحاتی نصیب او می‌شود و سپاهیان ایران کلیه سرزمین‌های غربی فرات را تا مدیترانه، و حتی مصر را متصرف می‌شوند و در سفر تا پشت دروازه‌های قسطنطنیه می‌رسند و به قولی برای مدت کوتاهی حدود ایران را به زمان هخامنشیان نزدیک می‌کنند ولی این جنگ‌ها نیروی هر دو طرف متخاصم یعنی ایران و روم را ضعیف می‌کند و از طرفی در نتیجه سوء سیاست پرویز و مسائل داخلی دیگر که وجود داشته سرداران او دلسرد و آنها را به فکر بازگشت از جبهه جنگ و حتی سلطنت می‌اندازد و در پایان نیز در یک انقلاب که جزئیات آن به ما نرسیده است خسرو پرویز کشته و شاهزادگان قتل عام می‌شوند. و سپس در کمتر از پنج یا شش سال نه نفر از شاهزادگان باقی مانده و سرداران هر کدام از یک ماه تا ۱۸ ماه فرمانروایی می‌کنند. از این کلیات به خوبی می‌توان نابسامانی و بلبشو و عدم ثبات و عدم رهبری و مدیریت را در دستگاه مرکزی کشور مشاهده نمود. آنچه در این میانه کمتر به آن توجه شده و مسلم است آن‌که در این آشفتگی اوضاع و نابسامانی مخالفان دستگاه (به ویژه مانویان و مزدکیان) میدانی برای خودنمایی و کینه‌توزی و انتقامجویی از دشمن دیرینه خود یعنی حکومت دینی ساسانیان یافته و از هیچ کوششی برای درهم کوبیدن دشمن کوتاهی نکرده و از جمله آن‌که به مسلمانان تازه نفس و مسلح به اسلحه دین یاری نموده‌اند. باید توجه داشت که تجاوز مسلمانان به مرزها باختری ایران حدود ۱۰ سال بعد از این انقلاب و کشته شدن خسرو پرویز بوده است.

پ- روم یا کشور رُم شرقی یا بیزانس

وضع امپراتوری روم شرقی نیز بهتر از ایران نبوده است. جنگ‌های ممتد و مخرب ایران و روم نیروی نظامی هر دو طرف را فرسوده و مردم را خسته کرده بود. دین عیسوی نیز که حدود سه قرن بود به عنوان دین رسمی و اجباری از طرف کنستانتین تحمیل شده بود هنوز چند قرن دیگر لازم بود که به عمق اعتقادات سراسر مردم فرو رود. سخت‌گیری‌ها و کشتارهایی که از مخالفین می‌شده خود دلیل بر آن است که هنوز پیروان دین کهن به کلی جا خالی نکرده بودند. در نیمه دوم قرن چهارم، امپراتور جولیانوس که کشیشان به او لقب مرتد یا مخالف دین داده‌اند، بر ضد عیسویت قیام کرد و مجدداً دین کهن را برقرار نمود. اگرچه او به تمام ادیان و از جمله عیسویت آزادی کامل داد، ولی کشیشان را وادار کرد که کلیه دارایی‌ها و اموالی که از روحانیت دین سابق مصادره شده بود، برگردانند و معابدی را که خراب کرده و به جای آن کلیسا ساخته بودند به صاحبان اصلی آن بازپس دهند. اگرچه این امپراتور دورها فرمانروایی‌اش کوتاه و در جنگی با ایران گویا هدف ترور عیسویان قرار گرفته و کشته شد ولی از دقت در شرح حال و اعتقادات فلسفی او معلوم می‌شود که تا چه حد به دین کهن، یعنی دین مهر مؤمن و مورد توجه مردم بوده است.

این مسیحیت که ما به عنوان عیسویت از آن یاد می‌کنیم در تمام طول قرن چهارم و پنجم میلادی با دین مانی نیز در کشمکش بوده است و ظاهراً عیسویان، مانی را به عنوان دجالی که در برابر عیسی ظهور نموده، پیروان او را شدیداً مورد تعقیب و زجر و شکنجه و قتل قرار می‌داده‌اند.

از دقت در تاریخ یهود و مسیحیت ملاحظه می‌شود که در قرون پیش از اسلام در فلسطین و ایران^(۱) اشخاص متعددی به نام مسیح موعود ظهور و همگی محکوم و اعدام

۱. در میان یهودیان ایران شورش و آشوبی به پیشوایی پاللوگتا Pallugat به وجود آمد این مرد ادعا می‌کرد که مسیح موعود است، ص ۴۴۱، شهرهای ایران در ورزگار پاتیان و ساسانیان، نویسنده روسی

شده‌اند. از طرف نوشته‌اند که ولادت عیسی در ایلید بوده و این نام برای این منطقه از قرن دو میلادی به بعد متداول شده و لذا اگر عیسی در ایلید متولد شده باشد نمی‌تواند عیسی موردنظر باشد. و همچنین نوشته‌اند چند نفر از حواریون شهر قسطنطنیه را به قدم خود تبرک کرده‌اند چون قسطنطنیه در زمان عیسی و حواریون ساخته نشده اگر روایت درست باشد باید برای حواریون عمری در حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ سال تصور نمود که این نیز معقول نیست. مطابق محاسباتی که استاد بهروز نموده، عیسای مصلوب در ۲۹۱ میلادی در سال دوم هزاره دوم (سال ۱۰۰۲) بنای شهر روم متولد شده و در حدود ۳۲۴-۳۲۵ میلادی مصلوب شده است. چندین قرن بعد احتیاجات سیاسی و دینی ایجاب نمود که این عصر را سه قرن به عقب ببرند و از طرف دیگر عصر مهر یا مسیح را که حدود ۲۷۱ پیش از میلاد بود سه قرن پایین آورند و شخصی عیسی و مهر با هم منطبق و دو آیین در هم ادغام شوند و کلیه آداب و رسوم مهری از تولد مهر و رسوم ناقوس و صلیب و غیره در دین جدید پذیرفت شود و تا قرن‌ها بعد نیز مسئله ادغام و جذب آداب و رسوم مهری سال تولد و اعیاد و جشن‌های دین مهر با عیسویت از طرف پاپها و روحانیون ادامه داشته است. برای آگاهی بیشتر، به کتاب «تقویم و تاریخ» استاد ذبیح بهروز و کتاب «قصه سکندر و دارا» تألیف نویسنده، رجوع کنید.

در امپراتوری بیزانس نیز به ویژه در آن قسمت که نفوذ مانویت بیشتر بوده مثل مصر و شمال آفریقا مبارزه با حکومت وقت ادامه داشته است و نظام اشرافی کلیسای عیسوی نیز با توجه به جنگ‌های ممتد ایران و روم و خرابی‌های حاصل از آن و به ویژه در قلمرو مانویت و زمینه‌سازی مانویان، وضعی بهتر از وضع ایران نداشته است. به همین دلیل نیز این نواحی به سرعت جذب امپراتوری اسلام شده است.

ایدئولوژی

به طوری که در فصل‌های گذشته بیان شد، زمینه یک دگرگونی ژرف در دنیای آن روز، به ویژه در سرزمین‌های دو امپراتوری بزرگ ایران و رُم از هر جهت فراهم بوده و اذهان مردم، ظهور نجات دهنده و یا مصلح را پذیرا بوده‌اند و به‌ویژه آن‌که عده زیادی از ناراضیان و مخالفان دستگاه حاکمه به پیشرفت این فکر و رواج آن کمک می‌کرده‌اند که در سطور بعدی در این باره توضیح بیشتری داده خواهد شد.

حال اگر در چنین شرایطی یعنی: ضعف و ناتوانی دستگاه فرمانروایی، نارضایی توده‌ها و انتظار ظهور یک نجات‌دهنده و وجود بشارت‌ها در کتب مقدس و در افواه مردم و همچنین کارشکنی مخالفان و مبارزات زیرزمینی ادیان و افکار سرکوفته یک جا جمع و در این هنگام نهضتی پدیدار شود که شعار آن مأموریت الهی برای رهایی جهان از ظلم و جور و بیدار و جهل و اعلام برابری و برادری همگانی باشد بدون شک با واکنش موافق مردم واجه و خیلی زود دین و آیین جدید از طرف آنها پذیرفته خواهد شد.

پیشرفت اسلام به ویژه در ایران، از تمام عوامل یاد شده بهره برده است. چه همان‌طور که بیان داشتیم نخست دستگاه حاکمه یعنی سیستم حکومتی ساسانیان به واسطه

جنگ‌های ممتد و فرساینده با روم، فرسوده شده بود و حتی حُکام و سردارانی که در بالای هرم اجتماع جای داشته‌اند، به علل گوناگون ناراضی و اغلب سرکشی می‌کرده و حتی به فکر تصاحب تاج و تخت افتاده‌اند. دوم آن‌که تودهٔ مردم در اثر فشار جنگ‌ها و چند دستگی هیأت حاکمه و به ویژه تحمیل مالیات‌ها و قوانین مذهبی ناراضی، و برای رهایی از نظام طبقاتی حاضر به جانفشانی بوده‌اند. سوم آن‌که آیین‌های سرکوفته و سازمان‌های مخالف زیرزمینی آنها برای درهم ریختن نظام موجود، از جان و دل می‌کوشیده‌اند و در این راه از تبلیغ به نفع دعوت نو در میان توده‌ها از هیچ کوششی فروگذار نکرده و زمینه را برای نفوذ دین نو و اذهان مردم آماده کرده‌اند. و حتی نوشته‌اند که عده‌ای از ایران برای دعوت مسلمانان به هجوم و یا پشروی به مدینه رهسپار بوده‌اند. نوشته‌اند که مثنی بن حارثه که از اعراب حیره تابع ایران بود، برای جلب نظر عمر به مدینه رفت و خود هدایت و سرداری مسلمانان را به عهده داشت. (از اسم از مثنی پیدا است که او مانوی بوده است). چهارم آن‌که اختلافات داخلی فرمانروایان محلی با یکدیگر و حکومت مرکزی کار پیشرفت و دعوت و تبلیغ را آسان‌تر می‌نموده است و این اختلافات به حدی بوده که یزدگرد شهریار در ظرف ۱۰ سال بعد از جنگ نهاوند قادر نشد از استانداران و شاهان محلی کمک بگیرد و نیروی تازه‌ای گرد هم آورد در حالی که نیروی مسلمانان پراکنده و از هر لحاظ شکست آنها آسان بوده است. و سرانجام نیز به تحریک آنها کشته شد و افسانه کشته شدن به دست آسیابان را به وجود آوردند.

پنجم آن‌که آیین جدید از ظاهر بسیار ساده و قابل قبول برای همگان برخوردار بود و در ظاهر کسی را مجبور نمی‌کرد که آن را قبول کند و به گرفتن جزیه که آن هم از مالیات معمولی کمتر بوده قانع بوده‌اند.

دستگاه خداپرستی اسلام ساده و در خور فهم مردم و به‌ویژه مردم طبقات پایین اجتماع بوده و از دستگاه خداپرستی ادیان دیگر چون اهورامزدا و اهریمن و امشاسپندان،

ایزدان دین زرتشتی و آب و این و روح القدس عیسویت یا خدای اختصاصی ویژه قوم یهود و نور و ظلمت و فلسفه پیچیده خلقت مانویان، برای مردم قابل فهم‌تر و به ذهن نزدیک‌تر بوده است. در دستگاه خداپرستی اسلامی، خداوند قادر و قاهر متعال، خالق کون و مکان، انسان و حیوان و دهنده پاداش و کیفر نه پیچیدگی روابط اهورامزدا و اهریمن و امشاسپندان و ایزدان زردشتی را دارد و نه مانند عیسویت، خدا مجبور می‌شود برای نجات بشر پسر خود را قربانی کند!!! در حالی که فلسفه وجود روح القدس به ویژه برای مردم عادی روشن نیست و نه مانند دین یهود خداوند به اندک گناهی خشمناک می‌شود و هستی عده‌ای را به باد می‌دهد و یا فقط از ملت برگزیده خود یعنی قوم یهود حمایت می‌کند. دستگاه خداشناسی اسلام نسبت به سایر ادیان ساده‌تر، روشن‌تر و به فهم عوام الناس نزدیک‌تر است و مردم می‌توانسته‌اند صورت زمینی آن را به سادگی در حرکات و رفتار شاهان و امیران خود مشاهده کنند.

از طرفی شرایط پذیرفتن دین جدید در ابتدای کار به قدری ساده جلوه می‌نماید که هر تازه واردی را به شگفتی می‌اندازد. گفته شده *قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا* «بگویند خدایی جز الله نیست رستگار می‌شوید.» و یا برای ورود به مسلمانی گفتن شهادتین یعنی اقرار به لا اله الا الله و محمد رسول الله یعنی اقرار به این که خدایی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده اوست، برای ثبوت مسلمانی یک فرد کافی است. حال اگر این سهولت در پذیرش با مثلاً مفاد آیه:

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ إِتْقَانُكُمْ (ما شما را از نر و ماده خلق کردیم و شما را به ملت‌ها و تیره‌های گوناگون تقسیم نمودیم تا همدیگر را بشناسید و هرکدام از شما پرهیزکارتر باشید نزد خدا گرامی‌ترید.) توأم شود و ملاک دوستی و جلب توجه خدا فقط درستی و پرهیزکاری باشد و مسئله سیاه و سفید و فقیر و غنی، ارباب و رعیت، عرب و عجم و غیره مطرح نباشد و خداوند مردم را به داد و

نیکوکاری امر نماید (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) پیداست که جاذبه این دین صدچندان خواهد بود.

طبیعی است که با ابراز این شعارها و تبلیغاتی که به وسیله عناصر مخالف داخلی درباره آن انجام می‌گرفته، مردم محبوس در قفس نظام طبقاتی و ناراضی از دستگاه فرمانروایی و منتظر ظهور نجات‌دهنده، با گرمی از این شعارها استقبال کرده به آیین جدید گرویده‌اند. و به موجب خصلت ذاتی بشر به محض گِروش به یک عقیده، درباره آن تعصب نشان داده و در ترویج آن کوشیده‌اند. اگر نحوه پیشرفت اسلام را خوب مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که بعد از یکی دو جنگ اولیه (که البته در کیفیت وقوع و تاریخ همه آنها اختلافات فراوانی وجود دارد)، این مسلمانان بوده‌اند (بدون تمایز عرب از عجم) که برای گسترش اسلام، جهاد و یا تسخیر شهرهای همجوار به راه می‌افتادند و در شهرها نیز قبلاً عده‌ای به دین جدید گرویده بوده و به کمک عناصر مخالف زمینه را برای مصالحه حاضر می‌کردند. همان‌طور که اغلب شهرها با مصالحه گشوده شده است (مفتوح العنوه). البته در جاهایی هم بوده که با تعصب مقاومت شده ولی با توجه به نکات یاد شده، این مقاومت‌ها تضعیف و سرکوب شده است. عده زیادی هم قبول جزیه کرده و به دین سابق باقی مانده و بعدها به تدریج جلب مسلمانان یا مسلمانی شده‌اند و به مرور از تعداد جزیه دهندگان کاسته شده است.

به عقیده نویسنده این سطور، در تمام جنگ‌های اولیه مسلمانان و از همان ابتدای کار عده زیادی از ایرانیان به ویژه ایرانیان ساکن یمن که مسلمان بودند، با مسلمانان مهاجم همکاری می‌کرده‌اند. و چون نام‌های ایرانی آنها به نام‌های مسلمانی و عربی تبدیل شده، تشخیص هویت آنها کار دشواری است و فقط در مواردی می‌توان آنها را شناخت. مثلاً طبری می‌نویسد:

«گوید: روز ارمات (در جنگ قادسیه) وقتی سعد دید که فیل گروه‌ها را پراکنده می‌کند... کس پیش صخم و مسلم و عشق و دیگر یاران پارسی آناه که مسلمان شده بودند، فرستاد که

بیایند و از آنها پرسید جای حساس فیل کجاست، گفتند خرطوم و چشم‌ها...»^(۱) و همچنین در تاریخ طبری آمده:

«گوید: دیلمان و سران پادگان که دعوت مسلمانان را پذیرفته بودند و بی‌آن‌که مسلمان شوند به کمک آنها جنگیده بودند، گفتند برادران ما که از آغاز کار به مسلمانی گرویدند بهتر و صایب‌تر از ما بودند... و مسلمان شدند.»^(۲)

از شیرزاد (دهقان ایرانی) خواسته شد منجیق بسازد. برای گرفتن شهر «بهرسیر» یکی از شهرهای نزدیک مداین از بیست منجیق استفاده شد.^(۳)

در شهر «بهرسیر» چند تن از کافران بیامدند و برای عبور از دجله گذار نشان دادند.^(۴) سعد (سعدبن وقاص سردار مسلمانان) از مداین به کوفه رفت و قعقاع بدو پیوست و قباد را که اصل او از خراسان بود به مرز گماشت.^(۵)

در جنگ جلولا سعدبن وقاص سردار عرب به قعقاع می‌نویسد: «قباد را با عجمیانی که مسلمان شده‌اند و همراه وی آمده‌اند در جلولا بگذار و بیا و او چنان کرد و پیش سعد رفت.»^(۶)

حال این قباد کی بوده که آنقدر اعتماد سردار عرب را جلب نموده و مرزدار مسلمانان شده، قابل توجه است. و این روایت می‌سازد که گروه زیادی از ایرانیان با مسلمانان مهاجم همکاری نزدیک داشته‌اند و همچنین سعد به عبدالله معتم نوشت که: «مسلم‌ابن عبدالله را (معلوم است که نام تغییر یافته است. نویسنده) که در ایام قادسیه اسیر شده، با کسانی از چابک‌سواران پارسی که دعوتتان را پذیرفته‌اند یا همراه شما هستند در موصل (شمال عراق) واگذار و عبدالله چنان کرد.»^(۷)

۲. همان کتاب، ص ۱۷۴۲.

۴. همان صفحه و مأخذ.

۶. ص ۱۸۴۶، همان مأخذ.

۱. ص ۱۷۲۹، ج ۵، طبری.

۳. ص ۱۸۰۷ همان مأخذ.

۵. ص ۱۸۳۸، همان مأخذ.

۷. همان مأخذ و صفحه.

«عمر به عاملان مرزها نوشت که کسانی از چابک‌سواران پارسی را که به کارشان حاجب هست به کمک بگیرید و جزیه از آنها بردارید و چنان کردند.»^(۱)

وقتی خواستند در همان سال‌های اول تهاجم در کوفه مسجد بسازند، روزیه اهل همدان متصدی این کار شد و مسجد را از آجرهای خرابه‌های حیره ساخت. ابن‌کثیر یکی از قراء سبعة می‌گوید: «به خدا روز به پدر من بود.»^(۲)

شعبی گوید خالد (سردار عرب) پیش از حرکت به همراهی آزاد به پدر زیاد به یمامه به هرمز مرزدار نوشت...^(۳)

«در زمان عثمان... لشکر سوی خراسان و ماوراءالنهر روانه کرد و این لشکر از راه فارس و اَبَرِ قو به یزد آمدند و مردم یزد تمام به اسلام در آمدند... و در یزد به جای آتشکده مسجد و محراب بساختند.»^(۴)

«یزدگرد از یزد کوچ کرد و به راه طیس به خراسان شد و لشکر اسلام به یزد آمد و از عقب یزدگرد به راه طیس روان شد... لشکر اسلام راه را گم کردند و بعضی در بیابان از تشنگی بمردند و از هم پراکنده شدند.»

«چون لشکر اسلام در بیابان طیس راه گم کردند و پراکنده شدند بعضی از صحابه و تابعین (که با لشکر همراه بودند) سر به فهرج برآوردند و در فهرج فرود آمدند و اهل فهرج را به اسلام خواندند و ایشان دو روز مهلت طلبیدند... و با هم مشورت کردند و بدان قرار یافت که به اسلام در آیند. پس به طلب مردم فزاتر فرستادند و مردم خویدک را طلب کردند... ایشان اِبا نمودند و گفتند ما از دین قدیم برنگردیم و این لشکر اندکند... همان بهتر که بر ایشان شبیخون کنیم. اهل فهرج از اندیشه خود پشیمان گشته و سلاح برداشتند... و

۱. ص ۱۸۵۱، همان مأخذ.

۲. ص ۱۸۵۰ و ۱۸۵۳، طبری.

۳. ص ۱۸۴۴، طبری.

۴. ص ۵۳، تاریخ جدید یزد.

چون شب از نیمه بگذشت بر سر لشکر اسلام آمدند و به محاربه مشغول شدند و بسیاری از صحابه (آنها که صحبت پیامبر را درک کرده بودند) و تابعین را (آنها که صحبت یکی از صحابه را درک کرده بودند) به قتل آوردند مثل... و چون فتنه شیخون برخاست ضعفا به اطفال از شر آن بی‌باکان بهراسیدند و خود را با فرزندان به کنار چاه انداختند... و رقیه بنت نوفل فرزند بشیر با سایر زنان و دختران صحابه در کنار چاه بودند که لشکریان از عقب ایشان رسید... و رقیه با فرزند خود را در چاه انداخت... بندار نامی که سرهنگ مجوس بود سر در چاه کرد و هر دو چشمش نابینا شد.^(۱)

«چون لشکر اسلام (البته فراریان) به یزد مراجعت کردند از جهت اهل فهرج که شیخون بر مسلمانان زده بودند و بسیار شهید شده بودند جمعی از اهل یزد به آن مسلمانان منضم شدند و به فهرج رفتند و با مجوسان حرب کردند و قلعه فهرج بستند و بسیاری از مجوس به قتل آوردند و از مسلمانان بعضی زخم‌دار بودند چون باز گردیدند کشتگان را در این مقام دفن کردند و هر که از زخم‌داران هم که وفات کرد در آنجا دفن کردند و آنجا مشهور به غازیان شد...»^(۲)

به‌طوری که ملاحظه می‌شود در اغلب نقاط این ایرانیان بوده‌اند که به مسلمانان کمک می‌کردند. اینها نمونه‌های کوچکی هستند از همکاری ایرانیان با مسلمانان و الا در آن موقع که ارتش اسلام و عرب در شهرها پراکنده شده بودند دفع آنها بسیار آسان بوده ولی نبودن فرماندهی و مدیریت و عدم همکاری مردم و حکمرانان محلی با یزدگرد و برعکس همکاری عده کثیری از ایرانیان ناراضی که مسلمان شده یا مسلمان نشده و جزیه قبول کرده بودند کار پیشرفت مسلمانان را بسیار سهل و آسان کرده است.

اگر چه تا اواخر قرن اول هجری هنوز عده‌ای دین سابق خود را رها نکرده بوده‌اند و تا اواسط قرن دوم هجری هنوز نفوذ و پیشروی اسلام در سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی ایران ادامه داشته است دیده می‌شود. در نیمه دوم قرن دوم از دین قدیم جز اقلیت ناچیزی باقی نمانده است.

در کیفیت مسلمانی سیستان تاریخ سیستان می‌نویسد:

«... سپاه سیستان بیرون آمد پیش، حربی سخت کردند و بسیار از هر دو گروه کشته شد و از مسلمانان بیشتر کشته شد، باز مسلمانان حمله کردند، مردم سجستان به مدینه بازگشتند، پس شاه سیستان ایران بن رستم بن آزادخوین بختیار، مؤید مؤیدان را و بزرگان را پیش خواند و گفت این کاری نیست که به روزی و سالی و به هزار بخواهد گذشت، و اندر کتاب‌ها پیداست، و این دین و این روزگار تا زمان سالیان باشد و به کشتن و حرب این کار راست نیاید، و کسی قضای آسمانی شاید گردانید، تدبیر آن است که صلح کنیم. همه گفتند که صواب آید. پس رسول فرستاد که ما به حرب کردن عاجز نیستیم چه این شهر مردان و پهلوانان است، اما با خدای تعالی حرب نتوان کرد، و شما سپاه خدایید و ما را اندر کتاب‌ها درست است بیرون آمدن شما و آن محمد علیه السلام و این دولت دیر بباشد. صواب صلح باشد تا این که کشتن از هر دو برخیزد، رسول پیغام بداد، ربیع (سردار مسلمانان) گفت از خُرد چنین واجب کند که دهقان می‌گوید، ما صلح دوست‌تر داریم، امان داد و فرمان داد که سلاح از دست دور کنید و کسی را می‌آزاید تا هر که خواهد همی آید و همی شود. پس فرمود تا صدری ساختند از آن کُشتگان و جامه افکندند بر پشت‌هاشان و هم از کُشتگان تکیه‌گاه ساختند بر شد بر آنجا بنشست و ایران بن رستم خود به نفس خود و بزرگان و مؤید مؤیدان بیامدند... ربیع مردی دراز بالا و گندمگون بود و دندان‌های بزرگ و لب‌های قوی، چون ایران بن رستم او را بر آن حال بدید... باز نگرید و یاران را گفت: می‌گویند اهرمن به روز فرادید نیاید، اینک اهرمن فرادید آمد که اندرین هیچ شک نیست. ربیع پرسید که او چه

می‌گوید، ترجمان باز گفت، ربیع بخندید بسیار. پس ایران بن رستم از دور او را درود داد و گفت ما بر این صدر تو نیاییم که نه پاکیزه صدریست... و قرار بود که...»^(۱) و در جای دیگر گوید:

«... اکنون به صفت معجزات و بزرگی محمد صلی الله علیه اگر مشغول گردم عمر به سر آید و از هزاران یکی گفته نیاید و این بدان یاد کردم تا هر کسی که این کتاب را بخواند بداند که مردمان سیستان که این شهر به صلح بدادند غرض بزرگی مصطفی را بُود و دین اسلام را، و از پیش دانسته بودند و اندر کتاب‌ها و اخبار خوانده، بیرون آمدن او به حق و این سیستان را بزرگ‌ترین مناقبی بر همه شهرها...»^(۲)

پس از فروکش کردن شور و هیجان اولیه، به تدریج احکام و قواعد و دستورات و مقررات گوناگون دین نو خود را نشان داد. در این هنگام بوده که عده‌ای، به‌ویژه طبقات مرفه جامعه، سنگینی تکالیف و مقررات را حس کرده‌اند. و حتی دیده شده‌اند که در برخورد با مقررات جدید، عده‌ای از دین برگشته و مرتد شده‌اند. نوشته‌اند یکی از شیوخ متنفذ عرب که اسلام آورده بود، در بازار مدینه به واسطه توهینی که به او شد با عربی دست به گریبان شد و در نزاع با مشت دماغ حریف را شکست. دعوی پیش خلیفه که گویا ابوبکر یا عمر بوده برده شد. خلیفه بنا به نص صریح قرآنی (السِّنُّ بالسِّنِّ و الجروح قصاص) حکم قصاص صادر نمود. وقتی شیخ از حکم و ترتیب اجرای آن آگاه شد، فرار را برقرار نموده و خود و قبیله‌اش مرتد شدند.

از قرائن برمی‌آید که مسئله عبادات به‌ویژه نماز صبح که باید پیش از طلوع آفتاب ادا شود مایه دلخوری عده‌ای بوده است. سجاح، زنی که مدعی نبوت بود، پس از ازدواج با مسیلمه مدعی دیگر پیامبری به عنوان مهریه نماز صبح را که مزاحم پیروان تشخیص داده بود. منسوخ کرد. در ایران در بعضی نقاط شرط مسلمان شدن خود را خواندن آداب مسلمان و

به ویژه نماز به زبان فارسی قرار داده بودند. در کتاب الفهرست در جزو رسالاتی که برای ابو عبدالله بصری بر شمرده، به رساله‌ای به نام جواز الصلوة بالفارسیه بر می‌خوریم. عده‌ای با حج مخالف بوده‌اند. قرامطه و بوسعیدیان چندین بار کاروان‌های حج را غارت و حاجیان را از دم شمشیر گذرانده‌اند. در یکی از این حمله‌ها چاه زمزم را انباشته و حجرالاسود را به یغما برده و پس از سال‌ها که به روایتی ۱۷ سال بوده با دریافت مبلغ هنگفتی آن را در کوفه یا بصره رها کرده‌اند. صوفیان و عارفان و شعرای ایران نیز بدون پرده‌پوشی عبادات و به ویژه مراسم حج را تخطئه کرده‌اند. در احوال حسین بن منصور حلاج آورده‌اند که او می‌گفت.

«هر که را آرزوی حج پیدا شود و زاد و راحله نداشته باشد اگر میسر گردد در سرای خود مربع (چهارگوش) بسازد و آن را از نجاسات نگاه دارد و هیچ کس را بدانجا در نیاورد و در ایام حج خانه را طواف کرده چنان‌که معهود است مناسک و زیارت بیت‌الله به جای آرد. بعد از آن سی یتیم را بدانجا برده، نیکو طعامی که در دسترس باشد ایتام را صیافت کند و به نفس خویش دست آن جماعت را بشوید و هر یک از ایشان را پیراهنی پوشانده و هفت درهم بخشند این عمل او قائم مقام حج باشد.»^(۱)

«کسی از ابوسعید ابوالخیر پرسید، پیران حج کردند و تو چرا حج نکرده‌ای، پاسخ داد که کار مهمی نیست که هزار فرسنگ زمین زیر پای بگذاری تا خانه‌ای زیارت کنی. مرد آن باشد که اینجا نشسته باشد و در شبانه روز چنین خانه‌ای بر روی سر او طواف کند.»^(۲)

یا: «هر مریدی را که اندیشه حج بودی، شیخ، (منظور شیخ ابوسعید ابوالخیر صوفی مشهور است) او را به سر خاک پیر ابوالفضل فرستادی و گفתי این خاک را زیارت باید کرد و هفت بار گرد خاک طواف باید کرد تا مقصود حاصل شود.»^(۳)

۲. نقل به اختصار از ص ۲۷۸، اسرارالتوحید.

۱. ص ۲۹۰، ج ۲، حبیب‌السیر.

۳. اسرارالتوحید، ص ۶۱.

امثال و شواهدی برای نشان دادن این نکات بقدری زیاد است که اگر گردآوری شود حجم آنها از حجم چندین جلد کتاب متجاوز گردد. از مقررات خشونت بار یکی مسئله جهاد است که قرآن صراحتاً آن را واجب و به آن امر کرده و آمده: *كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ* (یعنی جهاد و قتال بر شما واجب است *سوره بقره آیه ۲۱۶*) یا *آیه ۲۹* *سوره توبه* که در آن تصریح شده: *قاتلو الذین لایؤمنون ولا بالیوم آخر...* (یعنی بکشید کسانی را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند). و همچنین *آیه ۴* از *سوره محمد* که امر شده هر کجا کفار را یافتید گردن بزنید تا زمین از خون آنها رنگین شود و اسیران آنها را محکم ببندید تا قادر به فرار نباشند و *آیه ۱۹۳*، *سوره بقره* که می گوید: با کافران جنگ کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برداشته شود. و امثال اینها که در قرآن کم نیست.

باری همان طور که اشاره شد زمینه گسترش و پذیرش اسلام از پیش فراهم بوده است.

- ادیان و غیبگویان و زاهدان پیشین ظهور دین آور و نجات دهنده را که شرط اساسی مقبولیت یک دین است بشارت داده و مردم انتظار ظهور و پیدایی مصلح و دین آوری را داشته اند.

- وضع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی عربستان و کشورهای همسایه آن از هر لحاظ برای پیشرفت و گسترش دین نو مساعد و آماده بوده است.
- ادیان سرکوفته قدیم به ویژه مانویان و مزدکیان برای گسترش دعوت تازه و نفوذ آن در افکار مردم با تمام قوا کوشیده اند. این کوشش و دلسوزی برای اسلام و مسلمانی نبوده بلکه ناشی از حس کینه توزی و انتقام جویی از رژیم و طبقه حاکم آن بوده است. همان طور که در فصول گذشته بیان شد، دستگاه حاکم و روحانیت وابسته نیز بی رحمانه آنها را (مانویان و مزدکیان) سرکوبی کرده و مجال نفس کشیدن به آنها نمی داده است.

- کمک‌های این گروه‌ها در جهت پیشرفت نهضت نوین را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:
۱. تشویق مسلمانان به جنگ و تجاوز به سرزمینهای همسایه و دعوت آنها به این منظور.
 ۲. همراهی و مشارکت آنها در جنگ‌ها به‌طور مستقیم.
 ۳. آماده کردن اذهان مردم برای پذیرش دین نو و وانمود کردن این‌که نجات‌دهنده‌ای که قرار بود ظهور کرده و ظلم و ستم را برانداز ظهور نموده است.
 ۴. تطبیق اصول دین نو با دین رایج چون اهورامزدا همان الله و شیطان امریمن، بهشت و دوزخ نیز که در هر دو دین وجود داشته است.
 ۵. شایعه‌سازی و جعل اخبار به منظور تضعیف روحیه مقاومت مردم. این تبلیغات به قدری مؤثر بوده که نوشته‌اند در همان جنگ‌های اولیه یک عده چهارهزار نفری از ارتش ایران دست از جنگ کشیده و مسلمان می‌شوند.
 ۶. اختلاف انداختن بین فرمانداران محلی به‌طوری که طی بیشتر از ۱۰ سال یا بیشتر هیچ‌کدام حاضر به همکاری با یزدگرد نشدند در حالی که نیروی مسلمانان پراکنده بود و شهرها در مقابل هم قرار گرفته و اغلب به صلح گشوده می‌شده‌اند.
 ۷. راهنمایی مسلمان در راه‌ها و شهرها و کمک به از بین بردن سر جنبانان محلی.
- البته مخالفان فکر می‌کرده‌اند که پس از به هم ریختن اوضاع و از هم پاشیدن دستگاه، از نمد فتح و پیروزی کلامی هم نصیب و بهره‌آنان خواهد شد که در سطور آینده به گوشه‌ای از این جریانات اشاره خواهد شد و خواهیم دید که آنها در محاسبات خود اشتباه کرده بودند و دین نو نیز بیش از پیش آنها را سرکوب نموده است.

■ نفوذ باورها در اذهان

با نهایت شگفتی می‌بینیم که هنوز یک قرن از نفوذ و گسترش اسلام نگذشته، از میان ایرانیان فقیهان، محدثین، مفسران قراء عالمان به صرف و نحو و لغت عربی، شاعرانی که بحد اعلای فصاحت به زبان عربی شعر می‌گفته‌اند، ادیبان، کاتبان، دانایان به انسب و قبایل عرب‌ها و... ظهور کرده و به قدری در علوم و فنون خود متبحر بوده‌اند که سمت استادی و بزرگی بر عرب‌ها داشته و آنها را پشت سر گذاشته‌اند.

در فصول گذشته دیدیم که در زمان انوشیروان دادگر، یمن آبادترین و حاصلخیزترین بخش عربستان به تصرف ایرانیان درآمد و در آن ناحیه یک کوچ‌نشین یا کلنی ایرانی به وجود آمد و همچنان ملاحظه شد که در سال هفتم یا هشتم هجری «باذان» فرمانروای ایرانی یمن، مسلمان شد و ایرانیان یمن نیز مسلمان شدند. این ایرانیان در استحکام مبانی مسلمانی منشأ خدمات شایانی شده‌اند. همان‌طور که در فصول گذشته آورده شد، اسود عنسی یکی از مدعیان پیامبری که بر یمن چیره شده بود به امر پیامبر اسلام به وسیله فیروز دیلمی مقتول و مجدداً یمن به اسلام برگردانیده شد.

فیروز دیلمی تا سال ۵۳ هجری یعنی تا زمان معاویه زنده بوده و مسلماً او و امثال او در جنگ‌ها و تعرضات مسلمانان خاموش و بی‌کار نبوده‌اند.

ایرانیانی که در یمن زندگی می‌کردند، دو دسته بودند. دسته نخست آنهایی بودند که با وهرز دیلمی سردار ایرانی یمن را فتح کردند به طوری که نوشته‌اند بیشتر آنها زندانیان و اغلب مانوی و مزدکی بوده‌اند. درباره تأثیر مانویان و مزدکیان در فصول گذشته اشاراتی شده و بعد از این نیز توضیح بیشتری داده خواهد شد. دسته دوم ایرانیانی بودند که در سفر دوم با وهرز دیلمی به یمن آمدند که در تاریخ به نام بنی‌الاحرار (پورا آزادگان) در برابر دسته اول که زندانیان بودند نام برده شده‌اند و به آنها اسوران نیز می‌گفته‌اند.

نام‌های عربی که تازه مسلمانان را به آنها می‌نامیدند چند نوع بوده. گروهی به نام‌هایی چون عبدالله، محمد، عبدالرحمن و... نامیده می‌شدند. بعضی از موارد نام‌های فارسی معرب یا تحریف شده، در مواردی نیز نام فارسی به عربی ترجمه شده است. مثلاً در جزوه وقایع سال ۶۱ هجری و کشتن حسین بن علی امام سوم شیعیان، می‌بینیم که شخصی به نام خُزْریاحی مأمور می‌شود که جلوی امام حسین را بگیرد و او را مجبور کند که در حوالی کوفه و دور از قرات متوقف شود. ولی در مواجهه با امام طرفدار او می‌شود و در جنگی که بین امام و دشمنانش در می‌گیرد، کشته می‌شود. در مورد کشته شدن این شخص (خُزْ) چنین می‌خوانیم:

«وقتی از ایوب بن مسرح پرسیدند تو او را کشتی گفت نه دیگری او را کشت. دلم نمی‌خواهد که او را کشته باشم. پرسیدند برای چه؟ گفت وی چنان‌که گویند از پارسیان بود و به خدا اگر بنا باشد که با کشتن و زخم زدن به او به پیشگاه خدا بروم بهتر است که با گناه کشتن یکی از اینها نرفته باشم... و در جایی دیگر می‌گوید: به خدا هیچ کس را ندیدم که بهتر از او ضربت قاطع بزند.»^(۱)

به نظر نویسنده این سطور چون به ایرانیان ساکن یمن احرار (جمع خُزْ) یعنی آزادگان

می‌گفته‌اند واژه حُرّ همان ترجمه «آزاد» است و ریاحی نیز باید ترجمه باذان یا بادان باشد که او نیز از طرف شاه ایران فرماندار یمن بود و هم او بود که اسلام آورد و پیامبر اسلام او را در اداره یمن ابقا نمود و تا زنده بود کسی را شریک او را نداد.^(۱) حر نیز چه بسا از خانواده یا از منسوبان باذان بوده است.

در همان سال‌های اولیه هجوم مسلمانان به ایران و رُم می‌بینیم که در حمل هبه شام و تصرف نصیبین و دیار بکر شخصی به نام بقبه بن فیروز الاسلمی از طرف عمر خلیفه مسلمانان به امارت این نواحی منصوب می‌شود.^(۲) معلوم نیست بقبه تحریف چه نامی است ولی فرزند فیروز بودن می‌رساند که او ایرانی بوده است.

سهم ایرانیان مقیم یمن در حوادث و وقایع قابل انکار نیست. کلیه امارات و قرائن نشان می‌دهد که این ایرانیان به نام‌های مسلمانی و عربی از همان ابتدای کار در تمامی وقایع سهیم و شریک بوده‌اند.

دسته نخست موقع را برای انتقامجویی و کینه‌خواهی مساعد یافته با شعارهای مسلمانی محرک و مشوق حرکت مسلمانان به سوی خارج از شبه جزیره عربی بوده‌اند.^(۳) از میان این ایرانیان اعم از دسته نخست یا دوم برخاسته‌اند و حتی در عشر و زبان عربی و علم انسب قبایل عرب بر اعراب برتری جسته و استاد آنها شده‌اند.

- ابن‌کثیر یکی از قاریان سبعة از فرزندان ایرانیانی است که کسری (منظور خسرو

۱. ص ۱۳۵۴، ج ۴، تاریخ طبری. ۲. ص ۴۷۳، ج ۱، حبیب‌السیر.

۳. حیره استان عربی در غرب ایران بوده عمر و بن عدی پادشاه دست نشانده آنجا این فرقه را حمایت کرد (یعنی مانویان را) ص ۲۲۵، ایران در زمان ساسانیان. حیره اولیه محلی بود که مسلمانان گرفتند و پیداست که اهالی آن علاوه بر دشمنی دیرینه با ایران، چه کمک‌های ذیقیمتی به مسلمان کرده‌اند. از آن جمله مثنی بن حارثه اهل حیره به مدینه پیش عمر رفت و خودش یکی از سرداران عرب در حمله به ایران بود.

انوشیروان است) برای راندن حبشیان از یمن به آن سرزمین گسیل داشته بود و فاش در سال ۱۲۰ هجری در مکه اتفاق افتاده و او به ریاست هم رسیده.^(۱)

- ابوالقاسم حماد بن شاپور دیلمی مشهور به حماد الراویه به زندق (مانویت) متهم و اعلم ناس در ایام و اشعار و اخبار و انساب عرب بود او مملقات سبعة را گردآوری کرده است و وفات او در سال ۱۵۵ هجری است.^(۲)

اما به محض رسوخ مسلمانی به داخله ایران و پذیرش آن از طرف ایرانیان، به منظور فهم و بررسی بیشتر مبانی مسلمانی و برای فراگرفتن زبان عربی یعنی زبان قرآن و دین، گروهی از فرزندان ایرانیان نیز به عربستان اعزام شدند. این فرزندان ایرانی که به عربستان می‌رفتند به یکی از قبایل عرب وارد و با آن قبیله عقد موالات (پیمان دوستی) بسته و اغلب با نام مسلمانی به آن قبیله منسوب می‌شده‌اند چنان‌که ابو محلم شیبانی اهل فارس بود و به بنی‌اسد و شیبان انتساب پیدا کرده است.^(۳)

اعین بن سنسب از نژاد رومیان است برده و زرخید مردی از بنی شیبان بود. قرآن را فرا گرفت و آن مرد او را آزاد نمود و به وی پیشنهاد کرد که در نسبش در آید. اعین نپذیرفت و گفت بگذار من به همان ولادت و دوستی با تو باقی باشم.^(۴)

- جد محمد ابن اسماعیل بخاری (اهل بخارا) که مؤلف یکی از کتاب‌های صحاح شش‌گانه است مجوس بوده و چون به دست یمان الجعفی در بخارا مسلمان شد و او را جعفی گفته‌اند.^(۵)

بعضی از ایرانیان خود را در دستگاه فرمانروایی داخل کرده بودند. مثلاً می‌خوانیم زادانفرخ صاحب دیوان حجاج بن یوسف (امیر خونخواری که اداره امور عراق و ایران در

۱. الفهرست، ص ۴۹. ۲. ص ۱۲۳، ج ۱، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا.

۳. وفات ۲۴۸ هجری، ص ۸۰ الفهرست. ۴. ص ۴۰۴، الفهرست، ابن ندیم.

۵. ص ۲۷۹، ج ۲، حبیب السیر.

زمان بنی‌امیه به او محول بود از ۷۵ تا ۹۵ هجری) بود و او دفاتر مالیات و خراج را به زبان و خط پهلوی می‌نوشت. نفوذ این شخص در این امیر خونخوار به قدری بود که نوشته‌اند: در سال ۷۸ هجری وقتی مهلب بن ابی صفره می‌خواست حکومت خراسان را از حجاج بگیرد، به سالار نگهبانان حجاج متوسل شد و او به مهلب گفت: «با زادن فرخ نیز سخن کن که مرا یاری کند» و مهلب با زادن فرخ سخن کرد و موافقت او را جلب نمود.^(۱)

رفتن اشخاص برای فراگیری زبان و ادب عرب و آشنایی به اصول صرف و نحو آن در قرون بعد نیز همچنان ادامه داشته است. در احوال ابونصر اسماعیل الجوهري مؤلف کتاب صحاح‌اللغه آمده است که «او نیشابوری بود و خطوط را خوب می‌نوشت و در علم اصول و کلام مهارت داشت و چون تحقیق لغت عرب بر ضمیرش استیلا یافت به دیار ربیع و مضر شتافت و در آن علم سرآمد علماء اعصار شد و به نیشابور مراجعت نمود و به تصنیف و تعلیم و کتابت مصحف قیام می‌نمود. او در سال ۳۹۳ هجری درگذشته است.»^(۲)

دسته دیگر اسیرانی بودند که به مدینه برده شده و در آنجا اسلام آورده و به زبان عربی مسلط و در زمره عالمان و دانشمندان قرون اولیه اسلامی قرار گرفته‌اند.

نویسنده این سطور به گروه بی‌شمار ایرانیانی که از قرن چهارم به بعد مشهور به علم و ادب و دانش بودند نمی‌پردازد. منظور نشان دادن مقام و پایه ایرانیانی است که در قرون اول و دوم و سوم هجری شاخص علوم دینی و ادبی و شعر و صرف و نحو و پایه‌گذار علوم اسلامی و زبان عربی بوده‌اند.

۱. ص ۳۶۶۲، ج ۸، طبری. «وقتی زادنفرخ کشته شد، صالح بن عبدالرحمن اهل سیستان که زیردست زادنفرخ کار می‌کرد داوطلب شد که دفاتر را از پهلوی به عربی نقل کند و علی‌رغم اصرار مردانشاه پسر زادنفرخ که حاضر شد یک صد هزار دینار به او بدهد تا از این کار صرف‌نظر کند صالح راضی نشد و دفاتر را به عربی نقل کرد و گویند مردانشاه پس از آگاهی از این عمل گفت: «خداوند ریشه تو را از دنیا بتراند همچنان که ریشه فارسی را بریدی.» (ص ۱۳۱، ج ۱، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا).

۲. ص ۳۰۸، ج ۲ تاریخ حبیب‌السیر.

در تاریخ سیستان آمده که سیستان به صلح مسلمان شد مسلمانان به بُست روی آوردند. بُستیان مقاومت نموده مغلوب و عده‌ای اسیر شدند. تاریخ سیستان از اسیران بُستی که ادراى شخصیت مهمی شدند از عبدالرحمن بن صالح دبیر حجاج بن یوسف نام می‌برد. ظاهراً این شخص همان کسی است که به جای زادانفرخ ایرانی که متصدی دفاتر بیت‌المال و خراج بود منصوب شده و دفاتر را که تا آن زمان به پارسی بود به عربی برگردانید دیگری سلیمان است که عبدالملک خلیفه اموی او را بر خراج عراقین (عراق عجم و عراق عرب) عامل کرد و همچنین حُصَین بوالحرث، بسام، سالم بن ذکوان و عده دیگر را که «به برکت اسلام عَلم و اُمرأ شدند»^(۱)

چون در چند سطر بالا از موالات یاد شد، باید درباره این واژه و عقد موالات توضیح بیشتری داده شود. واژه مولا چنان‌که نوشته‌اند در زبان عربی از واژه‌های اُضداد است یعنی معانی متعدد و مخالف یکدیگر دارد. گفته‌اند مولا به معنی آقا، بنده، دوست، ولی، وصی، والی و... آمده است و بر صیغه مصدری از ولی به معنی یاری دادن و دوستی آمده است. معانی متعدد این واژه موجب کشمکش‌های گوناگون دینی و سیاسی شده است و به ویژه تفسیر کلام پیامبر اسلام در «غدير خم» که گفته‌اند من کُنْتُ مولا فعلی مولا یکی از موارد اختلاف شیعه و سنی می‌باشد.

در جدالی که به ویژه در قرن سوم و چهارم هجری بین شعوبه ایرانی و عرب در تفضل یا برتری یک قوم بر قوم دیگر در گرفته شعوبه عرب واژه مولی را به معنی بنده گرفته و ایرانیان را موالی با بردگان نامیده‌اند. البته این جدال‌های لفظی عمومیت نداشته و عده‌ای در زیر نقاب شعوبیه به آتش اختلاف دامن می‌زده‌اند و خلفای تضعیف شده در قرن سوم و چهارم نیز از آن بهره‌برداری می‌کرده‌اند. در این باره توضیح دیگری داده خواهد شد.

همان‌طور که اشاره شد، مولی یا مولا به معنی دوست و دوستان نیز هست و می‌توان بکار بردن این واژه را از طرف ایرانیان یک نوع زرنگی به حساب آورد والا در قرون اول و دوم و سوم خاندان‌هایی ایرانی بوده‌اند که مصدر مشاغل عمده و نزدیک به دستگاه خلافت و اعراب نیز به انتساب و موالات آنها مفاخرت می‌کرده‌اند (مثل برمکیان و نویختی‌ها و غیره) و حتی در دوران بنی‌امیه که نوشته‌اند آنها تعصب عربیت بیشتری داشته‌اند باز به ایرانیانی بر می‌خوریم که مورد احترام عرب و غیرعرب بوده‌اند.

تاریخ سیستان نام عده زیادی از سیستانی‌ها را که پس از مسلمان شدن دارای شخصیت علمی بوده و حتی به امارت نیز رسیده‌اند، نقل می‌کند: بَسام که برده لیث بن بکر بن عبد مناف بود و خود را به صد هزار دینار باز خرید و گفت من خویش را پیش از این ازرم، ابراهیم بن بَسام، فیروز مولی الحُصَین که با حجاج بن یوسف (فرمانروای خونخوار و معروف بنی‌امیه) جنگ‌ها کرد و از شجاعان بود و حجاج برای سر او جایزه تعیین کرد و او هم بر سر حجاج جایزه گذاشت و عاقبت در یکی از جنگ‌ها کشته شد. فیروز هم عالم بود و هم دلیر. زهیر بن نعیم، عفان بن محمد، عثمان بن عفان، ابو حاتم سجستانی، سلیمان بن اشعث، عثمان بن العبد، ابو داود، ابوبکر بن ابو داود، ابو یعقوب، خلیل بن احمد، ابو حاتم حسان، نصر بن جیک، یاسر بن عمار، عبید القوقه، عمیر بن نخعی، ابی نصر حمدان الجوینی، ابو اسحاق الجاشنی، شاهین بن عنبر، بکر بن جعد، غالب بن شارک، زونک القروی، ابوالحسین بن محمد، هلال بن حویص، ابوعامر بن ابی‌جان، امام ابوجعفر فاخر بن معاذ، ابو زکریا، یحیی بن عمار، قاضی ابوالحسن، استاد ابوالعباس، ابوسعید بن ابی‌عمر، علی ابن حمدون، ابوالقاسم خیری، ابو عمر النوقاتی، ابوالحسن النوقاتی، احمد السموری، ابوحمد القصار...»

«اینان اندر علم و زرگی بدان جایگاه بودند که هیچ‌کس اندر عالم فضل ایشان را منکر نیارد شد و بسیار شد که نام ایشان را نبردیم...»^(۱)

از آنچه تا اینجا آن هم به اختصار آورده شد آشکار می‌شود که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و اسلام به دورترین گوشه‌های سرزمین ایران نرسیده بود که شعراء، فقهاء، محدثین و... در میان ایرانیان پیدا شدند و هر چه از قرن نخست دورتر می‌شویم بر تعداد آنها افزوده می‌شود. این علما و دانشمندان یکه تاز میدان مسائل دینی و علوم اسلامی و به ویژه زبان و ادب عربی بوده‌اند.

از امام‌های چهارگانه اهل سنت مهم‌تر و قدیمی‌تر از همه ابوحنیفه است. او متولد سال ۸۰ هجری و وفاتش در سال ۱۵۰ بوده است. به طوری که نوشته‌اند پدر او اسلام آورده. همچنین امام حنبل یکی دیگر از امامان چهارگانه متوفی به سال ۲۴۱ اهل مرو و یا ساکن مرو بوده است.^(۲)

از قراء سبعة یعنی از هفت نفر قاریان قرآن که دانا به خواندن و ریزه‌کاری‌های آن بوده‌اند (و تازه با هم اختلافاتی نیز در نحوها قرائت داشته‌اند) شش نفر آنها غیرعرب و به‌طور مسلم سه نفر از آنها ایرانی بوده‌اند به شرح زیر:

ابان یا نافع ابن عبدالرحمن (متوفی به سال ۱۶۹) ابن‌کثیر (از اولاد ایرانیان یمن متوفی به سال ۱۲۰) و سومی علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز اسدی معروف به کسایی متوفی به سال ۱۷۹.

ابن‌نذیم در کتاب معروف خود الفهرست می‌نویسد:

«به خط ابن مقله خواندم که... عبدالرحمن بن هرمز اول کسی است که پایه‌گذار عربیت بود و پیش از هر کسی انسب قریش و اخبارشان را می‌دانست. او خود یکی از قراء بود و

شیخ ابوسعید سیرافی (سیراف بندی بوده در ساحل خلیج فارس بین بندر گناوه و بوشهر امروزی) نیز همین مطلب را برای من نقل کرد.^(۱)

دربارهٔ سیبویه اهل فارس (متوفی به سال ۱۷۷ هجری) در آن کتاب (الفهرست) می‌خوانیم: «... او کتابی را تألیف کرد که نه کسی پیش از او مانند آن را تألیف نموده و نه بعد از او تألیف خواهد کرد.»^(۲)

نافع دیلمی از مشاهیر علمای مذهب و معلم مالک بن انس یکی از امامان چهارگانه اهل سنت بوده است (تولد او در سال ۹۳ و فوتیش سال ۱۷۹ هجری).

فرزندان یسار: اسماعیل، محمد، ابراهیم اهل نسای خراسان بودند و از شاعران معروف عرب زبان در دوره هِشام خلیفهٔ اموی و همیشه به تبار خود فخر می‌کرده‌اند.

خلف الاحمر که خراسانی بود او در شناسایی یک بیت شعر از هر کس زیرک‌تر و بافراست‌تر بود. اشعاری از زبان شعرای عرب می‌ساخت و به آنها نسبت می‌داد.^(۳)

سهل بن هارون ایرانی متصدی بیت‌الحکمه یا کتابخانهٔ مأمون بود. ابراهیم اهل فارس و پسرش اسحاق (متولد سال ۱۵۰) چون در موصل مسکن کردند به موصلی معروف شده‌اند. او و فرزندان و خانواده‌اش در فن غنا و موسیقی یگانه بودند و پایه‌گذار موسیقی اسلامی هستند.

ابوعبدالله خوارزمی - معاصر و معلم مأمون - ریاضی‌دان معروف که سیستم اعداد دهدهی به نام او معروف شده و واژهٔ خوارزمی به صورت Algorithm یا Alkhorism برای علم حساب در لغت‌نامه‌ها درج شده است.

نوبخت منجم و مهندس و پسرش ابوسهل معاصر منصور دومین خلیفهٔ عباسی طراح و سازنده شهر بغداد بوده‌اند.

ابونواس شاعر معروف عرب اهل اهواز بوده و اشعاری نیز به فارسی - عربی دارد. دربارهٔ کسائی پیش از این اشاره شد. او معلم فرزندان هارون الرشید بود. نوشته‌اند: رشید از جای بلندی کسائی را نگاه می‌کرد که او وی را نمی‌دید. کسائی برای حاجتی از جای برخاست تا کفش‌های خود را بپوشد.

امین و مأمون پیش‌دستی نموده و کفش‌های او را مقابلش گذاشتند. کسائی سر و دست هر دو را ببوسید و قسم داد که دیگر چنین کاری نکنند. رشید به جایگاه خود برگشت و به حاضران گفت: چه کسی گرمی‌ترین خادمان را دارد؟ همه گفتند امیرالمؤمنین. رشید گفت نه او کسائی است که امین و مأمون خدمت او را می‌کنند.

می‌نویسند زمانی که بیماری کسائی در ری شدت یافت. رشید به عیادتش می‌رفت (سال وفات او ۱۷۹ هجری).

خاندان معروف به منجم که اجداد آنها را کاوین قانبداد بن حسیس بن فرخ داد بن استاد زیارین مهر حسیس بن یزدجرد نوشته‌اند. ابومنصور و فرزندش به نام یحیی که به دست مأمون اسلام آورد و فرزندان او محمد، علی، سعید، حسن سال‌هایی که تاز دانش نجوم و اخبار، آواز و غیره بوده‌اند.

بشار بن برد شاعر معروف عرب زبان، سعید بن حمید بختکان، حمید بن مهران، ابن یزاد، مرزبانی و... روزبه پسر دادویه معروف به ابن مقفع که نویسندگان قرن اخیر عرب دربارهٔ او گفته‌اند: کتاب کلیه و دمنه او که از پهلوی به عربی ترجمه کرده است هنوز سرمشق بلاغت و درست‌نویسی در ادب عرب است.

ابوجعفر محمد ابن جریر طبری آملی تولد ۲۴۴ فوت در سال ۳۱۰ هجری که به قول ابن ندیم او علامه با عمل و امام عصر و فقیه زمان خود بود. ابن ندیم برای او مکتب خاصی در ردیف امامان چهارگانه اهل سنت قائل شده است. او در علوم اسلامی به ویژه در فقه، قرائت، تفسیر و تاریخ صاحب تألیفات است. معروف‌ترین

تفسیری که بر قرآن در قرون اولیه نوشته شده، تفسیر کبیر یا تفسیر طبری است و همچنین تفسیر ابو داود سجستانی.

به طور خلاصه باید یادآور شویم که: اسلام در وهله نخست با شعارهای ساده و جذاب خود و تبلیغاتی که درباره آن می شده خیلی زود مردم عادی را به طرف خود جلب و جذب نمود و در اندک مدتی طبقه اشراف و دهقانان نیز برای این که بتوانند زمین ها و املاک و امتیازات خود را حفظ کنند دین نو را پذیرفتند. مسعودی می نویسد که در این زمان (قرن چهارم هجری) بیشتر زمین ها و املاک در میان رودان (بین النهرین) به دهقانان و ملاکین سابق تعلق دارد. بی خود نیست که هنوز یک قرن از استیلای اسلام در اقصی نقاط ایران نگذشته بود که در تمام نقاط تحت استیلا و سیطره مسلمانان اقلیت کوچکی از اکثریت قدیم (زردشتیان) باقی مانده و اغلب اسامی مردم به نام های عربی و مسلمانی تغییر یافته است.

«معنای قیصر به لغت فونگی پاره شدن است و سبب این نامگذاری آن است که مادر قیصر در درد زه جان بداد در حالی که قیصر را حامله بود. شکم مادر را شکافتند و قیصر را بیرون آوردند.^(۱) و او را لقب قیصر دادند و او همواره به دیگر شاهان مباهات می کرد که از فرج زنان بیرون نیامده است. چنان که احمد بن سهل بن هشام بن ولید بن حمله بن کامکار بن یزدگرد شهریار (آخرین پادشاه ساسانی) به همین جهت که در قیصر گفته شد همواره افتخار می کرد.^(۲) به طوری که ملاحظه می شود حتی اخلاف شاه ایران نیز از این مسئله برکنار نمانده و نام عربی اختیار کرده اند.

اغلب روی این نکته تأکید می شود که اسلام دین شمشیر بوده و مردم را به زور مسلمان

۱. قیصر همان سزار است و این عمل را به همین دلیل سزارین می گویند.

۲. ص ۴۸، آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی.

کرده‌اند. ناشرین این عقیده فکر می‌کرده‌اند که با عنوان کردن مسئله زورآزمایی و پهلوانی به اسلام مشروعیت بیشتری می‌دهند. این نکته مسلم است که برای مردم نگهداری دین آباء و اجدادی از هر چیز مهم‌تر بوده است و برای حفظ آن از بذل جان و مال مضایقه نداشته‌اند و از طرف اسلام با برقراری جزیه به صاحبان ادیانی که کتاب آسمانی دارند اجازه داده بود که به دین خود بمانند و حتی در حمایت مسلمانان باشند. ولذا وقتی مشاهده می‌شود که در اندک زمانی مردم به دین نوگرویده‌اند باید دلیل و انگیزه دیگری را جست‌وجو کرد.

ما بدون آن که منکر خشونت‌هایی شویم که در بعضی جاها اعمال شده اسلام آوردن توده مردم را بیشتر در نتیجه تبلیغات قبلی، وجود بشارت‌ها و زمینه‌سازی مخالفان می‌دانیم و ضمناً حسن رفتار مسلمانان اولیه نیز در این کار بی‌تأثیر نبوده است. در تاریخ سیستان می‌خوانیم که معاویه حکومت خراسان و سیستان و بصره را به زیادبن ابیه داد و او از طرف خود ربیع الحارثی را به سیستان فرستاد.

«در زمان او به سیستان سیرت‌های نیکو نهاد، مردمان را جبر کرد تا علم قرآن و تفسیر آموختند و داد و عدل نهاد و از نیکویی سیرت او بسیاری از گبرگان مسلمان گشتند...»^(۱)

و در احوال عامل دیگر سیستان یعنی عبادبن زیاد می‌نویسد: «هر پنجشنبه مظالم کردی و هر حاجتی که از او بخواستند تمام کردی و عطا دادی و نیکویی کردی...»^(۲)

برای این‌که نفوذ باورها در اذهان مردم آن روز درک شود، کافی است ملاحظه کنیم که بیشتر و حتی تقریباً تمام شورش‌ها که از نیمه اول قرن دوم به بعد برپا شد، به وسیله نیروهای ایرانی یا نیروهای مختلط سرکوب شده است که بعداً در این باره اشاراتی خواهیم داشت. حکایت زیر نیز برای نشان دادن تعصب ایرانیان در دین نو خالی از فایده نیست.

«حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر^(۱) که در روزگار خلفای عباسی امیرخراسان بود، روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورده به تحفه پیش او نهاد. پرسید این چه کتابست؟ گفت قصهٔ وامق و عذرا است و حکایتی است که حکما به نام انوشیروان جمع کرده‌اند. امیر عبدالله فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و شریعت پیغمبر، ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است و فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او هر جا تصانیف و مقال عجم کتابی باشد بسوزانند.»^(۲)

عبدالله بن طاهر امیر ایرانی نژاد خراسان بوده و به قول مسعودی مورخ مشهور طاهریان خود را از نسل و تبار رستم دستان می‌دانسته‌اند و آنها اولین سلسله از امیرانی هستند که به‌طور موروثی امارات خراسان بزرگ را برعهده داشتند. وقتی امیری در سطح بالای اجتماع آنقدر متعصب باشد، پیداست که در مردم عامی و عادی پایهٔ ایمان و تعصب تا چه اندازه بوده است. اصولاً ایرانی‌ها خیلی زود با عرب‌ها همکار و یار و یاور شده‌اند که البته هویت و مسلک آنها قابل بررسی و تأمل است.

به‌طوری که گفته شد، در همان اوایل نفوذ اسلام در ایران، به ایرانیانی برمی‌خوریم که در ایمان و تعصب به دین نو به قدری پیش رفته‌اند که جان خود را در این راه از دست داده‌اند.

«زادانفرخ (با زادنفرخ صاحب دیوان حجاج اشتباه نشود - ن) که یکی از دهقانان پایین فرات بود، به علت مسلمانی و این‌که از علی طرفداری کرده و گفته بود «او» (یعنی علی)

۱. طاهربن حسین بن مصیب بن زریق خزاعی مشهور به ذوالیمینین سردار ایرانی معروف مأمون از مرالی خزاعه بوده و بدین جهت به خزاعه منسوب شده است. حاشیهٔ تاریخ بخارا، ص ۲۹۰، به نقل از مسعودی.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء، ص ۱۷۴، ج ۱، به نقل از کتاب سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک.

امیر مؤمنان و سرور آدمیان» است خوارج یعنی مسلمانان تندرو و بنیادگرا او را پاره پاره کردند و شگفت آن‌که رفیق او که ذمی بود (یعنی مسلمان نبود) خلاص می‌شود و او را نمی‌کشند.^(۱)

تعجب این‌که بسیاری از ایرانیان، به‌ویژه آنهایی که خراج‌گذار بودند، به خوارج پیوسته و مذهب خوارج را قبول کردند^(۲) و بالاخره خاور ایران یعنی سیستان کانون و مرکز خوارج شده بود. یکی از ایرانیانی که به خوارج پیوسته بود به نام مسلم در سال ۶۴ هجری به بصره آمد و مسعود بن عمر جانشین عبدالله بن زیاد امیر بصره را کشت و برون رفت و مردم در هم افتادند.^(۳)

نوشته‌اند در سال ۳۹ هجری سه نفر از خوارج در مکه هم پیمان می‌شوند که در یک روز معین علی و معاویه و عمر و عاص را ترور کنند. حبیب السیر می‌نویسد: «به روایت امام شافعی شخصی که کشتن معاویه را قبول نمود حجاج بن عبدالله الضمیری نام داشت و آن‌که قتل عمرو عاص را تقبیل کرد دادویه الغبری بود و عبدالرحمن بن ملجم المرادی عهده‌دار قتل علی شد.»^(۴)

به نظر می‌رسد که دادویه الغبری ایرانی بوده چه دادویه یک نام ایرانی است و الغبری نیز می‌تواند صورتی دیگر از گبری باشد و مسلماً او از ایرانیانی بوده که به خوارج پیوسته است.

این روایات می‌رساند که در مدتی کوتاه دین نو در اذهان رسوخ نموده تا حدی که فرد مؤمن (آن هم شیعه) با فدا کردن جان خود حاضر نبوده از عقیده خود برگردد. و باز این می‌رساند که اغلب ایرانیان با زمینه‌ای که از پیش مهیا بوده خیلی زود دین نو را پذیرا شده و

۲. ص ۲۶۵۷، ۲۶۵۹، ج ۶، طبری.

۴. تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۵۷۸.

۱. ص ۲۶۵۰، ج ۶، تاریخ طبری.

۳. ص ۳۱۵۲، ج ۷، طبری.

دین سابق خود را فراموش کرده و در عقیده نوین متعصب شده‌اند و بدیهی است اگر اجباری در کار بود و به زور شمشیر همان‌طور که بعضی‌ها گمان کرده‌اند دین نو تحمیل شده بود گروندگان به دین نو تا این اندازه از خودگذشتگی نشان نمی‌دادند.

■ نقش ادیان سرکوفته

همان‌طور که در سطور گذشته اشاره شد پیروان ادیان سرکوفته قدیمی سهم عمده‌ای در پیشرفت دین نو داشته‌اند و پس از پیروزی اسلام به خیال بهره‌برداری از وضع موجود افتادند. مانویان به ویژه در مرکز خلافت نفوذ یافته و طبق روش خود که به لباس هر قوم و آیینی در آمده و مقاصد خود را اعمال می‌کنند، در طبقات اجتماع رسوخ نموده و از خرابکاری کوتاهی نکرده‌اند. البته در مواردی نیز شناخته شده و با مرگ روبرو شده‌اند که بعد از این در این باره توضیح بیشتری داده خواهد شد.

مزدکیان نیز برای احیای طریقه خود و برپایی حکومتی مزدکی قیام‌هایی انجام داده و موفقیت‌هایی داشته‌اند ولی دیر یا زود سرکوب شده‌اند.

قابل توجه است که قیام‌های قرون اولیه اسلام همگی رنگ دینی داشته و کمتر جنبه ملی‌گرایی داشته است. البته در مواقع خاص و برای تحریک حس کینه‌خواهی ناراضیان از کلیه وسایل و از آن جمله مسئله ملیت استفاده شده ولی به‌طور عموم و اصول، قیام‌ها رنگ دینی داشته است و جالب است که این قیام‌ها، به ویژه قیام‌هایی که برای تشکیل حکومت جدید صورت گرفته، کمتر از طرف زردشتیان بوده است. و این خود می‌رساند که زردشتیان یا اکثریت مردم زودتر جذب دین جدید شده‌اند. و شگفت آن‌که بیشتر بلکه تمام

قیام‌ها به دست ایرانیان مسلمان سرکوب شده‌اند. نوشته‌اند به آفریدین ماه فروردین که گروه بهافریدیه به او منسوب هستند در روستای خواف نیشابور در ده سیراوند قیام کرد «او با مجوس در اکثر امور مخالفت کرد ولی زردشت را تصدیق نمود و برأست خود هفت نماز را واجب کرد. مؤبدان زردشتی از او پیش ابومسلم خراسانی شکایت کردند و ابومسلم او را دستگیر کرده و کشت»^(۱)

قیام‌های مزدکیان علنی بود چه آنها برای برپایی یک حکومت بر پایه تعلیمات مزدک می‌کوشیدند و با این هدف با مسلمانان دست به گریبان بودند.

در سال ۱۱۸ هجری در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه امور بکیرین ماهان (از رؤسای دعوت‌گران به نفع بنی عباس) عمار بن یزید را به سرپرستی شیعیان (منظور شیعیان بنی عباس است) به خراسان فرستاد که در مرو جای گرفت و نام خود را به خدّاش تغییر داد و به سوی محمد بن علی (عباسی) دعوت کرد و کسان به وی اقبال کردند و پذیرفتند... پس عمار تغییر عقیده داد و دین خرمیه (مزدکی) آشکار کرد... و زنان‌شان را به همدیگر روا دانست و گفت این به دستور محمد بن علی است... عمار را دستگیر کردند و او با اسد فرمانروای خراسان درشتی کرد و اسد دستور داد تا دستش را بریدند و زبان‌ش را بکنند و چشکانش را میل کشیدند...^(۲)

در نیمه دوم قرن دوم هجری، هشام یا هاشم ابن حکیم که به نام المقنّع یا نقابدار خراسان شهرت دارد، در قریه کاوه کیمردان در خراسان بزرگ ظهور خود را اعلام کرد و ۱۴ سال در آن نواحی به تبلیغ مشغول بود. و در پایان در سال ۱۶۹ هجری، لشکریان مسلمان او را در قلعه‌ای محاصره کردند. چون محاصره شدگان عرصه را بر خود تنگ دیدند، به خودکشی دسته‌جمعی دست زدند. نوشته‌اند که المقنّع مزدکی بوده است.^(۳)

۱. آثارالباقیه، ترجمه داناسرشت، ص ۲۳۳. ۲. ص ۱۹۴، ج ۹، تاریخ طبری.

۳. ص ۲۳۴، آثارالباقیه.

در سال‌های اولیه قرن سوم هجری در زمان مأمون بابک خرم‌دین در آذربایجان و کوهستان‌های آن نواحی دولتی مزدکی تشکیل داد و مدت ۲۲ سال به استقلال فرمانروایی کرد و بارها لشکریان خلیفه را شکست داد و سرانجام به وسیله خیدرین کاوس ایارنی معروف به افشین سرکوب شد.

دستگاه خلافت برای قلع و قمع یا براندازی مزدکیان علاوه بر نیروی نظامی، از سلاح تبلیغات و شایعات، استفاده نمی‌نمود. در همه جا شایع می‌کردند که مزدکیان مذهب اباحه دارند و زن و مال را همگانی کرده‌اند و مردم را که به ویژه دربارها زن و به اصطلاح ناموس خود و مالکیت حساسیت دارند، به مخالفت با آنها تحریک می‌کرده‌اند. و همان‌طور که اشاره شد، کلیه قیام‌های مزدکی درهم شکسته شد و دوباره فعالیت زیرزمینی این گروه آغاز گردید.

نفوذ مانویان

دین مانی بدون جنگ و خون‌ریزی در سراسر جهان آن روزی نفوذ خود را گسترش داده و طرفداران و مؤمنان متعددی داشته است به طوری که در قرن چهارم میلادی وقتی امپراتور کنستانتین دین عیسویت را دین رسمی و اجباری قرار داد، مانویان در قلمرو روم یعنی آسیای غربی و شمال آفریقا از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند و تنها رقیب عیسویت به‌شمار می‌آمدند. ولی دین جدید یعنی عیسویت به مانند ایران با نهایت خشونت با آنها روبرو شده و کشتارهایی از آنها نموده است. مانویان در برابر این خشونت‌ها از پا ننشسته، چه در ایران و چه در روم به مبارزات زیرزمینی دست زده‌اند و منتظر فرصت مناسبی برای انتقام و کینه‌جویی بوده‌اند. این فرصت طلایی با فرارسیدن نهضت اسلامی به دست آنها افتاد و با نهایت شگفتی می‌بینیم که کلیه سرزمین‌هایی که مانویان در آنجاها نفوذ داشته‌اند با کمال سهولت به دست مسلمانان افتاده است ولی به محض این‌که

اسلام به سرزمین‌هایی رسیده که مانویان در آنجاها نفوذ نداشته و یا آن‌که در آنجاها از نفوذ کامل برخوردار بوده‌اند مثل چین و مغولستان و تبت، پیشروی اسلام متوقف شده است. و تازه این پیشروی‌ها مربوط به قرن اول هجری است که هنوز مانویان مورد تعقیب و سرکوبی قرار نگرفته بودند و دشمن مشترکی چون امپراتوری ساسانی و امپراتوری روم در مقابل آنها وجود داشته است.

در سطور گذشته اشاره کردیم مانویان و مزدکیان که در شکست دشمن سهم بزرگی داشتند، پس از پیروزی، به خیال بهره‌برداری و استفاده از موقعیت و موفقیت افتاده و قیام‌هایی به راه انداختند که عموماً جنبه دینی داشته است.

به عنوان جمله معترضه باید یادآور شویم که تا اواخر قرن اول هجری هنوز مسلمانی، به اقصی نقاط شرق ایران نرسیده بود و هنوز قسمتی از شرق و را رود (ماوراءالنهر) مسلمان نشده بودند و چه بسا علت آن نیز نفوذ مانویان در ترکستان و آن نواحی بوده است.

به طوری که نوشته‌اند، بیشتر ترکان شرقی و چینیان و مغولان، مانوی بوده‌اند. به همین دلیل نیز در آن سرزمین‌ها پیشرفت مسلمانان متوقف شده است. غیر از مناطق یادشده، بخش‌های دیگری چون طبرستان، دیلمان، گیلان و نواحی کوهستانی شمال ایران، استقلال خود را حفظ و در برابر دین جدید، تسلیم نشده بودند و بعدها و در دوران خلفای عباسی، اسلام در این نواحی نفوذ کرده است. در حقیقت در سال ۱۲۶ هجری هنگامی که ابومسلم خراسانی دعوت خود را آشکار نمود، هنوز آتش استقلال در بخش‌هایی از ایران روشن بوده است و این نقاط بخش‌هایی بوده که مانویان و مزدکیان در آن نواحی نفوذ چندانی نداشته‌اند.

گفتیم که کلیه قیام‌های مزدکی در هم شکسته شده است چه آنها علناً دست‌اندرکار برپایی حکومتی مستقل بر پایه تعالیم مزدک بوده‌اند ولی مانویان را به این سادگی نمی‌شد سرکوب نمود. آنها تشکیلات سری منظم و سازمانی جهانی داشتند هدف آنها تشکیل

حکومت مستقل و در دست گرفتن زمام امور نبود و لذا مبارزه با آنها کار ساده‌ای نبوده است.

باید یادآور شویم که وقتی ما از مانویان یاد می‌کنیم نباید ذهن خواننده متوجه ایران و ایرانیان و خلاصه جنبه ملی دین مانوی شود. مانویت یک دین جهانی بوده که با روش ویژه و تعلیمات خاص در تمام اقوام و نژادها ریشه دوانیده بود. مانوی‌ها خود را به ملت خاصی منتسب نمی‌کردند، لذا مانویت را باید از آثار و روش پیروان آن شناخت نه از نام آنها که ممکن است ایرانی، عربی، ترکی و یا رومی باشند. مؤمنان مانوی به صورت مردانی ظاهرالصّلاح در اغلب ادیان و فرقه‌ها رسوخ نموده و هدف خود را تعقیب می‌نموده‌اند. می‌دانیم که سنت آگوستین یکی از قدیسان عیسویت سابقاً مانوی بوده است.

در کتاب الفهرست آمده: وقتی در مانویان بغداد انشعابی روی داد، شخصی به نام ابوهلال دیجوری از آفریقه (مراکش) به بغداد آمده و به ریاست مانویان رسیده است و از همین خبر هویدا است که شبکه وسیع دین مانویان تا دورترین نقاط شمال آفریقا کشیده شده بود و ابوهلال ایرانی در آنجا خدمت می‌کرده است. و هنگام ضرورت، او به بغداد منتقل، و ریاست کل را به عهده گرفته است.

اثر مستقیم مانویان را در پیروزی اسلام می‌توان از فعالیت‌ها و آفتابی شدن آنها پس از پیروزی درک نمود. یکی از تعالیم اصلی مانویت، به ویژه برای صدیقان یا زندیکان، تقیه و پنهان‌کاری است. طبق این اصل مؤمنان مانوی خود را به لباس کلیه ادیان و آیین‌ها در آورده و در آن ادیان و مذاهب خرابکاری (که نزد آنها به منزله امر به معروف بود) می‌کنند. مشاهده می‌شود که در دو قرن اولیه اسلام مانویان آفتابی شده و بی‌واهمه و در همه جا به تبلیغ و فعالیت پرداخته‌اند.

«نقل است که در سنه مذکور (۱۶۹ هجری) کار زنداقه قوت گرفت. آن جماعت در اقدام بر ارکان اسلام مثل نماز و روزه و حج استهزا می‌کردند. یکی از آن طایفه بی‌ایمان عبدالله

بن المقفع بود که در فصاحت و بلاغت بی‌شبهه و نظیر می‌نمود و کتاب **کلّیله و دمنه** را از لغت پهلوی به عربی او نقل کرد. گویند که نوبتی زنداقه با یکدیگر گفتند که مدار کار متابعان ملت محمدی بر قرآن است و هرگاه ما در برابر آن کتاب نسخه‌ای تألیف نماییم فرقان را وقعی نماند و مهم ما از پیش رود پس به اتفاق ابن مقفع را گفتند که تو را به انشاء لغات بلیغه و انشاء کلمات فصیح‌ه اشتغال باید نمود و نخست در برابر آیه قتل یا ارض ابلعی مائک الایه کلمه چند مرتب باید ساخت چه هرگاه که از عهده این آیه بیرون آیی باقی آن امر سهولت خواهد یافت و ابن مقفع متعهد این کار گشته زنداقه اسباب فراغت او را مهیا گردانیدند و آن ابله مدت شش ماه در خانه تنها نشسته و رنج بیهوده کشیده هر چند سعی نمود نتوانست که لفظی چند بر هم بریندد که به آن آیه اندک مشابهتی داشته باشد و چون یارانش به آن خانه در آمده مسودات او را مطالعه نمودند گفتند که دست از این کار باز دارد که تقلید آیات قرآن فوق مرتبه انسانیت در خلال آن احوال هادی (خلیفه عباسی) بر عقیده فاسدها اصحاب ظلال و قوف یافته همه ایشان را به قتل رسانید...^(۱)

باید توجه شود که نویسنده خبر، مسلمان متعصبی بوده و متأسفانه آنچه ابن مقفع ساخته به دست ما نرسیده که ملاک قضاوت قرار گیرد ولی می‌دانیم که ابن مقفع یا روزبه همان‌طور که خود راوی اشاره کرده، در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر بوده و به گواهی نویسندگان عرب، کتاب **کلّیله و دمنه** او بهترین نمونه درست‌نویسی و فصاحت در زبان عربی است.

باری مجدداً یادآور می‌شود که پیش از اسلام مانویان در شرق و به ویژه در چین و ترکستان و مغولستان آزادی کامل داشته و چنان‌که نوشته‌اند، در بعضی نقاط دارای اکثریت بوده‌اند و حتی مانویت دین رسمی بعضی از قبایل ترکان شرقی بوده است.

ابن ندیم می‌نویسد:

شخص مؤثقی به من گفت: به شهر صفد رفتم که در ناحیه ماوراءالنهر و موسم به صفد ایران بالا بود. پایتخت ترک‌ها شهر بزرگی است به نام قرنکت که مردمش ثنویه (مانویان) و نصاری هستند و به زبان خود ثنویه را اهارکف می‌نامند.

و در جای دیگری آورده: اقوام بلغر و تبت به خط چینی و مانوی می‌نویسند و من چند نفر از چینیان را دیدم که بیشترشان از ثنویه و سمنیه بودند.^(۱)
«مانی هندیان و چینیان و خراسانیان را به خود خواند و در آنجا نماینده‌ای از خود داشت.»^(۲)

یکی از علائم فعالیت مانویان در قرون اولیه اسلام، کتاب‌هایی است که از طرف علما و مسلمان در ردّ بر ثنویه یا دین مانی نوشته‌اند. در کتاب الفهرست ابن ندیم به ده‌ها مورد از این کتاب‌ها به نام الرّد عَلَى الْمَنَانِیهِ (مانویان) کتاب الرّد عَلَى الثَّنَوِیهِ، کتاب الرّد عَلَى الْمَلْحَدِیْن و کتاب الرّد عَلَى الزَّنَادِقَه اشاره شده است. حتی در جدال یا مباحثات شعوبیه که در فصل گذشته به آن اشاره‌ای شده است، همه‌جا جای پای مانویان هویدا است. می‌بینیم عده‌ای ایرانی جانب اعراب را گرفته و برعکس عده‌ای از عرب‌ها جانب ایرانیان را گرفته‌اند. ابن ابوطاهر ایرانی کتاب فصل العرب علی‌العجم و عمر بن مطرف اهل مرو مفخرة العرب را تألیف نموده‌اند.

ابن ندیم می‌نویسد: محمد بن لیث خطیب مکتبی به ابوریع که برای یحیی بن خالد برمکی کتابت می‌کرد و او پسر آذر بادین فیروز بن شاهین بن آذر هرمزین هرمز سروشان بن بهمن افرتدار است که نسبش به دارا می‌رسد از زناده (زندیق = مانویان) شمرده می‌شد و تمایلی به ضدیت با ایرانیان داشت.

در احوال ابو هذیل می‌نویسد: (زندگی در قرن دوم و سوم هجری) او کتابی دارد به نام

میلاس و میلاس گیری بود که عده‌ای از ثنویان را جمع کرد و ابو هذیل با آنها مباحثه کرد و آنها را مجاب نمود. و به همین دلیل میلاس (این واژه باید تحریف مهراس باشد) اسلام آورد که این حاکی است که مانویان در آن عصر در بغداد کاملاً آفتابی بودند. تازه خود ابو هذیل اگر چه کتابی دارد به نام *الرّد علی الثنویه* متهم به دورویی است. عده زیادی از فقهای اسلامی متهم به زندقه بوده‌اند و این مسلم است که مانویان به صورت مردان روحانی و وارسته در ادیان دیگر رسوخ و در آن ادیان خرابکاری کرده‌اند داستان عبدالکریم بن ابی العوجا نمونه خوبی از این روش مانویان است.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه می‌نویسد:

محمدابن سلیمان که از طرف منصور (دومین خلیفه عباسی) حاکم بر کوفه بود عبدالکریم ابن ابی العوجا را حبس کرد. این مرد از مانویه بود و طرفداران او در بغداد به خلیفه فشار آوردند که او را آزاد کند. منصور نیز به محمدابن سلیمان فرماندار کوفه نوشت که او را رها کن. در ضمن خود ابن ابی العوجا منتظر بود که درباره او مکتوبی از خلیفه خواهد رسید و لذا به زندانبان خود گفت اگر امیر سه روز کشتن مرا عقب بیندازد من صد هزار درهم به او خواهم داد. زندانبان پیام او را به امیر رسانید. محمدابن سلیمان گفت من او را فراموش کرده بودم و تو به یادم آوردی چون از نماز جمعه برگشتم او را به یاد من آر. پس از برگشت از نماز جمعه امر کرد تا او را گردن بزنند. همین که عبدالکریم یقین پیدا کرد که کشته خواهد شد گفت به خدا سوگند یاد می‌کنم که اگر شما مسلمانان مرا کشتید من چهار هزار حدیث در دین شما جعل کرده‌ام که در آنها حرام را حلال و حلال را حرام گردانیده‌ام و شما روزی را که باید روزه بدارید به روزه‌گشایی و روزی را که باید روزه نباشید به روزه داشته‌ام. پس محمدبن سلیمان بفرمود گردن او را زدند و پس از کشته شدن او نامه خلیفه رسید.^(۱)

۱. نقل به اختصار از کتاب آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۹۵.

ابن ندیم (متوفی در سال ۳۸۰ هجری) می نویسد:

جعد ابن درهم آموزگاری مروان (آخرین خلیفه اموی معروف به مروان حمار در زمان مروان حمار بود که ابو مسلم خراسانی خلافت امویان را برانداخت) و فرزندانش را داشت و به طوری که مروان را مروان جعدی می گفتند. جعد مروان را به زندیقی درآورده بود ولی هشام بن عبدالملک در دوره خلافت خود او را به زندان انداخت و در پایان به دست خالد بن عبدالله قسری به قتل رسید و خالد در روز عید قربان او را به جای قربانی کشت. تازه خود خالد قسری یکی از مانویان بوده و ابن ندیم می نویسد: در کار مانویان اهتمامی نشان می داد و معلوم می شود برای تقیه و حفظ مصالح هم کیشان قربانی یک رفیق آن هم در روز عید قربان اهمیتی نداشته است. همچنین آمده است که همین خالد قسری نسبت به «مهر» که یکی از رؤسای مانویان بوده احترام فوق العاده قائل شده و او را بر استری سوار و انگشتری نقره به دستش نموده و خلعتی از جامه های ابریشم رنگین به وی پوشانده است و البته مخالفان مهر این موضع را برای او عیبی دانسته اند.

ابن ندیم از متکلمان و رؤسای مانویان که تظاهر به اسلام داشتند و در باطن زندیق بودند از: ابن طالوت، ابوشاکر، پسر برادر ابوشاکر، ابن اعدی حریزی، نعمان بن ابوالعوجا، و صالح بن عبدالقدوس نام می برد که کتاب هایی در تأیید دوگانه پرستی داشته اند و از شاعران: بشّار بن برد (او از شاعران معروف عرب و ایرانی بوده و به نژاد خود فخر می کرده و در پایان نیز کشته شده است)، اسحاق بن خلف، ابن سبابه، سلم خاسر، علی ابن خلیل و علی ابن ثابت را نام می برد و اضافه می کند: و از کسانی که در این اواخر به این امر شهرتی پیدا کردند: ابو عیسی وراق، ابوالعباس ناشی و جیهانی هستند.

نوفذ مانویان در قرون الویه اسلامی تنها به فقها و شعرا منحصر نبود بلکه عده ای از وزرا و حتی خلفا متهم به زندقه بوده اند.

ابوسفیان پدر معاویه مؤسس خلافت اموی مانوی بوده است. (لغت نامه دهخدا) ولید جانشین هشام نیز به مانویت منسوب بود.^(۱)

باز ابن ندیم می نویسد:

گرویند تمام برمکیان جز محمد بن برمک از زندیقان بوده اند. محمد بن عبیداله کاتب مهدی خلیفه زندیق بود چون به آن اعتراف کرد مهدی وی را به قتل رسانید. همچنین محمد ابن عبدالملک زیات نیز زندیق بوده است.

از خلفا غیر از مروان که به آن اشاره شد نوشته اند اسم کودکی منصور خلیفه مقتدر عباسی (جلوس ۱۳۷، مرگ ۱۵۸ هجری) مقلاس بوده و می دانیم که این اسم یک اسم مانوی هست و یکی از فرقه های مانوی به نام مقلاصیه مشهورند. مأمون خلیفه عباسی نیز متهم به زندقه بوده است. ابن ندیم می نویسد:

«به خط برخی از اهل این مذهب خواندم که مأمون نیز از آنها بوده ولی دروغ گفته اند.» اما مسعودی مورخ مشهور می نویسد وقتی در بدیدون ماسویه پزشک وارد چادر مأمون که در حال مرگ بود شد و او را در حال اغماء دید گفت: او را به حال خود بگذارید چون او اکنون خدا را با مانی تفاوت نمی گذارد و در این حال مأمون دیده گشود و نگاه غضب آلودی به ماسویه کرد.^(۲) که این خبر نیز مؤید شهرت مأمون به مانویت است و از طرفی رفتار او با یزدان بخت نیز که در زیر به آن اشاره خواهد شد می تواند قرینه ای برای تمایل مأمون به مانویت باشد.

ابن ندیم در الفهرست رؤسای مانویان را در دولت عباسیان چنین نام برده است: ابویحیی رئیس، ابوعلی سعید، ابوعلی رجا و یزدان بخت که در دوران مأمون بود. یزدان بخت مردی فصیح و سخن پرداز بود (البته در عربی). مأمون به او زنهار داد و او را

احضار کرد تا با علمای مسلمان و متکلمان مباحثه کند. در مجلس مباحثه برایا و جایی تعیین شد که کسی مجاز به عبور از آنجا نبود و نگهبانان برای محافظت او گماشته شدند تا مبدا سوء قصدی نسبت به او بشود و هدف کینه‌توزی مسلمانان متعصب قرار گیرد. البته نوشته‌اند که متکلمان او را مجاب کردند و مأمون به او گفت: «ای یزدان بخت، اگر زینهار ما نبود ما را با تو کارهایی بود. یزدان بخت گفت: ای امیر مؤمنان نصیحتت را شنیدم و گفتارت پذیرفته است ولی تو از آن کسانی نیستی که کسی را مجبور به ترک دین نمایی مأمون گفت چنان است که تو می‌گویی».

- همان‌طور که سابقاً اشاره شد پس از آن که مانی مرد و به قولی به قتل رسید پیروان او شدیداً مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند ولی بزرگان آنها با دستوری که در مورد تقیه داشتند هم‌رنگ جماعت شدند و فعالیت زیرزمینی خود را آغاز نمودند. عده‌ای نیز مهاجرت کرده و به کشورهای همجوار رفتند. ابن ندیم می‌نویسد:

«از صاحبان دین اول کسی که به شهرهای ماوراءالنهر درآمد، مانویان بودند. وقتی کسری مانی را به قتل رسانید بر مردمان کشورش سخن گفتن و مباحثه در این کیش را حرام نمود و پیروان مانی را در هر جایی که بودند به قتل می‌رسانیدند. از این رو همه پا به فرار گذاشتند و از رودخانه بلخ گذشته و به ملک خان در آمده و همانجا اقامت نمودند و خان در زبان آنها (مانویان) لقب پادشاهان شرک است و این اقامت در ماوراءالنهر تا زمانی بود که رشته امور فارسیان از هم گسیخته و کار عربان قوت و رونقی پیدا کرد و آنان به شهرهای خود برگشتند و به ویژه در دوره آشوب ایران و سرکار آمدن امویان»^(۱)

از این روایت به خوبی وضع آشفته اواخر دوره ساسانی و مقارن هجوم مسلمانان و نقش مانویان به خوبی آشکار می‌شود و از طرف همان‌طور که پیش از این اشاره شد تا اواسط دوره امویان هنوز اسلام به اقصی نقاط ایران نرسیده بوده است.

طبق آیین مانویان محل و مرآز آنها باید در بابل (در میان رودان یا بین النهرین و به طور اخص در بغداد یعنی زادگاه مانی) باشد و رئیس آنها باید از آن مرکز امور مانویان را سرپرستی کند. در دوره اسلامی مانویان دو تیره شدند عده‌ای معروف به مهریه که رئیس آنها شخصی به نام مهر بود و فرقه دیگر مقلاصیه که رهبر آنها مقلاص نامی بوده است و این دو دسته در بسیاری از فروع دین و همچنین مرکز رهبری با هم اختلاف داشتند. ابن ندیم نوشته که در دوران خلافت منصور دومین خلیفه عباسی ابو هلال دیجوری از افریقه (شمال افریقا) به بغداد آمد و بر مانویان ریاست یافت. (ص ۵۹۵ الفهرست) که از این روایت شبکه گسترده بین‌المللی مانویان را در جهان آن روزی می‌توان استنباط نمود و همان‌طور که سابقاً اشاره شد مانویان را نمی‌توان از نام آنها تشخیص داد بلکه باید از اعمال و روش آنها را شناخت.

از زمان منصور دومین خلیفه عباسی (خلافت از ۱۳۶ تا ۱۵۸ هجری) به بعد مبارزه با مانویان سخت‌تر شد. طبری در وقایع سال ۱۶۶ هجری می‌نویسد: «هم در این سال داوود بن روح بن حاتم و اسماعیل بن سلیمان بن مجالد و محمد بن ابویوب مکی و محمد بن طیفور را به تهمت زندقه گرفتند و اقرار کردند و مهدی (خلیفه بعد از منصور) آنها را به توبه واداشت و رهایشان کرد. داوود بن روح را پیش پدرش فرستاد که در آن وقت عامل بصره بود و بر او منت نهاد و به روح دستور داد تا تأدیبش کند.»^(۱)

و در وقایع سال ۱۶۷ می‌نویسد:

«در این سال مهدی (خلافت از ۱۵۸ تا ۱۶۹ هجری) به طلب زندیقان و جست‌وجوشان در آفاق و کشتن آنها بکوشید. کارشان را به عمر کلادی سپرد که یزید بن فیض دبیر منصور (خلیفه پیشین) را بگرفت و او اقرار کرد و به زندان شد و آنگاه از زندان فرار کرد که بدو دست نیافتند.»^(۲)

«در سال ۱۶۹ موسی (ملقب به هادی) خلیفه عباسی (خلافت از ۱۶۹-۱۷۰ هجری) نیز به سختی در پی زندیقان بود و از جمله زندیقان که کشته شدند یزدان پسر بادان دبیر یقطین بود و از جمله زندیقان از بنی هاشم یعقوب بن فضل مطلبی و داوود بن علی بودند که داوود بن علی در زندان بمرد... فاطمه دختر یعقوب نیز به زندقه اقرار کرد»^(۱)

باری هر چه دین اسلام به عمق در اذهان بیشتر نفوذ کرد و هر چه مسلمانان متعصب‌تر شدند، نفوذ ظاهری مانویان نیز محدودتر شد به طوری که ابن‌ندیم می‌نویسد در دوران مقتدر خلیفه عباس (۲۹۵-۳۲۰ هجری) عده زیادی از مانویان مجبور شدند به خراسان کوچ کنند و عده‌ای در شهرها پراکنده شدند و باقی مانده در خفا و پرده‌پوشی کامل فرو رفتند به طوری که در زمان تسلط آل بویه بر بغداد و دستگاه خلافت، تعداد آنها در بغداد ۳۰۰ نفر بوده و در زمان مؤلف الفهرست (قرن چهارم هجری) به پنج نفر هم نمی‌رسیده است (البته آنها که شناخته شده بودند) ولی در شهرهای ماوراءالنهر و صغد و سمرقند و به ویژه در شهر نونکت عده آنها زیاد بوده است.^(۲)

ابن‌ندیم حکایت جالبی نقل می‌کند: وقتی در سمرقند ۵۰۰ نفر از مانویان جمع شده و شهرتی یافته بودند، والی خراسان در صدد کشتن آنها برآمد ولی صاحب تغز غز (ترکان شرقی) کسی را نزد والی خراسان فرستاد و پیغام داد در کشور من مسلمانان چندین برابر هم کیشان ما در کشور شما هستند و سوگند یاد می‌کنم که هرگاه یکی از آنها (از مانویان) کشته شود، تمام مسلمانان را خواهم کشت و مساجدشان را ویران خواهم نمود و محافظت از

۱. ص ۵۱۷۳، ج ۱۲، طبری.

۲. نونکت همان واژه‌ایست که در غرب به بیت‌الحم ترجمه شده و لحم هم در سابق به معنی نان بود و گوشت را بُصرامی گفته‌اند. استاد ذبیح بهروز، ص ۸۶، دیباچه کتاب قصه سکندر و دارا، تألیف نویسنده این سطور.

آنها را در شهرها بر خواهم داشت تا عموماً کشته شوند. والی خراسان از قصد خود منصرف شد و از آنها جزیه گرفت^(۱)

این داستان نیز منعکس کننده نفوذ مانویان در بین چینیان و ترکان است. از مجموع آنچه تا اینجا آورده شد، به خوبی آشکار می شود که در قرون اولیه اسلامی، مانویان در دستگاه خلافت تا چه حد صاحب نفوذ بوده اند و می توان ادعا کرد که:

«روی هم رفته خلافت را در سده های اول از نظر معنویات مانویان عرب مآب و از نظر امور لشکری مانویان سغد و خوارزم (همان طور که می دانیم عده زیادی از ترکان شرقی را خلفا به عنوان محافظ و گارد شخصی خود خریده بودند و نفوذ آنها به جایی رسیده بود که خلفا را می کشتند و عوض و بدل می کردند. تسخیر بغداد به وسیله دیلمیان (آل بویه) نفوذ این ترکان را برانداخت و در عوض این دیلمیان بودند که بیش از یک قرن صاحب اختیار کامل خلفا شده بودند و تا آمدن طغرل سلجوقی در اواسط قرن پنجم هجری نفوذ آل بویه ادامه داشت. ن) اداره می کردند.^(۲)

در سده سوم و چهارم هجری مانویان مجبور شده اند که در سرزمین های اسلامی به زیرزمین پناه ببرند و فعالیت های زیر پرده خود را در جهت تخریب مسلمانی ادامه دهند. همان طور که در تخریب بنای دولت ساسانی پیشتر عمل کرده بودند.

مانویان با تظاهر به اسلام همه جا در شهرها سازمان های قوی و منظم و سری داشتند و غالباً هم دینان خود را هنگامی که اوضاع فلکی و اختلاقات داخلی مناسب بود برای غارت و ویرانی و انتقام جویی راهنمایی و یاری می کردند.

۱. معمولاً جزیه را از اهل کتاب می توان گرفت و لابد برای گرفتن جزیه از مانویان مجوز شرعی داشته اند.

۲. ذبیح بهروز، ص ۴۴، دیباچه قصه سکندر و دارا، تألیف نویسنده این سطور.

کشتارها و ویرانی‌هایی که در قرن هفتم و هشتم هجری صورت گرفته، همه مربوط به این فِرَق است. محال است بشر بدون تبلیغات دینی این اندازه خونخوار و قسی‌القلب و بی‌رحم باشد. به حسابی که آثار الباقیه پیش خود از روی تاریخ اسکندری در آورده هزاره مانی سال ۱۲۱۶ میلادی و مطابق ۶۱۲ هجری می‌شود و در این سال هجوم چنگیز به سرحدات دور دست شمال شرقی خراسان شروع شده است.»^(۱)

به نظر نگارنده این سطور، در پیدایش فرقه‌های گوناگون اسلامی و آشوب و دو دستی‌های قرن سوم و چهارم هجری و به ویژه در جدال شعوبیه و پس از آن نیز همه جا باید رد پای مانویان را جست‌وجو کرد.

مثلاً در کتاب الفهرست که بیش از هر منبعی اخبار مانی و مانویان را حکایت نموده، در کیفیت پیدایش قرمطیان و قداحیان و اسماعیلیه می‌نویسد:

عبدالله ابن میمون معروف به قَدَّاح اهوازی که پدرش میمون فرقه معروف به میمونیه را بنا گذاشت «آنها ادعا می‌کردند که علی خداست و عبدالله مدت‌ها دعوی پیغمبری می‌کرده است او به شهر حمص در شام رفت و در آنجا کشتزاری خرید و داعیانی برای تبلیغ به اطراف فرستاد. او به شخصی به نام قرمط برخورد که در دهکدهٔ قس بهرام کارش کشاورزی و نقاری (سنگ تراشی) بوده و اوست که بنیان‌گذار قرمطیان است. و همچنین اولاد عبدالله میمون بودند که به شمال آفریقا رفته و سلسله خلفای فاطمی را برپا کردند. با نهایت شگفتی می‌بینیم که در دستگاه قداحیان عده‌ای دوگانه پرست یا مانویان وجود داشته‌اند می‌نویسد:

حاتم و رستانی یکی از دعوات آنها (قراطمه) در ری و آذربایجان بود که به دوگانه پرستی معروف بوده است.»

«پیش از بنی قداح و در همان اوان، کسانی بودند که تعصب زیادی برای مجوس و دولت و فرمانفرمایی مجوسیان داشته و کوشش می‌کردند که آنها دوباره بر سرکار آیند. و در اوقات مختلف گاهی در پنهانی و گاه آشکار، با دسیسه و حيله بازی سبب حادث ناگواری در اسلام می‌شدند. گویند ابو مسلم خراسانی - صاحب دعوت - نیز هواخواه آنان بوده و در این زمینه کار می‌کرد. و سبب نابودیش همین شد. و از کسانی که این کار را پیشه خود ساخته و آشکارا پرده از آن برداشت، بابک خرمی است که شرح آن در مقاله نهم آمد. و کسی که با عبدالله (منظور عبدالله بن میمون قذاح است) در این کار زمینه‌سازی و همراهی داشت، مردی بود به نام محمد بن حسین، ملقب به زیدان از محال کرج. کاتب احمد بن عبدالغزیز بن ابودلف. و او در فلسفه و نجوم ماهر و از شعویان کینه‌توز نسبت به اسلام بوده، و عقیده به اثبات و پایداری نفس و زمان و مکان و هیولا داشت و برای ستارگان اثرات روحانی قائل بود. شخص مورد اعتمادی به من گفت که او به خیال خود در احکام نجومی دیده است که دولت اسلام منتقل به دولت ایران می‌گردد. و دینشان که مجوسیت باشد در هشتمین مقارنه انتقال مثلثه از برج عقرب - که دلالت بر ملیت دارد - به برج قوس است که دلالت بر کیش ایرانیان دارد و به همین جهت می‌گفت: امیدوارم که سبب این تحول من باشم و او چون ثروتمند و با همت و حيله‌گر بود به زمینه‌سازی برای این دعوت و پشتیبانی از این قداح پرداخته و از همراهی و کمک مالی با او کوتاهی نداشت. این دو نفر در عسکر (شهری در منطقه اهواز) با هم ملاقات نمودند، زیرا زیدان از طرف حمویه و وزیر ابودلف برای تقاضای امارت بر مکه و مدینه و اظهار اطاعت و انقیاد به دربار و درباریان به این شهر آمده و در همان جا وفات یافته و کارها یکسره به دست ابن قداح افتاد.»^(۱)

این‌ندیم می‌نویسد کتاب *ابلاغ السایع* (از کتاب‌های اسماعیلیان) نتیجه این مذهب و مکاشفات بزرگ آن است من این کتاب را خواندم و در آن چیزهای مهمی از اباحه محظورات و توهین به شرایع و پیروان آن دیدم (ص ۳۵۳ الفهرست).

من کتاب محمدبن زکریای رازی را در علم الهی خواندم و او در آن تحت تأثیر کتب مانی و خاصه کتاب او موسوم به *سفرالاسرار* است.^(۱)

در تاریخ حبیب‌السیر به نقل از حمدالله مستوفی آمده: که اعتقاد محمدبن حسن (یکی از رؤسای اسماعیلیه ایران) آن بود که عالم قدیم است و زمان نامتناهی و معاد روحانی و بهشت و دوزخ معنوی و قیامت هر کس در مرگ اوست.^(۲)

از آنچه در سطور بالا گذشت نفوذ مانویت در مذهب اسماعیلیه و شیعه استنباط می‌شود.

تقریباً اغلب مدارک قدیم حکایت از این دارد که ترکان شرقی و مغولان مانوی بوده‌اند و لذا جای شگفتی نیست که عزیمت چنگیز برای خرابی ایران و گشت و کشتارهای او درست در هزاره مانوی بوده است و سال فتح بغداد و خرابی آن شهر و قتل عام مردم آن دیار در هزاره مرگ مانوی قرار گرفته است. عجب است که هنگام هجوم مغولان نیز باز به شایعات و اخبار و احادیثی بر می‌خوریم که ضمن آنها از آمدن چنگیز هجوم مغولان پیشگویی شده است. و زمینه را برای عدم مقاومت و درهم شکستن روحیه مردم فراهم کرده بودند. در یکی از احادیث از پیامبر اسلام روایت کرده‌اند که: «اخبِرْنی جَبْرِئِلُ اَنَّ فَنَاءَ اُمَّتِیْ بِالسَّیْفِ» یعنی جبرئیل به من خبر داد که نابودی امت من با شمشیر است و این خبر را با حمله مغولان و کشتار بی‌امان آنها تطبیق می‌کردند.^(۳)

۱. ص ۲۹۱، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱.

۲. ص ۴۷۳، حبیب‌السیر، ج ۲.

۳. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۳، ص ۱۰۷.

از آن جمله خبری از ابولحسن الهیضم نقل شده که می‌گفت: «روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال انّ مقدمة خروج یاجوج و مأجوج التروک و فسادهم» یعنی از پیامبر (ص) روایت شده که گفت که پیش درآمد آمدن یاجوج و ماجوج آمدن ترکان و فساد آنهاست». که در این صورت هجوم ترکان و مغولان را مقدمه آمدن یاجوج و ماجوج و پایان جهان دانسته‌اند. و حتی از کتب صحاح که به اصطلاح اخبار موثق و صحیح را در بردارند (صحاح خمسہ مؤلفین آنها - مسلم، بخاری، ترمذی، نسائی و ابی داود که همه ایرانی بوده‌اند) خبری نقل کرده‌اند که:

لا تقوم الساعة حتّی تقاتلوا قوماً نعالیمُ الشَّعر و لا تقوم الساعة حتّی تقاتلوا قوماً کان وجوههم المان المطرقة صفار الاعین ذلف الاتوف...» که در این صورت حدیث حکایت از این دارد که روز قیامت نخواهد آمد مگر آن‌که قومی که ویژگی‌های آنها با مغولان هم‌آهنگی داشته باشد. (چشمان ریز، بینی‌های پهن، و صورت‌های برآمده) به کشت و کشتار بپردازند.

قاضی منهاج سراج، صاحب کتاب تاریخ طبقات ناصری (تولد ۵۸۹، مرگ ۶۵۸) به حدیثی از پیامبر استناد جسته که در آن از وی دربارهٔ فرا رسیدن روز قیامت سؤال کرده‌اند و گفت در ششصد و اندی، و این سال با سال خروج چنگیز در چین ز طمغاج تطبیق می‌کند. جماعتی دیگر از نویسندگان این واقعه را به منزلهٔ انتقام و عذاب الهی می‌دانستند.^(۱) «ابن غیلان بلخی کتب ابن سینا را از جمله کتب باطنیه می‌شمارد و از قول ابو عبیده جوز جانی شاگرد ابن سینا می‌گوید که دعوات باطنیه همه از ابناء مجوس بوده‌اند که تظاهر به اسلام می‌کردند لیکن در باطن با آن دشمنی داشتند و در تباهی آن سعی نمودند و از این روی خود را به فلسفه می‌بستند... مذهب باطنیه هیچ‌گاه مانند زمان دیالمه (دیلمیان - آل بویه) آشکار نشد...»^(۲)

۱. نقل احادیث از تاریخ ادبیات در ایران، آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۳، ۱۰۶.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ص ۲۸۷، ج ۲.

به طور خلاصه همان طور که پیش از این اشاره شد، بعد از آن که برای دومین بار مانویان سرکوب و آزادی خود را به ظاهر از دست دادند، فعالیت پنهانی آنها، به ویژه فعالیت خرابکارانه آنها آغاز گردید و این فعالیت در زمینه جعل احادیث و اخبار، ایجاد اختلاف بین مردم، ایجاد فرقه ها و ادیان و مذاهب و تحریک به کشت و کشتار با جدیت دنبال شد و در تمام این موارد به آسانی می توان رد پای مانویان را پیدا کرد. پژوهش در این موارد از حوصله این نوشتار خارج است و گمان می رود همین اندازه که گوشه هایی از کوشش مؤمنان مانوی نشان داده شده برای فهم و درک انگیزه های حوادث و وقایع کافی باشد.

دین مهر

در قیام ها و نهضت های دینی که در قرون اولیه اسلامی برپا شده، فعالیتی از مهریان دیده نمی شود ولی آنچه مسلم است آنها نیز مانند سایر ادیان سرکوفته بعد از پیروزی اسلام آفتابی شده اند. به خبر زیر توجه شود:

در سال ۵۱ هجری عیبدالله ابی بکره عامل سیستان می شود و به او فرمان داده شده بود که: «چون آنجا شوی، همه هیربدان را بکش و آتش گبرکان را برافکن. دهاقین و گبرکان سیستان قصد کردند که عاصی شوند بدین سبیل پس مسلمانان سیستان گفتند اگر پیغمبر ما صلی اله علیه یا خلفای راشدین این کرده اند، با گروهی که با اینان صلح کردند ما نیز این کار کنیم، اگر نه و نبودست اینجا کاری نباید کرد که اندر شریعت اسلام نیست و اندر صلح (منظور خلاف عهدی که روز اول گذاشته بودند) باز نامه نوشتند به حضرت (حضرت منظور خلیفه است که آن روز مرکزش در دمشق بوده) بر این جمله جواب آمد که نباید که ایشان معاهدند و آن معبد جای ایشان است و ایشان می گویند ما خداپرستیم و این آشتخانه را که داریم، خورشید را که داریم. نه بدان داریم که گوئیم این را پرستیم، اما به جایگاه آن داریم که شما محراب دارید و چنان که مکه، چون بر این حال باشد واجب نکند

برکنندن که جهودان را نیز کنشت باشد و ترسایان را کلیسا و گبرکان را آتشگاه، چون همه معاهدند میان معبد ایشان چه فرق کنیم... و دوست ندارند برکنندن چیزی و جایی که دیرینه گردد.^(۱)

مصحح تاریخ سیستان (محمدتقی بهار، ملک الشعراء) درباره خبر بالا در زیر صفحه متذکر شده و حدس زده‌اند که خورشید یا خورشید خانه محلی برای ستایش خورشید بوده است و گفته‌اند بعید نیست که خرابات و خورآباد مربوط به این معنی باشد. حدس ایشان در مورد ارتباط خرابات با خورشید یا خورشید کاملاً درست است ولی در مورد ریشه خرابات مسلم شده که خرابات جمع خرابه است و خرابه یا خرابه یا خورآبه یا مهرآبه یا خانه خور یا خانه مهر یا خانه آفتاب جایگاه نیایش مهریان بوده است (در این باره به کتاب مهرآبه یا پرستشگاه دین مهر اثر استاد دکتر محمد مقدمه مراجعه شود).

از مفاد خبر چنین استنباط می‌شود که مهریان نیز جزو گروه‌هایی بوده‌اند که برای تسلیم سیستان به صلح سهیم و شریک و جزو معاهدین بوده‌اند و هنگامی که خواسته‌ند معبد آنها را خراب کنند به دست و پا افتاده و به شرحی که در روایت آمده، از خود دفاع کرده‌اند. به ویژه از عبارت واجب نکند برکنندن که جهودان را کنشت و ترسایان را کلیسا و گبرکان را آتشگاه به خوبی آشکار است که بیشتر منظور تخریب مهرآبه یا خورآبه یا خورشید مهریان بوده است و عبارت می‌رساند همان‌طور که جهودان کنشت و ترسایان کلیسا و گبرکان آتشگاه دارند، لذا تخریب خورشید لازم نیست.

بالاخره مهریان نیز مانند مانویان به زیرزمین پناه برده و فعالیت زیر زمینی خود را آغاز کرده‌اند و مسلماً این مسئله در نتیجه سخت‌گیری حاکمان متعصب بعدی بوده است که آنها را جزو اهل کتاب و اهل قدمه قرار نداده‌اند ولی جای پای مهریان بیش از همه جا در زبان عرفان و ادبیات مغانه ایران آشکار است که در بحث تصوف اشاره کوتاهی به آن خواهد شد.

■ تصوف یا صوفی‌گری

تاکنون برای منشأ تصوف نظر صریح و قاطعی که مورد پذیرش همگان باشد ابراز نشده است. به نظر نویسندگان این سطور، پیروان باورهای دینی و اندیشه‌هایی که سرسختانه از سوی نظام حاکم مورد سرکوبی قرار گرفته و زندگی در میان دشمنان و متعصبان را دشوار می‌دیده‌اند، خود را از اجتماع کنار کشیده و به صورت گوشه‌گیران و مرتاضان، دور از مردم به زندگی ادامه داده و باورهای خود را حفظ می‌کرده‌اند. اینان صوفیان اولیه بوده‌اند.

این اشخاص برحسب محیط زیست و جو سرکوب‌گر مسلط بر اجتماع، چه بسا در کوه‌ها و غارها پناه بسته دور از دردسر و غوغا و در پناه تقیه یا پنهان‌کاری، افکار و اندیشه‌های مخالف عرف زان را حفظ نموده و با زندگی مرتاضانه، در نظر مردم به صورت قدیسان و پاکان و پارسایان که دست از دنیا شسته و به دنیا و عوارض آن پشت پا زده‌اند جلوه‌گر شده و مورد احترام و بزرگداشت قرار می‌گرفته‌اند.

همان‌طور که اشاره شد، این مرتاضان و پارسایان در غارها و دیرهایی که در سرکوه و یا در کمرکش کوه‌ها قرا داشته به سر می‌برده‌اند. این جایگاه‌ها بیشتر در نزدیکی راه‌های کاروان‌رو و در تقاطع شاهراه‌ها و مشرف بر راه‌های عبور و مرور قافله‌ها و کاروان‌ها

انتخاب می‌شده و فایده آن این بوده که می‌توانستند با مردم رهگذر و کاروانیان تماس گرفته، از اخبار شهرها باخبر شوند و چون مردم به نظر احترام و ستایش به آنها می‌نگریسته‌اند، می‌توانسته‌اند به انتشار شایعات و پیشگویی‌ها در جهت مقاصد خود (آن هم با احتیاط کامل) پردازند. این اشخاص به رهبان (به معنی نگهبان راه یا راهبان و اشخاصی که راه‌ها را زیر نظر دارند و یا نگهبان و حافظ راه و روش خود) معروف شده و این واژه فارسی به زبان عربی راه یافته و به صورت رُهبان و رُهبانیت به معنی ریاضت‌کشی و از دنیا گذشتگی به کار رفته است و حتی حدیثی نقل شده که: «لا رُهبانیه فی الاسلام» یعنی در اسلام ریاضت و دست از دنیا شستن وجود ندارد.

جان بی‌ناس مؤلف تاریخ جامع ادیان می‌نویسد:

«ظهور رهبانیت به صورت یک نهضت خاص مبتنی بر قطع علاقه از اجتماع در اواخر قرن سوم میلادی به وقوع پیوست.^(۱) همچنین می‌نویسد:

«اولین فرد که این روش را اختیار کرد، قدیس آنتونیوس اهل مصر بود... پس از اندک زمانی روش عزلت دسته‌جمعی و زندگی مشترک راهبان به ظهور رسید و موجب ایجاد بنای دیرها در جنوب مصر گردید... و این اسلوب دسته‌جمعی از مصر به خارج سرایت کرد و در شام و آسیای صغیر رواج یافت.»^(۲)

اگر پژوهش جان بی‌ناس درست باشد، باید باور نمود که پیشگام در تأسیس دیرها و صومعه‌ها آن هم در بیرون از شهرها، مانویان بوده‌اند. چه:

۱. در دین مانی اصل تقیه و پنهان داشتن باور از لوازم بوده است.

۱. تاریخ جامع ادیان، تألیف جان بی‌ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۶۳۹.

۲. همان مأخذ و صفحه.

۲. پیروان دین مانی از همان آغاز کار در قرن سوم میلادی چه در ایران و چه در روم بی‌رحمانه مورد اذیت و آزار دستگاه حاکم بر این دو کشور قرار گرفته‌اند و این روش سرکوبی مانویان در ایران در طول مذت فرمانروایی ساسانیان و سپس از قرن دوم هجری در زمان خلفای عباسی ادامه داشته است.^(۱)

در تاریخ طبری آمده:

«روزی زندیقی را پیش مهدی (خلیفه عباسی، در گذشت ۱۶۹ هجری) آوردند. به او گفته بودند تویه کند اما او نخواسته بود تویه کند گردش را زدند و بگفت تا وی را بیاویزند پس به موسی (ولیعهد خلیفه بعدی) گفت: پسرکم وقتی خلافت به تو رسید این فرقه یعنی یاران مانی را از میان بردار. این فرقه‌ایست که مردمان را به ظاهر نکو دعوت می‌کند چون اجتناب از زشتی‌ها و بی‌رغبتی به دنیا و عمل برای آخرت اما کسان را به تحریم گشود و خودداری از دست زدن به آب پاک و کشتن حشرات می‌کشاند... و سپس از این مرحله به پرستش دو تا می‌کشاند یکی نور و دیگری ظلمت. پس از این همسری خواهران و برادران و شست‌وشو با ادرار و دزدیدن اطفال را از راه‌ها به دستاویز رهندن از گمراهی ظلمت به هدایت نور مباح می‌شمارد. برای آنها دار به پاکن و شمشیر در میانشان نه و به خدای تقرب جوی که جدّ تو عباس را به خواب دیدم که دو شمشیر به من آویخت و دستور داد تا یاران دوتا را بکشم.»

«موسی هادی نیز دستور داده بود ده‌هزار دار برای او فراهم کنند و می‌گفت به خدا اگر زنده ماندم همه این فرقه را می‌کشم... اما او پس از دو ماه درگذشت.»^(۲)

۳. درست در اواخر قرن سوم میلادی بوده که دین مانی در شرق و غرب فعالیت زیرزمینی داشته و با دین عیسوی رقابت می‌کرده است. جان بی‌ناس می‌نویسد:

«دین مانی با مذهب عیسویت رقابت می‌کرد ولی بعد از ظهور قدیس اگستینوس (سن اگستین) رو به افول نهاد و عجب آن است که بعد از جنگ‌های صلیبی، عده‌ای از صلیبیان مبادی دین مانی را از بلاد شرق اقتباس و دوباره به مغرب آوردند...»^(۱)

باید اضافه کرد که دین مانی هیچ‌گاه از تحرک باز نایستاد و پویایی خود را حفظ نمود و در بسیاری از جاها می‌توان آثار و جای پای مانویان را مشاهده کرد. بعضی گفته‌اند که تصوف در نتیجه ترجمه کتب یونانی به وجود آمده و از آن متأثر بوده است ولی باید توجه داشت که فلوطین که افکار او را منشأ تصوف می‌دانند از افکار مانی متأثر بوده است. او با امپراتور گردیانوس در سفر جنگی او به خاور و ایران همراه بوده و آن زمان درست مقارن با رواج افکار مانویت در شرق بوده است.

۴. «ابوطالب عموی پیامبر اسلام ضمن یکی از سفرهای خود به شام محمد را با خود به سوریه می‌برد در نزدیکی شهر بصرا واقع در سوریه کاروان توقف کرد. آنجا صومعه‌ای وجود داشت که زاهدی به نام بحیره در آن زندگی می‌کرد و مردم به او اعتقاد زیادی داشتند. ابن‌هشام می‌نویسد بحیره برخلاف تصور مردم، عیسوی نبود بلکه مانوی بود. او معتقد بود که هر وقت خداوند مقتضی بداند در یک ملت پیغمبری مبعوث می‌کند که به زبان آن ملت با افراد صحبت کند. بحیره که تا آن روز از صومعه خارج نشده بود آن روز که محمد با عموم خود به آنجا رسیدند از صومعه خارج شد و با ابوطالب گفت من در خواب دیدم که کاروانی به اینجا می‌آید و در آن کاروان پسری است که از طرف خداوند به پیغمبری مبعوث خواهد شد...»^(۲)

خبر بالا نظر ما را تأیید می‌کند که اولاً دیرنشین‌ها اغلب مانوی بوده‌اند و در ثانی آنها در

۱. ص ۶۴۱، تاریخ جامع ادیان.

۲. نقل به اختصار از صص ۱۳ و ۱۴ کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت»، تألیف گنستان ویرزیل گیورگیو، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، چاپ ششم.

نشر اخبار و شایعات دستی داشته‌اند. اما باید دانست که تنها مانویان نبوده‌اند که عقاید خود را در درون صومعه‌ها و دیرها حفظ می‌کرده‌اند، بلکه سایر افکار و اندیشه‌ها چه دینی و چه غیردینی که هدف سرکوب واقع شده بودند از این روش استفاده می‌کرده‌اند و به همین دلیل است که تصوف مشارب و روش‌های گوناگون پیدا کرده و حتی بعضی از فُزُق آن با فُزُق دیگر مخالف بوده‌اند. به نظر نویسندگان این سطور، صوفیان همان گروه‌های مانویان، مزدکیان و مهریان (پیروان آیین مهر) و بوداییان و صاحبان آراء و عقاید مخالف و معارض با شریعت بوده‌اند. آنها در زیر نام تصوف و در سنگر صوفی‌گری آداب و رسوم و افکار خود را حفظ نموده و از طرفی به دین رایج و سرکوب‌گر و عبارت دیگر با شریعت به مبارزه پرداخته‌اند و اتفاقاً مسلمانان متعصب و فقه‌های مسلمان نیز این موضع را درک نموده و همه جا با آنها به سختی مقابله نموده و آنها را تکفیر کرده‌اند. محل زندگی و مرکز تجمع صوفیان به نام‌های خانگاه، دیر، صومعه، خرابات، لنگر، رباط و زاویه ذکر شده است. «و اندر سمرقند خانقاه مانویان است و ایشان را نغوشاک خوانند.»^(۱)

خانقاه مغرب خانگاه فارسی است که به صورت‌های خانگاه، خانه‌گاه، خونگاه و خوانگاه نیز دیده شده است. صورت اخیر یعنی خوانگاه را به معنی جای گستردن خوان یا سفره دانسته‌اند و همچنین در این صورت می‌تواند جای خواندن نیز باشد و نویسنده این سطور عقیده دارد که خوانگاه به معنی جای خواندن (خواه آواز یا زمزمه یا دعا و امثال آن) به مقصود نزدیک‌تر است و تقریباً هم ردیف واژه کلیسا می‌باشد.

اما دیر واژه‌ای است فارسی به معنی خانه و کوشک و قصر و به نظر زنده یاد دکتر مقدم، استاد زبان‌های باستانی در دانشگاه تهران، جایی گنبدی شکل بوده است. واژه سدیر را که قصری بوده در نزدیکی فرات نیز مغرب سه دیر دانسته‌اند (لغت‌نامه دهخدا).

واژه خرابات نیز بدون شک جمع خورابه یا خرابه است، به معنی جایگاه نیایش مهر و خورشید و از دو جزا خَر یا خور و آبه به معنی جای مسقف تشکیل شده است و جزء آبه در ترکیبات سردابه و گورابه، گرم آبه، کجاوه و... زنده است.

«اول خانقاهی که برای صوفیان بنا کرده‌اند آن است که به زَمَله شام کردند. سبب آن بود که امیری ترسا به شکار رفته بود در راه دو تن را دید که فراهم رسیدند و دست در آغوش یکدیگر کردند و هم آنجا نشستند و آنچه داشتند از خوردنی پیش نهاده و بخوردند و آنگاه برفتند. امیر ترسا را معامله و الفت ایشان خوش آمد. یکی از ایشان را طلب کرد و پرسید که آن که بود؟ گفت ندانم. آن امیر گفت پس این چه الفت بود که شما را با یکدیگر بود. درویش گفت که این ما را طریقت است. گفت شما را جایی هست که آنجا فرو آیید گفت نی گفت من برای شما جایی سازم تا با یکدیگر آن جا فراهم آیید پس آن خانقاه زَمَله بساخت.»^(۱) از این خبر نیز برمی آید که این دو نفر سیاح مانوی بوده‌اند، که می دانیم یکی از وظایف برگزیدگان و یا صدیقان مانوی متوقف نشدن در یک جا و سیر و سیاحت است.

«زندگی در صوامع و خانقاه‌ها نیز تا اندازه‌ای تقلید از مسیحیان و راهبان است و حتی در کتب تراجم احوال عرفا نوشته‌اند که اول خانقاهی که برای صوفیه بنا شده، به دست یکی از امرای مسیحی بوده است.»^(۲) به نظر می‌رسد که منشأ این خبر همان نشأ خبر قبلی است ولی لازم به تذکر است که اغلب مانویان در لباس تقیه با پیروان سایر دین‌ها مخلوط شده‌اند و تشخیص و شناسایی آنها برای عموم آسان نبوده است و این که گمان غالب این است که دین مانی یک دین التقاطی از ادیان گوناگون است. این نظر درست نیست. دین مانی دارای فلسفه و مبانی ویژه خود است و ربطی به سایر دین‌ها ندارد اما چون مانویان

۱. ص ۱۶۴، فرهنگ اشعار حافظ، به نقل از تاریخ تصوف دکتر غنی، ص ۷۵.

۲. جامی در نفحات الانس در شرح حال ابوهاشم صوفی.

در سرزمین‌های گوناگون و نزد اقوام مختلف برای فهماندن فلسفه خود از اصطلاحات و واژه‌هایی که در آن محل یا در بین آن اقوام رواج دارد استفاده می‌کنند چنین پنداشته شده که دین مانی دینی است که از التقاط دین‌های گوناگون پدید آمده است.

در قلمرو مسلمانان تا اواخر قرن دوم هجری تصوف وجود نداشته است و صوفیانی که در این دو قرن نام می‌برند مؤمنانی بوده‌اند خشکه مقدس و زاهد، و این‌گونه اشخاص در بیشتر دین‌ها و در تمام اعصار وجود داشته است و لذا نمی‌توان این‌گونه اشخاص را صوفی به معنی اخص دانست.

نوشته‌اند اول کسی که وی را صوفی خوانده‌اند ابوهاشم صوفی بوده است (اواخر قرن دوم هجری) و پیش از وی کسی را به این نام نخوانده‌اند.^(۱)

عبدک الصوفی که در ۲۱۰ هجری در بغداد درگذشته نیز مردی منزوی و گوشه‌گیر و زاهد بوده و به او نیز لقب صوفی داده‌اند، چون عبدک گوشت نمی‌خورده، بعضی از معاصران او را از زناده (مانویان) محسوب داشته‌اند.^(۲)

ساختن خانقاه‌ها در شهرها قدم مهمی بوده که عزلت‌گزیدگان و گوشه‌گیران از سرکوه‌ها و غارها به درون شهرها کشانده شوند و برای پنهان ساختن باورها و اعتقادات خود به رمزگویی و رمزگرایی و تأویل و تفسیر متوسل شوند و در بعضی از فرقه‌های تصوف سلسله مراتب و آداب و رسوم ویژه‌ای به وجود بیاید.

همان‌طور که اشاره شد واژه صوفی از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم به ندرت به کار رفته ولی در قرن سوم هجری بر تعداد صوفیان افزوده شده و به کار بردن واژه صوفی شیوع پیدا کرده است.

۱. ص ۴۲۰ فرهنگ اشعار حافظ به نقل از جامی و دائرةالعمارف اسلامی.

۲. مأخذ پیشین.

تاکنون در مورد ریشه واژه صوفی اتفاق نظر حاصل نشده است و در مورد اشتقاق این واژه بیش از اندازه سخن رفته است. بعضی گفته‌اند که صوف عربی است و به معنی یک سو شدن و روگردانیدن آمده، چه صوفیان از ماسوی الله (آنچه غیر از خداست) یک سو شده و روگردانیده‌اند (لغتنامه دهخدا ذیل واژه تصوف) به باور عده‌ای این واژه می‌تواند از صف، از صُفّه، از صفا، از سوف به معنی دانش در یونانی، از صوفانه به معنی گیاه خرد و ناچیز، از صفوت و صفا، از صُفوه بر وزن غرفه، از صُفو بر وزن عفو، از صفی به معنی دوست صافی دل، از صفا به معنی روشنی، از مصافات، از صوفیه نام قبیله‌ای عرب در ایام جاهلیت، از صوفه به معنی پُرز و پاره پشمی و موهای آویخته در پشت سر، و از حروف رمزی ص و ف که حرف ص اشاره به صبر و صدق و صفا و حرف واو اشاره به وَدّ (دوستی) و ورد و وفا و حروف ف اشاره به فرد و فقر و فنا، و از صوف به به معنی پشم در عربی آمده باشد از میان این ریشه‌ها اشتقاق اخیر یعنی صوف از رَدّ اشتقاق لفظ صوفی و تصوف از ریشه‌های یاد شده در مورد اشتقاق صوفی از صوف به معنی پشم که مورد قبول اکثر اهل فن است می‌نویسد:

«در زبان عربی یای نسبت در مورد انتساب به شکل و هیئت در جامه و لباس نظیر ندارد مثلاً کلمه قطنی به معنی کسی که لباس پنبه‌ای در بر می‌کند و اطلسی به معنی اطلس پوش در استعمال فصیح عربی نیست برخلاف فارسی که این نوع استعمال در آن صحیح و متداول است و لفظ صوفی را در عربی علی‌القاعده به معنی تاجر پشم و یا تاجر لباس پشمینه یا منسوب به محل و شخص، صوف و صوفه نام باید گفت نه در مورد پشمینه پوش. چنان‌که ظاهراً در مورد انتساب عبدالرحمن صوفی منجم معروف به مناسبت شغل پشم فروشی است نه پشمینه پوشی که شعار صوفیه است. حل این اشکال نگارنده را (استاد همائی) به این عقیده هدایت کرده که ظاهراً اصطلاح صوفی در مورد زهاد پشمینه پوش از کلمات ساخت فارسیان است که در زبان عربی داخل شده و از این جهت است که

دربارهٔ اشتقاق عربی این کلمه آن همه قیل و قال و بحث و جدل‌های لاطائل گفته و نوشته‌اند که ما بخشی از آن را به حسب ضرورت نقل کردیم و محتمل است که اول بار این لغت را ایرانی نژادان بصره و کوفه وضع کرده باشند. نظیر این کلمه که از زبان دیگر داخل زبان عرب شده و آن را عربی اصل پنداشته‌اند و درباره آن اشتقاقات عجیب و غریب ساخته‌اند... بسیار داریم.»^(۱)

اما به نظر نویسنده این سطور، واژه صوفی می‌تواند از ریشه سُف (یا صُف) به معنی دوست و دوستدار باشد. چه، ترکیب نارسف یا نریسف را به معنی دوست روشنایی یا دوست مهر داده‌اند.^(۲)

از آنچه تا اینجا به نظر خواننده رسید، جای شگفتی نیست که بیشتر صوفیان اولیه و مشهور، ایرانی بوده‌اند و ما به نام بردن عده‌ای که در قرن دوم و سوم بوده‌اند، بسنده می‌کنیم:

معروف کرخی - از مشایخ صوفیه، نام او ابو محفوظ، پسر فیروزان، درگذشت در سال ۲۰۶ یا ۲۰۷ هجری.

بشر حافی - او پای برهنه می‌گشته، تولد او در سال ۱۵۰ و درگذشت او در سال ۲۲۶ یا ۲۲۷ و اهل مرو بوده ولی در بغداد می‌زیسته است.

احمد خضرویه بلخی - سال مرگ ۲۴۵ هجری.

ابوتراب نخشی - سال مرگ ۲۴۵ هجری.

۱. فرهنگ اشعار حافظ، رجائی بخارائی، به نقل از مقدمه کتاب مصباح‌الهدایه، به قلم استاد جلال همائی.

۲. ص ۲۰۹، کتاب «ایران در زمان ساسانیان». کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی و ص ۴۷ دیباجه کتاب «قصه سکندر و دارا»، تألیف نویسنده، به قلم استاد ذبیح بهروز.

یحیی معاذ رازی - سال مرگ ۲۵۸ هجری.

بایزید بسطامی - سال مرگ ۲۶۱ هجری، پیروان او را طیفوریه گویند.

ابوحفص حداد نیشابوری - سال مرگ ۲۶۴ هجری.

حمدون قنار نیشابوری - سال مرگ ۲۷۱ هجری، پیروان او به قصاریه موسوم‌اند، گروه ملامتیه و قلندریه نیز از پیروان اویند.

سهل بن عبدالله تستری (شوشتری) - سال مرگ ۲۸۳ هجری.

جنید بغدادی - که اصل او از نهاوند بوده ولی در بغداد می‌زیسته و سال مرگ او ۲۹۷ بوده است.

سری سقطی - که در عرفان استاد جنید و دائی او بوده است.

ابوعثمان نیشابوری - سال مرگ ۲۹۸ هجری.

ابویعقوب حسین رازی - سال مرگ ۳۰۳ هجری.

حسین منصور حلاج بیضاوی فارسی - سال مرگ ۳۰۹ هجری.

ابو عبدالله محمد المرثعش نیشابوری - سال مرگ ۳۲۸ هجری.

و عدهٔ زیاد دیگری که اگر می‌خواستیم نام همه را بیاوریم، نوشتار بیش از حد طولانی می‌شد و تازه از نام بردن صوفیان و عارفان بسیار بزرگ قرون بعد خودداری شد، همین قدر کافی است که جلایی هجویری در کتاب کشف المحجوب می‌نویسد: «در عهد ما ۳۰۰ تن از مشایخ بزرگ صوفیه تنها در خراسان هستند که هر یک را مشرب خاصی است...»^(۱)

همان‌طور که در سطور گذشته اشاره شده، در دو قرن اول هجری پیروان ادیان و عقاید

۱. ص ۲۵۶، ج ۱، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌اله صفا، هجویری خود از صوفیان قرن پنجم هجری بوده است.

سرکوفته گمان می‌کردند با فروپاشی نظام استبدادی - دینی ساسانی در ایران و نظام استبدادی دینی رومی در شرق و جنوب مدیترانه از قید سرکوب رسته‌اند، به همین دلیل اغلب آفتابی شده و خودی نشان دادند. اما خیلی زود به اشتباه خود پی برده و دوران تازه‌ای از تعصب و سخت‌گیری را در برابر خود دیدند. به ویژه از اواسط قرن دوم هجری، در ایام خلافت منصور عباسی و جانشینان او، مبارزه با پیروان ادیان و عقاید مخالف به شدت از سر گرفته شد و لذا برای بار دیگر مبارزه میان دین حاکم و مخالفان آغاز شده است. این مبارزات در بعضی مواقع به صورت قیام مسلحانه یا قیام از راه دین آوری صورت گرفته است و در بعضی جاها موفقیت‌آمیز بوده است. در این زمینه می‌توان قیام سیس، ماه آفرید، مقنن یا نقابدار خراسان، بابک خرم‌دین، مازیار، قرمطیان و بوسعیدیان، زنگیان در خوزستان و جنوب عراق، فاطمیان و اسماعیلیان و شیعیان را نام برد. ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «عبیداله بن حسن بن احمد بن عبدالله بن میمون قَذَّاح (اهوازی) وقتی در مغرب (شمال آفریقا و مراکش) خروج نمود و خود را به علویان منسوب داشت، علویان انکار کردند او مالی زیاد و جعاله بسیاری به ایشان بخشید و علویان را ساکت کرد.»^(۱) عبیداله مهدی مؤسس سلسله خلفای فاطمی مصر است که حدود دو قرن و نیم در کنار خلفای عباسی در شرق در مصر و شمال آفریقا دستگاه خلافت عریض و طویلی فراهم آورد. و داعیانی به اطراف فرستاده‌اند و اسماعیلیه ایران و حسن صباح را می‌توان از شاخه‌های خلفای فاطمی دانست. بابک خرم‌دین نیز نزدیک ۲۰ سال در آذربایجان عَلم استقلال برافراشته بود و به طوری که نوشته‌اند، پیرو دین مزدک بوده است. از میان این قیام‌های مسلحانه، قیام زنگیان (یعنی غلامان سیاه و بردگان) در خوزستان و جنوب عراق فعلی قابل توجه بود که این قیام نیز مانند قیام بابک در هم شکسته شده است. قیام قرامطه

و بوسعیدیان نیز در ساحل جنوبی خلیج فارس و حمله و کشتار آنها در مکه و خرابی‌هایی که بار آوردند مدت‌ها دنیای اسلام را متزلزل کرده بود. ولی این قیام‌های پراکنده زمینه را برای قیام سیاسی و نظامی یعقوب لیث در سیستان، و بعد خاندان بویه (شیعه زیدی) را در فارس، و تسخیر بغداد را فراهم کرد که باید شرح آنها را در تاریخ‌ها خواند.

در بین مذاهب گوناگون اسلامی، تشیع یا شیعه‌گری (شیعه ۱۲ امامی) چون رنگ بیشتری از مسلمانی داشته و دوستی پیامبر و خانواده او را شعار خود قرار داده بودند، طرفداران بیشتری پیدا کرد و روز به روز نیز علی‌رغم تعصبات و سخت‌گیری‌های اهل تسنن، بیشتر به پیروان این مذهب افزوده می‌شد. به نظر نویسنده این سطور، اگر مبارزات خونین شاه اسماعیل صفوی و تشکیل حکومت شیعه در ایران و مبارزه با سنی‌گری آن هم به زور شمشیر نبود، گسترش تشیع و نفوذ آن در جهان تسنن به مراتب بیشتر بود.

بعضی از مورخان و نویسندگان فرق باطنیه، اعم از اسماعیلیه، قرامطه و غیره را متهم به خروج از دین و تظاهر به اسلام برای نابود کردن آن و تجدید رسوم مجوس کرده‌اند... البغدادی شواهد متعددی برای اثبات نظر خود آورده و آغاز دعوت این قوم را از زمان معتمد خلیفه دانسته است. (اوایل قرن سوم هجری) که بابک و مازیار برای تجدید آیین‌های قدیم قیام کرده بودند. وی می‌گوید اصحاب تواریخ گفته‌اند که واضعین اساس مذاهب باطنیه از اولاد مجوس و مایل به دین گذشتگان خود بوده‌اند و چون جرأت نمی‌کردند این عقیده را به صراحت ابراز دارند، دعوت خود را در لباس مذهب باطنی انتشار دادند. اساس معتقدات این اقوام بنا بر تصریح البغدادی بر ثنویت (مانویت) است. یعنی می‌گویند خدا نفس را کواکب سبعة (هفت امشاسپند) و طبایع الاول (ایزدان) اداره می‌کنند. همین باطنیه معتقد به افروختن آتش در مساجد بوده و می‌گفتند باید در مسجد آتشدان باشد که دائماً در آن عود بسوزد و نیز باطنیه شروع به تأویل احکام شریعت کرده، به وجهی که منجر به احکام مجوس شود. مثلاً برای اتباع خود نکاح با محارم و شرب خمر

را جایز شمردند و امیر قرمطی احساء (در ساحل جنوبی خلیج فارس) بعد از ابو طاهر جنابی (اهل بندر جنبابه یا گناوه در ساحل ایران، یعنی ساحل شمالی خلیج فارس که فعلاً جزو استان فارس است) یعنی ابن زکریا فرمان داد که اگر کسی آتش را خاموش کند، دستش را ببرند و اگر کسی آن را به دم خویش بمیراند، زبانش را ببرند...»^(۱)

لازم به یادآوری است که نظر بغدادی به طور اصولی درست است ولی او بین فرق گوناگون باطنیه و ادیان گوناگون قدیمی اختلافی قایل نشده است، در صورتی که هرکدام از این فرقه‌ها نقطه نظر و روش و باورهای ویژه‌ای داشته و اغلب با هم در تضاد بوده‌اند. رسم وجود آتش در خانقاه‌ها یک رسم قدیمی است که هنوز نیز در اغلب خانقاه‌ها وجود دارد و به محل نگاه‌داری آتش دوده می‌گویند. چنین به نظر می‌رسد که وجود «دوده» نیز بازمانده یک سنت قدیمی است که در هر خانه برای نگاه‌داری آتش وجود داشته و همیشه اجاق خانه را روشن نگه می‌داشته‌اند و واژه دودمان به معنی خانواده و خانمان از این رسم گرفته شده و اصطلاح «دودمان را به باد دادن»، به معنی نابود کردن خانواده همراه با خاموش شدن «دوده» از آن ناشی شده است.

آنچه مسلم است آن که گفتار و کردار صوفیان هر چند در نتیجه تعصبات مذهبی حاکم بر محیط رنگ شریعت گرفته باشد، در باطن مخالف شرع و با آن در تضاد است. در رویارویی با دین نو و به منظور سست کردن باورهای مردم از جعل اخبار و احادیث و تعبیر و تفسیر و تأویل آیات و اعتراض و عیب‌جویی از دین حاکم کوتاهی نشده است و با پیدا شدن و بنای خانقاه‌های بازار تصوف روز به روز گرم‌تر شده و توجه عده زیادی را به خود جلب نموده و خانقاه‌ها و دیرها به صورت کانونی برای تصوف در آمده است. و از طرفی چون صوفیان دارای منشأ متعددی بوده و با هم توافقی نداشته‌اند، لذا تصوف به

فرقه‌های گوناگون یا مشارب و روش‌های مختلف تقسیم شده و گفته شده: «الطریق الی الله بعدد انفاس اخلاق» یعنی راه به سوی خدا به تعداد مردم است و به این ترتیب اختلافات را توجیه کرده‌اند.

اگر به طور ژرف در اصول و عقاید و روش صوفیان و خائنه‌داران پژوهش شود، به روشنی فرقی بین فرق و مشرب‌های گوناگون تصوف قابل لمس است. در این روش‌ها به طور کلی مبارزه با موازین شرعی به چشم می‌خورد و به ویژه در گفتارها و مواظ اقطاب یا پیران صوفیه تضاد بین طریقت (روش صوفیه) و شریعت (روش و راه دین داران) به خوبی آشکار است و اگر بخواهیم شواهدی در این موارد بیاوریم به اصطلاح مثنوی هفتادمن کاغذ شود و لذا به بعضی از گفتارها و کلمات صوفیان عالی مقام، بسنده می‌کنیم. شرح حال و باورهای حسین بن منصور حلاج نمونه خوبی است که باید به آن توجه شود. شیخ فریدالدین عطار گوید: «چیزها رود در طریقت که با ظاهر شرع راست نیاید.» از شیخ ابوسعید ابوالخیر صوفی و عارف قرن پنجم پرسیدند از شریعت و طریقت. شیخ گفت:

«این اسامی منازل است و این منازل بشریت را بُود. شریعت هم نفی و اثبات بود بر قالب و هیکل، و طریقت همه محور کلی باشد و حقیقت همه حیرت است.»
 «شریعت راهی است که پیغمبر نهاده و دارنده آن است و جاده فراخ را شارع گویند.^(۱)
 پس شریعت راه فراخ بود که از آن طُرق خیزد... طریقت راهی است که از شریعت خیزد. شریعت میان توحید و طهارت و نماز و روزه و حج و جهاد و زکات است و میان معاملات دنیا و محاسبات عقبی و لقاء و سلام و کلام و رضای خدای تعالی.
 اما طریقت طلب کردن تحقیق این مشروعات و آراستن اعمال به صفای ضمائر و

تهذیب اخلاق از کدورت‌طلبی چون ریا و جفا و شرک خفی و حقد و حسد و تکبر و اجاب و مانند اینها مقللاً جامه نمازی کردن از لوث نجاست شریعت است و دل را نگاه داشتن از کدورت بشری طریقت است. مردم بدین اوصاف از حضيض اهل عادت خلاص یابد و در اسمای ارباب حقیقت مأوی یابد و بر قدر حرکت خود مرتبه گیرد و به مقدار بصیرت خود ثمرت یابد.»^(۱)

از گفته‌های بایزید بسطامی، عارف و صوفی مشهور:

«حق بر دل اولیای خود مطلع گشت بعضی دل‌ها دید که بار معرفت نتوانست کشید به عبادتش مشغول گردانید.»

«از نماز جز ایستادگی ندیدم و از روزه جز گرسنگی. آنچه مراسم از فضل اوست، نه از فعل من.»

ذوالنون مصری (از صوفیان بنام) به کسی که چهل چله نگه داشته و در چهل موقف ایستاده و چهل شب نخفته و هیچ از عالم غیب بر او مکشوف نشده، چنین می‌گوید: «برو امشب سیربخور و نماز خفتن مکن و همه شب بخسب تا باشد که دوست اگر به لطف ننماید به عتاب بنماید.»

شبلی (از صوفیان معروف هم عصر حلاج و جنید) را دیدند که آتشی بر کف نهاده و می‌دوید. گفتند کجا می‌روی؟ گفت می‌روم تا آتش در کعبه زخم تا خلق با خدای پیردازند. همچنین روزی او را دیدند که چوبی هر دو سر آتش در دست داشت، گفتند چه خواهی کرد؟ گفت می‌روم از یک سر آن دوزخ را بسوزم و با یک سر بهشت را، تا خلق را پروای خدا پدید آید.

جنید روی اصحاب را گرفت اگر همی دانمی که نمازی بودن فریضه دورکعت، فاضل‌تر از نشستن با شما بودی هرگز با شما نشستمی.

احمد خضرویه با هزار مرید نزد بایزید شد. بایزید خضرویه را گفت تا کی سیاحت و گرد عالم گشتن؟ خضرویه گفت چون آب بر یک جای ماند متغیر شود. شیخ (بایزید) گفت: کُن «بحراً لا يتغير»، یعنی دریا شو تا تغییر نکنی.^(۱)

به طوری که ملاحظه می شود، در ژرفای باورهای صوفیان عقاید مخالف شرع و دین نهفته است و اگر بخواهیم کلیه این اقوال و گفتارها، به ویژه شطحیات صوفیان را نقل کنیم، سخن به درازا می کشد و از روش خلاصه نویسی ما به دور است.

شطح، کلام و ادعایی است که مخالف شرع باشد مثل این که یکی از پیران گفته «در زیر حُجَّة من غیر از خدا نیست» و اغلب اقطاب صوفیه شطحیاتی دارند. در ردیف شطح بیشتر طامات نیز آمده است. طامات نیز عبارات از ادعاهایی است که بیشتر اقطاب صوفیه داشته و یا به آنها نسبت داده اند. مثل راه رفتن روی آب، پریدن در هوا و زر نمودن خاک و امثال آن، یعنی معجزه کردن، که در اصطلاح صوفیه به این معجزات کرامات می گویند. برای دانستن این گونه شطیحات و طامات، بهترین مرجع، تذکرة الاولیای شیخ عطار است.

همانطور که در سطور گذشته چندین جا اشاره شد، بیشتر فرق یا فرقه های صوفیه در معتقادات و باورها با هم هماهنگی نداشته و حتی اختلاف نیز دارند. مثلاً پاره ای سیر و سیاحت و به اصطلاح سیر آفاق و انفس را از مسائل عمده طریقت دانسته و عده ای مخالف آن بوده اند. (ریشه واژه مسیح را نیز بعضی از سیاحت گرفته اند) عده ای زن گرفتن و تأهل را مخالف بوده و عده دیگر مثل ابوسعید ابوالخیر می گفته اند:

«شیخ را گفتند فلان کس روی آب رود. گفت سهل است بزغی (وزج، قورباغه) نیز بر روی آب رود. گفتند فلان کس در هوا پَرَد. گفت زغنی و مگسی نیز بر هوا پرد. گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری رود. گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب

می‌رود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن باشد که میان خلق نشیند و دادوستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از یاد خدا غافل نباشد.»^(۱)

از اوایل قرن پنجم هجری به بعد، ترکان پاک اعتقاد (این لقب را خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه به ترکان داده است) روی کار آمدند، تعصبات و سخت‌گیری‌ها زیادتر شد و هرچه این سخت‌گیری‌ها بیشتر شد، صوفیان نیز بیشتر اعمال و کردار و گفتار خود را با آیات قرآنی و احادیث و سنت منطبق کرده‌اند و برای این کار به تأویل و تفسیر و موشکافی آیات و احادیث پرداخته و روش یا مسلک خود را به ظاهر شرع نزدیک کرده و خود را از کشمکش‌های زمان برکنار داشته‌اند و به راستی در این موارد خوب از عهده برآمده و باورهای خود را در قالب ضوابط اسلامی ریخته و خود را حفظ کرده‌اند. به‌طوری‌که در حمله مغولان و قتل و غارت‌ها اغلب خانقاه‌ها ملجأ و پناهگاه مردم بوده و از رونق بی‌سابقه‌ای برخوردار بوده‌اند.

در پژوهشی در سیر تصوف دیده می‌شود که بعضی از فرقه‌های صوفیه دارای سازمان و سلسله مراتب منظمی بوده‌اند که فقط نظیر آن را در دین مانی می‌توان یافت.

در دین مانی پیروان دین به پنج طبقه تقسیم شده‌اند، به شرح زیر:

۱. فریشتگان که عده آنها ۱۲ نفر بوده است.
۲. طبقه سپاسگان و یا اسقفان که تعداد آنها ۷۲ نفر بوده است.
۳. طبقه مهشتگان یا شیوخ که تعداد آنها ۳۶۰ نفر بوده است. (جمع ۴۴۴ نفر).
۴. وزیدگان یا برگزیدگان یا صدیقان.
۵. نیوشاکان یا شنوندگان یا سماعین.

دو طبقه اخیر از لحاظ تعداد حدی نداشته ولی از لحاظ وظایف، صدیقان حق گرفتن زن ندارند. باید دائماً در سیروسیاحت بوده و در یک جا مقام نکنند. کسب نکنند. بیش از

۱. اسرارالتوحید، در شرح حال ابوسعید، تألیف محمد منور. ضمناً در این خبر نمونه‌ای از شطح و طامات صوفیان نیز به چشم می‌خورد.

یک روز غذا و مایحتاج نزد خود نگاه ندارند. گوشت و شراب نخورند. حتی چیدن بعضی از گیاهان بر آنها ممنوع بوده است.

اما نیوشاکان یا سماعین باید حتی الامکان از ارتکاب گناهان پرهیز کنند. می توانسته اند گوشت بخورند. زن بگیرند و... ولی باید وسایل معاش صدیقان را برسانند.^(۱) در بعضی از فرقه های صوفیه نیز می توان تقریباً چنین سازمانی را ملاحظه کرد. مثلاً در یکی از فرقه ها:

در سر سازمان	قطب یا پیر	۱ نفر
بعد از قطب	نقباء یا نقبیان	۴ نفر
بعد اوتاد		۴۰ نفر
بعد ابدال...	۳۶۰ نفر	(جمع ۴۰۵ نفر)

نوشته اند ابدال جمع بدل، یعنی کسی که مبدل شده و باعث بقای عالم اینها هستند، که البته بی نام و نشان زندگی می کنند و کسی آنها را نمی شناسد.

در فرقه دیگر:	ابدال	۳۰۰ نفر
	اوتاد	۷۰ نفر
	نجباء	۴۰ نفر
	نقباء	۱۰ نفر
	عرفا	۷ نفر
	مختاران	۳ نفر
غوث یا پیر یا قطب		۱ نفر (جمع ۴۳۱ نفر)

۱. برای شرح بیشتر به کتاب «ایران در زمان ساسانیان»، فصل مانی و کیش او، تألیف کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی مراجعه شود.

و همچنین سازمان‌های دیگری با جزیی تفاوت وجود داشته (شاید اکنون نیز وجود دارد) که از نقل آنها صرف‌نظر شد. جویندگان می‌توانند برای آگاهی بیشتر به کتاب فرهنگ اشعار حافظ، تألیف احمد رجائی بخارائی مراجعه نمایند.

پیر یا قطب یا غوث که در رأس هرم سازمانی بیشتر صوفیان قرار دارد، اغلب معجزات یا کرامات و خوارق عادت از خود ظاهر می‌سازد یا مریدان معجزاتی به آنها نسبت می‌دهند که در سطور گذشته به مسئله طامات و شطحیات اشاره‌ای شد و از بحث در این باره که طولانی است می‌گذریم.^(۱)

حدیثی از پیامبر اسلام نقل کرده‌اند که «الشیخ فی قومه کالنتی فی أُمته». یعنی شیخ و بزرگ در میان قوم خود مثل پیامبران در میان امت خود است. ولی بعضی از صوفیان قدمی فراتر نهاده و می‌گویند: پیامبران بنا به امر و گزینش خداوند مأمور رساندن کلام و دستورات الهی به امت بوده‌اند ولی پیران و اقطاب واصل در نتیجه مجاهدت و کوشش و تجلیه و ریاضت به خدا رسیده و در ذات خداوندی فانی و مضمحل شده‌اند، لذا افعال و گفتار آنها همان کلام و گفتار خداست. و همچنین ادعا دارند که زمین امکان دارد از پیامبر خالی باشد، ولی هیچ‌گاه از مردان و پیران واصل به حق خالی نیست.

غیر از سلسله مراتب و سازمان، میان آداب و رسوم بعضی از فرقه‌های صوفیه و مانویان وجوه تشابه زیادی وجود دارد. چون احتراز از خوردن گوشت و شراب، زن نگرستن و ترک مجامعت، کناره‌گیری از خلق و تقیه، پشت پا زدن به دنیا و اسباب دنیوی، روزه گرفتن و اتصال روزه‌ها به هم، چله‌نشینی، بیش از یک روز مایحتاج نگاه نداشتن، در یک جا ساکن نشدن و سیروسیاحت و امثال اینها. البته همان‌طور که اشاره شد، این تکالیف مربوط به صدیقان مانوی است، همان‌طور که اجرای این وظایف در تصوف نیز بیشتر به طبقات بالای سازمان مربوط می‌شود.

۱. نوشته‌اند معجزه اختصاص به پیامبران دارد و به معجزات اقطاب و پیران کرامت می‌گویند.

عده زیادی از دانشمندان و فیلسوفان بزرگ به پیروی از دین مانی متهم‌اند. مانند محمد زکریای رازی فیلسوف و طبیب مشهور و شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب کتاب معروف «حکمه الاشراق»...

فرقه‌هایی از صوفیان، راه عشق را برگزیده‌اند و در نوشته‌ها و اشعار و روش خود شعائر دین مهر و میترائیسم را به یاد می‌آوردند. شراب می‌نوشند، زیبایی و موسیقی و رقص را می‌ستایند^(۱) و در اشعار خود اصطلاحات و زبانزدهای مهری را به کار می‌برند. و پیداست این فرقه در قطب مخالف فرقه‌های معتقد به ریاضت و چله‌نشینی قرار می‌گیرند که گوشه‌ای از باورهای آنها در سطور گذشته بیان شد.

با نگرش به این مسائل، به خوبی آشکار می‌شود که کلیه پیروان ادیان سرکوفته و ناراضی از جو دینی و تعصب حاکم در پناه تصوف و سنگر صوفی‌گری عقاید و باورهای خود را حفظ نموده و ضمناً با تعصبات و خشونت‌های مخالفان به طور پنهانی مبارزه کرده‌اند. و از طرفی چون ناراضیان و مخالفان دین حاکم، منشأ واحدی نداشته‌اند، لذا بر حسب عقاید پنهانی خود دارای روش‌ها و به اصطلاح مشرب‌ها و مسالک گوناگون شده‌اند و در تصوف اختلاف مشرب و مسلک (روش و راه) به وجود آمده است که اگر خوب دقت شود و در رفتار و روش آنها موشکافی به عمل آید، چه بسا بتوان سرنخ و منشأ اصلی افکار و باورهای آنها را به دست آورد و چه بسا در جریان سخت‌گیری‌ها و تعصباتی که حاکم بر محیط بوده، اهل طریقت مجبور شده‌اند خود را با ظاهر شریعت وفق دهند و کم‌کم با منشأ اولیه قطع رابطه شده است. و البته اگر هم نشده، این مسئله جزء اسرار نیست که جز پیر طریقت، و احیاناً پیروان خاص او کسی از آن آگاه نیست.

۱. به اصطلاح صوفیه رقص سماع را گویند. واژه سماع به معنی رقص، ریشه فارسی دارد و در بعضی از گویش‌های محلی ایران، به معنی رقص به کار می‌رود. ولی سماع در عربی از ریشه سَمِع و شنیدن، و معنی مجازی آن غنا و موسیقی است.

از شعائر صوفیه یکی دلق و خرقة است که به ویژه به لباس روی اقطاب و پیران اطلاق می‌شود و چنانچه مریدی مراحل گوناگون و پایه‌های مختلف تصوف را ببیماید، از طرف پیر به او خرقة داده می‌شود و حتی او می‌تواند جانشین پیر یا قطب شود. موضوع گرفتن خرقة از دست قطب و سلسله صاحبان خرقة که به کدام یک از بزرگان اهل تصوف منتهی می‌شود، داستانی است که باید در کتب مربوطه خواند.

ورود به خانقاه نیز آداب و رسومى داشته است. صوفیان رهگذر و سیاح می‌توانسته‌اند در این خانقاه‌ها لنگر انداخته و موقتاً در آنجا منزل کنند. در خانقاه نیز عده‌ای به اصطلاح اهل خدمت هستند که وظیفه آنها پذیرایی از تازه‌واردشدگان است. عده‌ای هم مقیم خانقاه نبوده ولی برای درک معرفت و کسب فیض، از محضر پیر به خانقاه رفت‌وآمد داشته‌اند و این گروه به اهل صحبت معروف‌اند. عده‌ای و از آن جمله پیرو مرشد و قطب، در خانقاه مقیم بوده و به اهل خلوت معروف‌اند. برای آگاهی بیشتر از رسوم و قواعد و آداب و روش صوفیان، جوینده باید به کتاب‌هایی که در این نوشتار به آنها اشاره شده مراجعه کند و چون هدف این نوشتار نشان دادن منشأ و سرچشمه تصوف است، این گونه موضوعات به اختصار و با اشاره آورده شده است.

اما مسئله‌ای که لازم است ولو به اختصار به آن اشاره شود، موضوع ادبیات صوفیانه و عارفانه است. به ویژه از قرن چهارم هجری به بعد در ایران صوفیان عقاید و باورهای خود را گاه به صورت رمز و گاه به طور آشکار در لباس اشعار دلنشین و زیبا و غزل‌های نغز عرضه نموده‌اند و در این رهگذر ادبیات بسیار عالی و زیبا و ژرفی به وجود آمده است که از لایه‌لای آنها آزاد فکری و مبارزه با تعصب و خامی و سختگیری هویدا است. و این اشعار و غزلیات از شیرینی و لطافت ویژه‌ای برخوردار است آن‌چنان که مورد استقبال قشرهای گوناگون مردم که همواره از زهد خشک و ریا و سالوس و تعصب بیزارند قرار گرفته و حتی اشخاصی که در جمع صوفیان وارد نبوده‌اند، از این اشعار سرمشق گرفته و دیوان‌های شعر و غزل پُر از شور و اشتیاق به وجود آورده‌اند.

نکته دیگری که نباید ناگفته بماند، آنکه علی‌رغم رمزگرایی و پرده‌پوشی و دو پهلو بودن سخنان و تعبیر و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و علی‌رغم پنهان‌کاری‌ها و با آنکه پیروان مکتب‌های تصوف باورهای خود را با شریعت سازگار کرده‌اند و به تازه‌واردان و مبتدیان توصیه‌ای می‌شده که باید شدیداً از شریعت پیروی کنند، در بعضی مواقع عده‌ای از آزاداندیشان هدف تعصب و سختگیری علمای دینی و شریعتمداران قرار گرفته و تکفیر شده و حتی جان خود را از دست داده‌اند. داستان مرگ دلخراش حسین بن منصور حلاج و یا عین‌القضاة میانجی همدانی، از موارد برجسته این مبارزه است.

اما آخرین نکته‌ای که لازم است به آن اشاره کوتاهی شود و ناگفته نماند، مسئله عرفان است که آیا عرفان از تصوف جداست؟ آیا عرفان با تصوف مخالف است؟ عده‌ای از پژوهشگران خواسته‌اند این دو را از هم جدا سازند، ولی به نظر نویسنده این سطور، عرفان از تصوف جداشدنی نیست، پیران طریقت و اقطاب صوفیه عموماً ادعای عرفان کرده و خود را عارف و اصل دانسته‌اند. عرفان در لغت به معنای شناختن و شناسایی است، حال این شناسایی از چه و از کی، مسئله‌ای است که شاید منشأ و اختلاف مشرب فرقه‌های مختلف باشد. و از طرفی چون در تصوف و ورود به آن پایه‌های گوناگون و سلسله‌مراتبی وجود دارد، لذا هر صوفی نمی‌تواند ادعای وصول به حق و شناختن حقیقت بنماید و خود را عارف بداند. اما مشکل اصلی به جای خود باقی است که عرفان چیست و عارف کیست؟ همان‌طور که در سطور گذشته بیان شد، مشارب و روش‌های صوفیان متنوع و گوناگون است، لذا هدف اصلی عینی شناسا شدن و عارف شدن نیز نمی‌تواند در مشارب گوناگون صورت واحدی داشته باشد. گروهی اشخاصی را که ادعا می‌کنند در نتیجه مجاهدت و ریاضت پایه‌های گوناگون وصول را پیموده و به حق و یا به خدا واصل و در ذات او فانی و مستهلک شده و وجود خود را فراموش کرده‌اند، عارف می‌دانند. عده‌ای نیز کسی را که جهان هستی و

ذات خداوند را یکی بداند، عارف می‌شناسند. (وحدت وجود) مثل عطار که گفته: «این وحدتی است لیک به تکرار آمده» و یا شیخ شبستری گفته:

دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را در شهود است

و مثال این گفته‌ها و تعبیرات و تأویل‌ها زیاد است که اگر بخواهیم در این مباحث که نه دریا، بلکه اقیانوسی است وارد شویم، بیم غرق شدن می‌رود و مثنوی نه هفتاد من، بلکه هفتصد من کاغذ می‌شود. بنابراین این نوشتار را در همین جا پایان داده و جویندگان و طالبان را به غور و بررسی در کتاب‌های مربوط به این مباحث توصیه می‌کنم. تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است کسردم اشارتی و مکسر نمی‌کنم.

■ انجام سخن

در فصل‌ها و سطوری که گذشت، نشان داده شد که مقارن ظهور اسلام:

۱. مردم شبه جزیرهٔ عرب و سایر سرزمین‌های همسایهٔ آن، منتظر ظهور نجات‌دهنده‌ای بوده‌اند.

۲. وضع اجتماعی و اقتصادی مردم: حکومت استبدادی - مذهبی - طبقاتی آن روز و با توجه به فسادگی جامعه در نتیجهٔ جنگ‌های بی‌حاصل ایران و روم، و انقلاب و کشته شدن خسرو پرویز و گسیختن شیرازهٔ حکومت در مرکز سلطنت، لزوم رفرم یا اصلاح و دگرگونی را تسریع کرده است.

۳. پذیرش اسلام با توجه به نکات یاد شده و با زمینه‌ای که ناراضیان مزدکی و مانوی فراهم کرده بودند، به آسانی صورت گرفته و ایدئولوژی نوین به سرعت در اذهان رسوخ کرده و پیروان متعصبی پیدا نموده است.

۴. کوشش و تلاش مانویان و مزدکیان در جهت پیشرفت اسلام به منظور درهم شکستن دشمنان دیرین خود (در درجه نخست، حکومت ساسانی در ایران، و در ثانی امپراتوری روم) و انتقام‌جویی از آنها بوده که پس از رسیدن به هدف، تلاش خود را متوقف کرده‌اند.

۵. اسلام در تمام سرزمین‌هایی که زمینه فراهم بوده، با سرعت پیش رفت و پذیرفته شد، و در کمتر از یک قرن از ورارود (ماوراءالنهر) تا دورترین نقاط شمال آفریقا کشیده شده است. و در سرزمین‌هایی که زمینه فراهم نبوده، چرخ پیشرفت از حرکت باز ایستاده است.

۶. ادیان سرکوفته پس از به هم پاشیدن شیرازه حکومت ساسانی و پیروزی اسلام، موقعیت را برای آفتابی شدن و عرض اندام مساعد یافته و در مواقعی دولت‌هایی تشکیل داده‌اند. ولی چون مسلمانی به عمق در اذهان اکثریت مردم جای گرفته بود، لذا مجدداً سرکوب شده و دوباره حیات و فعالیت زیرزمینی و مبارزه پنهانی خود را با دین نو آغاز کرده‌اند.

۷. مبارزه زیرزمینی و پنهانی مخالفان با دین نو، به صورت: جعل اخبار و احادیث، ایجاد اختلاف بین مسلمانان و دسته‌های گوناگون (از جمله دامن زدن به جدال شعوبیه)، تحریک عشایر و قبایل به قتل و غارت، ایجاد فرقه‌ها (هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه یا ملت)، ایجاد مذاهب نو، ترویج افکارنو که مخالف موازین دینی بوده و پدید آوردن تصوف و عرفان ادامه یافته است. البته دو مسئله اخیر، یعنی نشر افکار فلسفی و پدید آوردن عرفان و تصوف، از جنبه‌های مثبت مبارزه آنها بوده است. هر کدام از نکات یاد شده می‌تواند موضوع پژوهشی نو قرار گیرد.

اصلاح غفاری

■ ضحاک یا آزیده‌هاک

در سده‌های نخستین هجری، جمعی از ایرانیان که به نام شعوبیه نامیده شده‌اند، علیه عنصر عربی حاکم، به مبارزه پرداخته‌اند. این جدال، در صورت فرهنگی خود، به صورت بحث در برتری ایرانی بر عرب، خودنمایی نموده است. از سوی دیگر، گروهی از عرب‌ها نیز به نام شعوبیهٔ عرب، در مزیت و برتری عرب بر عجم، کتاب‌ها و رسالاتی تألیف نموده‌اند.

در این جدال، هر دو طرف سعی نموده‌اند که با آوردن شواهد و مدارک و اخبار و احادیث، برتری خود را برطرف دیگر ثابت نمایند. و در این راه از هر کوششی اعم از جعل اخبار و احادیث و تزویر و تحریف حقایق، کوتاهی نشده است. بدون شک و تردید، می‌توان سرچشمهٔ بسیاری از آشفتگی‌ها و خرابکاری‌ها و دستبردگی‌ها را در مدارک و اسناد تاریخی، از این کشمکش‌ها دانست، که شرح این مسئله و ریشه‌یابی عوامل ذی‌نفع، نیاز به نوشتار جداگانه دارد و «این سخن بگذار تا وقت دگر».

اگر در مشاجرات و منازعات لفظی و کتبی شعوبیه بررسی ژرفی صورت بگیرد، آشکار خواهد شد که عناصر نامریی به این جدال دامن می‌زده‌اند و با نهایت شگفتی می‌بینم که

عده‌ای از اعراب در تحقیر و مذمت قوم عرب تألیفاتی نموده، همچنان که عده‌ای از ایرانیان نیز از مثالب قوم خود دم زده‌اند.

این جدال که در ظاهر نشانه‌ای از تعصب قومی دو سوی بحث بوده، همواره مورد تأیید و بهره‌برداری خلفای عباسی قرار گرفته است و آنها ظاهراً صلاح خود را در این می‌دیده‌اند که تنور این مجادله همچنان گرم بماند.

از جمله موضوعاتی که مورد تحریف و جعل قرار گرفته، موضوع نسب‌سازی برای قهرمانان و شخصیت‌های تاریخی بوده است. در بررسی‌ها مشاهده می‌شود که بسیاری از شخصیت‌ها دارای دو نسب ایرانی و عربی هستند و خواننده در برخورد به این مسائل دچار حیرت و سردرگمی می‌شود.

با این مقدمه کوتاه، ما گوشه‌ای از تاریخ ایران را مورد بررسی قرار می‌دهیم: در داستان‌های تاریخی ایران آمده که جم یا جمشید پادشاهی بزرگ و توانا بوده است. در زمان او بسیاری از هنرها و دانش‌ها پیدا شد. ساختمان‌ها و اختراعات شگفت پدید آمد. مردم از رفاه و آسایش بی‌مانندی برخوردار بودند و به‌طور خلاصه می‌توان این دوره را عصر شکوفایی تمدن و فرهنگ برای بشر به‌شمار آورد.

در زمان جم، طوفان برفی بزرگی سراسر ایران زمین را در بر گرفت ولی جم بنا به دستور اهورامزدا محل امنی ساخت و نسل انسان و جانوران را از نیستی نجات بخشید. (همان‌طور که نوح نیز با ساختن کشتی عمل کرده است) نوشته‌اند که خداوند بی‌واسطه با جم گفت‌وگو داشته است:

«پاداشی که ایزد تعالی جمشید را داد این بود که رعایای او را از پیری و بیماری و حسد و فنا و غم و مصائب دیگر حفظ نمود و هیچ جانوری در مدت پادشاهی او نمرد تا آن که خواهرزاده او پیدا شد و جم را بکشت و به کشور او چیره شد.»^(۱)

نوشته‌اند که جم ۷۰۰ سال سلطنت کرد. شاهنامه و مدارک دیگر حکایت می‌کنند که جمشید در اواخر سلطنت خود مغرور شد و لذا خداوند ضحاک تازی را بر او مسلط کرد. هنگام جنگ، لشکریان جم که ناراضی بودند، به طرف ضحاک رفتند و جمشید فراری شد. «ضحاک تازی به روایت بعضی از ناظران مناظم نکته‌پرداز خواهرزاده جمشید بود و پدر او در سلک ملوک عرب انتظام داشت و عرب او را (پدر ضحاک را) «علوان» و عجمیان او را «مرداس» می‌گفتند. و در عقیده بسیاری از مورخان والد ضحاک برادر شداد بن عاد بود و مجوس گویند نسب ضحاک به شش واسطه به کیومرث می‌رسد و فارسیان ضحاک را «بیوراسب» و «ده آک» گفته‌اند و بیور به لغت پهلوی مرادف ده هزار است چون او همیشه ده‌هزار اسب در طویله داشت و آک به معنی عیب و آفت است.^(۱) بنابر آن‌که ضحاک به ده عیب معیوب بود...

زُمره‌ای گفته‌اند که لفظ «ضحاک» معرب «ده آک» است.. به قول طبری، عمر ضحاک هزارسال بود و طایفه‌ای از اهل اخبار گفته‌اند که آن کافر بی‌یاق، هزارسال پادشاهی نمود و گفته‌اند ابراهیم در ایام سلطنت ضحاک مبعوث شد. در صورت صحت این روایت، چنان باید اعتقاد کرد که نمرود (پادشاهی که در زمان او ابراهیم ظهور کرد و طبق روایات مذهبی، ابراهیم را در آتش انداخت و آتش به امر خدا بر او گلستان شد) تمامی ممالک ربع مسکون را در حیث تسخیر نداشته و یا آن‌که ضحاک به متابعت او آغلام حکومت می‌افراشت، العلم عنداله تعالی».^(۲)

بعد از چیره شدن ضحاک بر جمشید، و کشتن او طبق داستان، شیطان به صورت آشپز بر او ظاهر می‌شود و برای او که تا آن زمان غذاهای گوشتی نخورده بود و از مزه گوشت بی‌خبر بود، انواع و اقسام خوراک‌های گوشتی می‌پزد: در شاهنامه آمده:

۱. واژه اک با واژه Ache انگلیسی که Ake تلفظ می‌شود هم ریشه است.

۲. حبیب السیر، چاپ خیام، جلد اول، صص ۱۸۰-۱۸۱.

زهرگونه از مرغ وز چارپای خورش کرد و آورد یک یک به جای
 خورش زرده خایه (تخم مرغ) دادش نخست بدان چند گه داشتش تندرست
 خورش ها زبک و تذرو (قرقاو) سفید بسازید و آمد دلی پر امید
 شیطان که در شیطنت استاد است، طبق روایت غذاها را با خون می‌پزد و به شهریار
 می‌خوراند تا او خونخوار و ظالم شود که به روایت شاهنامه، هدف شیطان از این کار
 برانداختن نسل بشر بوده است.

ضحاک که غذاها به دهانش مزه کرده بود، از آشپز می‌خواهد هر خواهشی که دارد، بیان
 کند که برآورده خواهد شد. سرآشپز یا شیطان، زمین ادب می‌بوسد و عرض می‌کند: چاکر
 هیچ خواهشی ندارم جز آن‌که اجازه فرمایید سردوش‌های مبارک را ببوسم. ضحاک راضی
 می‌شود، شیطان پس از بوسیدن دو کتف او، غایب می‌شود و در ظرف چند روز از محل
 بوسه آن ناپاک به قولی دومار و به قولی دو ثعله یا دو زخم نمودار می‌شود.^(۱) و این مارها
 یا زخم‌ها ضحاک را به درد و رنج بزرگی دچار می‌کنند. مجدداً شیطان به صورت پزشکی
 ظاهر می‌شود و می‌گوید: درمان دردشاه مغز سرآدمی است که باید به ماران خورانیده و یا
 به صورت مرهم روی زخم‌ها گذاشته شود. پس به دستور پزشک هر روز دو نفر انسان
 قربانی می‌شدند تا مغز سر آنها مرهم زخم‌ها یا خوراک ماران شود. اما متصدی این کار
 تدبیری اندیشیده هر روز به کشتن یک نفر اکتفا می‌نمود و نفر دوم را آزاد می‌کرد و مغز سر
 آن یک نفر را با مغز سرگوسفند مخلوط نموده روی زخم‌ها می‌گذاشت.

شبی ضحاک در خواب می‌بیند که مردی با گری گاو پیکر بر او خروج نموده و بر او
 چیره می‌شود. لذا امر به تعقیب چنین شخصی که تازه متولد شده و نامش فریدون است،

۱. دکتر جلال متینی، در مجله ایران‌نامه، ش ۳، بهار ۱۳۶۵، ثابت نموده‌اند که این زخم‌ها سرطان بوده است.

می‌دهد. پدر فریدون کشته می‌شود ولی مادر فریدون او را به شبانی می‌سپارد (اینجای داستان به داستان کیخسرو و کوروش نزدیک شده است)، ضحاک گاوی را که فریدون از شیر آن تغذیه می‌کرده، می‌کشد ولی فریدون با زرنگی مادرش نجات پیدا می‌کند.

ضحاک هزارسال سلطنت می‌کند و در آخر مردی اصفهانی به نام کاوه که پیشه آهنگری داشته و سه پسر او برای درمان زخم‌های ضحاک قربانی شده بودند، قیام می‌کند و مردم را بر ضحاک می‌شوراند و به سر وقت فریدون می‌رود و برای او گریزی گاوپیگر می‌سازد. ضحاک دستگیر می‌شود و خواهران جمشید را (که بدون شک در آن موقع حداقل هزار و پانصدسال داشته‌اند) که در حرم ضحاک بوده، آزاد می‌کنند و خود ضحاک را در غاری در کوه دماوند دربند می‌کشند. این فشرده‌ای بود از داستان ضحاک که در داستان‌ها آمده و در شاهنامه نیز منعکس شده است.

همان‌طور که در آغاز نوشتار آورده شد، شخصیت‌های ایرانی بعضاً دارای دو نَسب هستند که ضحاک یکی از آنهاست. در آثارالباقیه می‌خوانیم:

«ضحاک بن علوان، از عمالقه بود و او بیوراسب بن ارونداسب بن زینکاوین بریشندبن غار است و غار پدر عرب عاربه است و از پسر سیامک و افراوک فرزند میشی است (میشی و مشیانه مثل آدم و حوا در افسانه خلقت ایرانی است) که هزار سال پادشاهی کرد.»^(۱)

«همه ایرانیان بر این قول همدل و هم داستان‌اند که بیوراسب هزارسال زندگی کرد. اگر چه برخی می‌گویند بیشتر از هزارسال زندگی کرده و این هزارسال، مدت پادشاهی و غلبه او بود.»^(۲)

«روز بیست و یکم مهرماه رام روز است که مهرگان بزرگ باشد و سبب عید آن است که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت، و او را به قید اسارت در آورد،

چون ضحاک را پیش فریدون آوردند، ضحاک گفت مرا به خون جدت بکش و فریدون از راه انکار گفت آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر ویجهان در قصاص همسر شوی؟ بلکه من تو را به خون گاوی که در خانه جدم بود می‌کشم. سپس فرمود تا او را بند نموده و در کوه دماوند حبس نموده، مردم از شر او راحت شدند و این روز را عید دانستند.^(۱)

ابن ندیم در الفهرست آورده که ده آک به معنی ده آفت و عرب آن را ضحاک خواند.^(۲) «در نسب ضحاک اختلاف است. بعضی گفته‌اند او اهل یمن بوده و نسب او ضحاک بن علوان بن عریج یمنی و او خواهرزاده جمشید است. ولی ایرانی‌ها نسب او را چنین نوشته‌اند: بیوراسب بن امرونداسب بن دنیاکان بن و بهرسک بن تازین نوارک بن سیامک بن میشی بن کیومرث».^(۳)

«پیشرفت علوم و دانش‌های گوناگون در دوران پادشاهی جم پسر ویجهان بود... تا پادشاهی به ضحاک بن کی رسید».^(۴)

در پهلوی، نام ضحاک را آژیدهاک آورده‌اند و در اوستا نام آژیدهاک اژدهایی است که دارای سه سر و شش چشم است. نام آخرین پادشاه مادی طبق روایات یونانی آژیدهاک یا استیاگ بوده است.

«و سبب این‌که در این شب آتش برداشته می‌شد (کذا) (شب ۱۰ بهمن) این است که چون ضحاک قرار گذاشته بود هر روز دو نفر بیاورند و برای مار که به دوش او بود دماغ (مغز سر) آنها را غذا قرار دهند و از مائیل که مؤکل این کار بود، یکی از آنها را آزاد کرد و

۱. همان کتاب، ص ۲۵۴.

۲. الفهرست ابن ندیم، م. رضاتجدد، چاپ تهران، ص ۴۳۵.

۳. زیرنویس ص ۴۳۵ الفهرست، به نقل از لغت‌نامه دهخدا.

۴. ابن ندیم در الفهرست به نقل از ابوسهل بن نوبخت.

توشه‌ای می‌داد که به جبل غربی دماوند ساکن شود و برای خود خانه‌ای بسازد و در عوض شخص آزاد شده، مغز قوچی را با مغز آن یک نفر مخلوط می‌کرد. چون فریدون ضحاک را گرفت، از مائیل را حاضر کردند و خواست که او را کیفر دهد، از مائیل از اشخاصی که نجات داده بود، به آگاهی فریدون رسانید و فریدون شخصی را برای تحقیق فرستاد و او آزادشدگان را امر کرد که بر پشت بام خود آشتی بیافروزند تا شمار ایشان زیاد به نظر آید. فرستاده کار از مائیل را تصدیق کرد و فریدون از این کار خوشحال شد و او را از نزدیکان خود کرد و بر تخت زرین نشاند و نامش را مصمغان گذاشت.^(۱)

این بود شمه‌ای از اخبار و روایات درباره بیوراسب، ده آک، ضحاک، آژدهاک، اژدهاک که برای نمونه نقل شد. به طوری که ملاحظه می‌شود، این روایات به افسانه آلوده شده و مسلماً در جدال شعوبیه دستکاری شده است. اما از پس این افسانه‌ها می‌توان حقایقی را آشکار نمود و ما در زیر به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. در روایات آمده که جمشید ۷۰۰ سال، ضحاک هزار سال و فریدون ۵۰۰ سال سلطنت کرده‌اند. که با این حساب، مدت عمر آنها خیلی بیش از اینها بوده است و این چیزی است که علم و دانش امروزی آن را نمی‌پذیرد. عده‌ای متوجه این موضوع بوده و گفته‌اند دنبال این اعداد به جای سال، باید ماه گذاشت که آن هم خالی از مسامحه و چشم‌پوشی نیست.

می‌دانیم که ایرانیان باستان عمر عالم را دوازده هزار سال، که به ۱۲ دوره هزارساله تقسیم می‌شده، گمان می‌کرده‌اند. هر دوره هزارساله نزد آنها نام و لقب ویژه‌ای داشته که در مدارک و تقویم‌ها از آنها یاد شده است. و رویدادها و حوادث بزرگ را از شروع این هزاره‌ها یا از آغاز دوره‌های دیگری که در درون این هزاره‌ها وجود داشته،

تاریخ‌گذاری می‌کرده‌اند. مثلاً تولد زرتشت در ششم ماه اول از سال اول هزاره دهم و تولد و ظهور مانی در سال دوم از هزاره دوازدهم که هزاره پایانی جهان تصور می‌شده، رخ داده است. مطابق محاسبات دقیق، آغاز دورهٔ بزرگ ۱۲ هزارسال، نه هزارسال پیش از زرتشت و ده‌هزار و هفتصدسال پیش از میلاد متداول فعلی بوده است. و پایان آخرین دوره هزارسالی (دوره ۱۲) در سال ۶۱۱ هجری خورشیدی و ۱۲۴۰ میلادی بوده است.^(۱) اینک مشخصات هزاره‌ها:

شماره هزاره	نام هزاره	لقب هزاره	روزاول هزاره
۱	بَرّه - حمل	ندارد	آدینه
۲	گاو - ثور	ندارد	پنج‌شنبه
۳	دوپیکر - جوزا	ندارد	چهارشنبه
۴	کرزنگ - سرطان	ندارد	سه‌شنبه
۵	شیر - اسد	کیومرث	دوشنبه
۶	خوشه - سنبله	هوشنگ	یکشنبه
۷	ترازو - میزان	جم	شنبه
۸	کُزدم - عقرب	ضحاک	آدینه
۹	کمان - قوس	فریدون	پنج‌شنبه
۱۰	بز - جدی	زردشت	چهارشنبه
۱۱	دول - دلو	اخشیت‌اره	سه‌شنبه
۱۲	ماهی - حوت	اخشیت‌اره‌ماه	دوشنبه

به‌طوری که ملاحظه می‌شود، جم و ضحاک و فریدون لقب هزاره است و مسلماً لقب هر هزاره از رویدادهای مهمی که در آن هزاره روی داده سرچشمه گرفته است. و

۱. برای آگاهی بیشتر از دوره‌ها و هزاره‌ها و تاریخ دقیق تولد، رصد و رحلت زردشت و مهر و مانی، به کتاب تقویم و تاریخ استاد فقید ذبیح‌بهر روز مراجعه شود.

این مسئله باگذشت زمان موجب شده که در داستان‌های ملی برای جمشید و ضحاک و فریدون، عمری طولانی و غیرطبیعی قائل شوند.

در هزاره هفتم یا هزاره جم، همان‌طور که نوشته‌اند، علوم و دانش‌های بشر پیشرفت فوق‌العاده نموده و لذا تمام این پیشرفت‌ها و اختراعات را به جم نسبت داده‌اند و این پادشاه به صورت قهرمانی بزرگ درآمده است. در مجموع استنباط می‌شود که در هزار هفتم (حدود پنج هزارسال پیش از میلاد) بشر وارد مرحله نوینی از تمدن و فرهنگ شده است.

در هزاره هشتم در وضع اجتماعی مردم دگرگونی‌های ژرفی پدید آمده و این هزاره به نام به وجودآورنده این دگرگونی، به هزاره آژیدهاک یا ضحاک موسوم شده است که در این باره توضیح بیشتری در زیر داده خواهد شد. به‌رحال وجود این هزاره‌ها باعث شده که مدت عمر و سلطنت اشخاص هزارسال و یا بیشتر تصور شود.

۲. در مورد واژه ضحاک، تقریباً تمام روایات آن را مغرب‌ده‌آک دانسته‌اند که به نظر عده زیادی این واژه مغرب آژدهاک است. گویا در مأخذ اصلی شاهنامه منشور که مأخذ استاد توس بوده، این نام به صورت آژیدهاک وجود داشته و در شاهنامه به صورت آژدها و صفت برای ضحاک در آمده است.

نام آژیدهاک در ایران سابقه تاریخی دارد و می‌دانیم که آخرین پادشاه ماد نیز به این نام بوده است. تعریب آژیدهاک به ضحاک برای عرب قلمداد کردن او و مغالطه دست‌آویز خوبی برای شعوبه عرب بوده و گویا به این وسیله می‌خواسته‌اند بگویند که روزگار درازی بیش از هزارسال پیش از این نیز ما فرمانروای شما بوده‌ایم.

۳. اما این‌که گفته‌اند ضحاک تازی بوده، باید توجه داشت که اطلاق واژه تازی به عرب‌ها، در قرن بعد از اسلام بوده و از زمان‌های بسیار دور همان‌طور که کتیبه‌های داریوش حکایت دارد، ایرانیان به این اقوام، عرب می‌گفته‌اند. واژه تازی اغلب به صورت تازی،

تازی، تاجیک در قرون بعد از اسلام به کار برده شده و اغلب با واژه ترک همراه شده است چون ترک و تازی و یا ترک و تاجیک و چنین پیداست که در خاور ایران، اقوام به ترک و تازی، یا تاجیک تقسیم می‌شده‌اند و این ترکان بوده‌اند که اقوام ماورای کوه‌های آلتائی را تازی و یا تاجیک می‌نامیده‌اند. و در قرون اولیه اسلام، به کلیه مسلمانان اعم از ایرانی و عرب اطلاق می‌شده و این ایرانیان بوده‌اند که این واژه را به عرب‌ها اختصاص داده‌اند:

«ترکان و تازیان در این دوره بر یکدیگر اعتمادی نداشتند. در آن هنگام که سلطان محمود (سلطان محمود سلجوقی مراد است) برای باز یافتن مملکت خوارزم به گرگان رفت و قصد استعانت از علاءالدوله حسن بن رستم به علی داشت، مؤید آی ابه، کسی نزد او فرستاد که من کمر بندگی و طاعت بر میان بستم، زنهار به مازندران نشو که شاه طبرستان تو را مدد نکند و تازی بر ترک اعتماد ندارد و هرگز از مازندران بیرون نتوانی آمد و مردم تو آنجا هیچ زنده بنمانند.»^(۱) از طرفی می‌بینیم در یکی از نَسَب‌نامه‌های ایرانی ضحاک یکی از اجداد او تاز بوده (اگر این واژه درست به ما رسیده باشد) و چه بسا این نام راه مغالطه را آسان کرده باشد.

۴. در بیشتر روایات آمده که ضحاک خواهرزاده جمشید بوده است. اینکه با بُعد مسافت بین ایران و یمن جمشید خواهر خود را به پادشاه یمن داده باشد و حال آنکه نوشته‌اند پایتخت ایران بلخ و هرات بوده، خالی از غرابت و شگفتی نیست و تصور آن مشکل به نظر می‌رسد. از طرفی با در دست داشتن نَسَب‌نامه ایرانی دلیلی ندارد که ما ضحاک را عرب بدانیم. البته چون در افسانه‌ها از ضحاک یا آژیدهاک چهره‌ای شیطانی و ظالم و آدم‌خوار کشیده‌اند، بعضی از ایرانیان با مسامحه عرب بودن او را پذیرفته و فکر نکرده‌اند که چگونه ممکن است شاه ایران دختری به شاه یمن بدهد و کشور کوچک

۱. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌اله صفا، ص ۱۳۱، جلد دوم، به نقل از تاریخ طبرستان.

یمن به ایران لشکر بکشد و هزارسال آن را در تصرف داشته باشد.

نام پدر ضحاک را بعضی از روایات علوان و بعضی مرداس نوشته‌اند. مرداس نام پدر او نیست چه این واژه به معنی آدمخوار و لقب ضحاک بوده که همیشه بعد از نام او می‌آمده و گمان کرده‌اند نام پدر اوست.^(۱)

۵. ظاهراً آژیدهاک یا ضحاک، در دورهٔ شهریاری خود دگرگونی‌های اجتماعی ژرفی به وجود آورده که مورد تأیید عده‌ای نبوده است و لذا پس از سال‌ها در نتیجه قیام فریدون - کاوه، اوضاع به صورت اول برگردانیده شده است و ضحاک یا آژیدهاک به صورت اژدهایی مهیب و مردم‌خوار معرفی گردیده و این خود زمینه‌ای بوده که بعدها او را بیگانه و عرب قلمداد کنند. این موضوع در تاریخ ایران نظایری دارد.

یزدگرد نخست، پادشاه ساسانی از پادشاهان خوب این سلسله بوده که به دین‌های غیرزردشتی آزادی نسبی داده بود. او در یک حادثه یا سوءقصد مرموز در شکارگاه کشته می‌شود و شهرت می‌دهند که اسبی از برکه‌ای بیرون آمد و چون شاه شخصاً خواست آن را رام و زین کند، لگدی به سینه شاه زد که شاه از ضربه آن لگد درگذشت. شگفت آن که بعدها این شاه را بزه‌گر یا بزه‌کار (گناهکار) لقب داده‌اند.

پسر این شاه، بهرام، معروف به بهرام‌گور نیز از سلطنت محروم می‌شود و وقتی او با زور بر اریکه سلطنت تکیه می‌زند، به‌طور مرموزی در شکارگاه سر به نیست می‌شود و شهرت می‌دهند که در مردابی هنگام شکار گور غرق شده است.

عکس این موضوع را دربارهٔ انوشیروان گفته‌اند. او که مزدکیان را بنا به تمایل روحانیون سرکوب و قلع و قمع نمود، لقب عادل و دادگر گرفته است. همان‌طور که در عصر حاضر چون مزدکیان طرفداران بیشتری پیدا کرده‌اند، این لقب را از انوشیروان سلب در همه جا او را ستمگر و ظالم قلمداد می‌کنند.

به نظر نویسنده ترکیب دادگر به معنی قانون‌گذار است. واژه داد یا دات به معنی قانون است.^(۱) و انوشیروان پس از سرکوبی مزدکیان، در کلیه امور و شئون اجتماعی مقررات و نظامات نوینی به وجود آورد. یعنی همان کاری را کرد که همتا و رقیب رومی او، امپراتور ژوستینین، کرده است. ترکیب دادگر یا قانون‌گذار ناظر بر این عمل انوشیروان بوده است که بعدها به صورت مجاز با عادل برابر شده است. و حتی حدیثی نیز آورده‌اند که پیامبر اسلام از اینکه در زمان او به دنیا آمده، مباهات نموده است.

باری به طور قطع می‌توان بدگویی‌ها و نسبت‌هایی را که به آژیدهاک داده شده، از تغییرات و دگرگونی‌های ژرفی دانست که در دوره آژیدهاک به وجود آمده و به مذاق مخالفان او خوش نمی‌آمده است. این موضوع را می‌توان از عبارتی که ابوریحان در آثار الباقیه آورده به خوبی استنباط نمود:

«... در این روز به کشورهای هفت‌گانه خبر رسید که فریدون بیوراسب را اسیر کرده و مردم را امر کرد که دوباره خانه‌ها و ایل خود را مالک شوند و خود را کدخدا بنامند یعنی صاحب خانه و خود او نیز به خانه و خانواده خود فرمانروا شد و شروع به امر و نهی کرد پس از آن که همه ایرانی‌ها در عهد بیوراسب بی‌خانه و زندگی بودند و سلب مالکیت از آنها شده بود...»^(۲)

اصولاً مسئله مالکیت یکی از مهم‌ترین مسائلی است که همواره در زندگی بشر رُل عمده‌ای بازی نموده و منشأ بسیاری از عادات و آداب و رسوم و اخلاق و سنت‌ها بوده است. حال اگر کسی بخواهد از مالکان سلب مالکیت کند (البته نحوه عمل و شرایط آژیدهاک بر ما پوشیده است) مسلماً با بازتاب سخت مالکان روبرو خواهد شد و طبیعی است که پس از سرنگونی و زوال در رُمرة ظالمان و آدم‌خواران قرار خواهد گرفت.

۱. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، تألیف امستد، برگردان استاد دکتر محمد مقدم.

۲. آثار الباقیه، ص ۲۵۵.

آنچه شایان توجه است و کمتر به آن توجه شده، آن است که چرا پس از دست‌یابی به ضحاک او را نکشته و به زندانی کردن او در کوه دماوند اکتفا نموده‌اند؟ در زمانی که کشتن و سر بریدن اشخاص (حتی برای استفاده از مغز سر آنها) از آب خوردن آسان‌تر بوده معلوم نیست چرا فریدون ضحاک آدم‌خوار را نمی‌کشد و به زندانی کردن او بسنده می‌کند. آیا این بدان دلیل نبوده که او در میان مردم طرفدارانی داشته است؟ در بعضی از روایات آمده که در آخرالزمان ضحاک از بند آزاد شده و مثل دجال ظهور خواهد کرد.

کوتاه سخن: آنچه از مجموع اخبار و افسانه‌ها استنباط می‌شود در هزارهٔ هفتم، از دورهٔ دوازده هزارساله، ایرانیان از دورهٔ چادرنشینی و صحراگردی خارج و به مرحلهٔ شهری‌گری و شهرنشینی رسیده و در امور صنعت و کشاورزی و انواع هنرها پیشرفت شایانی نموده‌اند. در هزاره بعدی آژیدهاک وضع اجتماعی موجود را دگرگون، و در نظام آن تغییراتی می‌دهد. البته چگونگی این تغییرات آشکار نیست. آژیدهاک و جانشینان او مدت‌ها حکمروا بوده‌اند تا این‌که فریدون - کاوه از فرصت استفاده و نظام سابق را برقرار و از آژیدهاک غولی بی‌شاخ و دم و ظالمی مار دوش و آدم‌خوار ساخته‌اند. در طول هزاران سال این شخصیت به صورت نشانه و سمبل ظلم و جور و فساد و دارای ده‌آک یا ده عیب در آمده و بعدها در جدال شعوبه تازی و عرب می‌شود و هزارسال نیز بر ایران فرمانروایی می‌کند.

اصلاح غفاری

این نوشتار در ماهنامه «پیک» دالاس، شماره ۲۲ فوریه ۱۹۸۸ و همچنین در ماهنامه «فروهر» تهران، شماره ۷، مهر و آبان ماه ۱۳۶۸ به چاپ رسیده است.

دین اسلام در قرن هفتم میلادی با سرعت بی‌نظیری در زمانی کمتر از یک قرن قسمت بزرگی از دنیای قدیم را فرا می‌گیرد و در این مدت کلیه ملل گوناگون هویت اسلامی پیدا می‌کنند و از دین‌های قدیم جز اقلیتی ناچیز باقی نمی‌ماند.

ادعا شده است که اسلام دین شمشیر است و مسلمانان اولیه، اسلام را به زور شمشیر بر همه تحمیل کرده‌اند. اگر ژرف‌نگری کنیم خواهیم دید که تحمیل عقیده یا زور شمشیر آن هم به این سرعت امکان‌پذیر نیست؛ به‌ویژه که اسلام این آزادی را بر اهل کتاب داده است که با دادن جزیه دین خود را نگه دارند.

کتاب حاضر پژوهشی است درباره وضعیت سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک ایران دوران ساسانی و علت‌های گوناگونی که سبب‌ساز پذیرش سریع اسلام در امپراتوری وسیع ایران شد.

«۱۵ تومان»

ISBN 964-7772-08-4



9 789647 772082

انتشارات پژوهش

Pazhouheh Publishers

